

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كتابه
الهدى والرحمة والبرهان

المرشد الذي لا يضل ولا يزل
والذي لا يغير ولا يتبدل
والذي لا يحد ولا يحصى
والذي لا ينفذ ولا يفسد



حسب شارة فیہ من انوار
جناب علی الاعلیٰ علیہ السلام
سعادۃ علیخان صاحب
مکتبہ

کمالیہ علیخان صاحب
مکتبہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين خاتم النبيين
 سيدنا ومولانا محمد وعلى آله واصحابه واهل بيته اجمعين اما بعد بركاته اهل
 الكرام اباد که حق تعالی مجازا کار سرانجام برکت است و بسبب نزول رحمت رب غفور
 و اعلان توقیر و تکریم و اشاعت ذکر کریم حضرت محبوب رب العالمین سید المرسلین صلی
 علیه و سلم که زعمنا لا ذکر کس بین رفعت شان و کبر کس قسم جان آن سرور جهان است
 مستوجب حصول قرب است و نور علی نور سیاه دیرین قرب قیامت که منکرین نبوت جبر
 خاتم رسالت و مانعین و مبطلین و جاحدین عظمت و جاهت حضرت محبوب رب العزت
 در مجامع و مجالس خود را در پی اخفاء و انکار فضائل و ارباصات و معجزات حضرت سید
 المرسلین باشند اجتماع اهل اسلام برای مجالس اذکار حضرت خیر الانام علیه السلام است
 تکریم و توقیر و ذکر کریم حضرت سرور عالم صلی الله علیه و سلم البته زیاده تر موجب احکام و پر
 و مستلزم ارغام شیاطین است هر چند که نزد اهل ايقان این همه عیان است اما از آنجا که این
 آن وقتی است که جهل و سفه را آخو صله خود سری در سر افتاده که عومات کتاب و سنه
 و معتقدات حق حقیقه جمود است و جماعت را بر طاق اخلاص گذاشته خود را شایسته
 فهمیده اند و نسبت به تحقیق و تمیز و تفسیق و تدلیل بلکه تکفیر و تضلیل برگزیده گان رب جلیل
 رسانیده اند مبتدعی تخریب او تعالی را از زمان و مکان و جهت و در بدعات حقیقه داخل

مدی میگوید که عقد قضیه غیر مطابقه للواقع و القای آن بر ملائکه و انبیا خارج از قدرت
 نیست و الا لازم آید که قدرت انسانی از قدرت ربانی باشد بحدی که حق تعالی
 کماله حقیقی با حق تعالی و عصمت الهی بهیچ عصمت انبیا برائی مقبولین خود ثابت میکند
 این از کتاب است و اجماع است خبر نداشته از حیات انبیا علیهم السلام و در بیان تصریح
 محققین دین بالاتفاق حقیقی جسمی مماثل حیات دنیوی است انکار کرده و برین تأکید
 از استدلال و توسل و تشفع و عدم سماع حضرت مقرر نام سلام و کلام را درین قبر مبارک را
 نمی پذیرد و در وی ایمانی از عطا گردیدن شفاعت به جناب شفیع المذنبین که اما ویش هیچ
 از کجی مثل اعطیت الشفاعه و غیره ثبت آن هستند و از حقیقت و یقین و قطعیت شفاعت
 حضرت انکار می آید و حال آنکه بموجب تصریح جمهور السنه اعتقاد بوجود آن حضرت یقیناً اول
 دفعه و اول شفع و مقبول الشفاعت واجب است و سببهای و معجزات و فضائل جناب
 و روکانات گفتگوهای بیوده و یکباره و گمراهی بر اطلاق لفظ آیه بر عجز و احتیاج انبیا
 الهی بر مجرب و چندی از افعال فی اعتقاد الهیه است حکم شرک فی العبادت لازم می آید و ساز و دوازده
 که در خیر که از تحسنات الهیه اعلام و تفهمن و ترویج خیر و موجب فی اسلام اند باد و خود اندر هیچ
 به عومات شریعت و عدم مزاحمت و مخالفت کتاب و سنت اطلاق به عصمت و یک معنی است
 با کانه و میدان تضلیل و تکفیر ائمه دین قدم می اندازد که او بام این پیام را از خطبه و دستاویز
 دوم طعن می ملام بر اصحاب کرام میگردانند بلکه تضلیل و تضییع این جهال را بطور الزام و به روی حوام
 ایشان نموده و نسبت طعن بجناب نبی کریم و قرآن عظیم می رسانند به هر خس و خوار که در راه نفوذی از
 خدای باد صبا و این همه آورده است به بدیجهت چندی از نا فهمان از حسن فضل مجالس اذکار
 حضرت خیر الانام سید البر صلی الله علیه و سلم انکار دارند و بر ابطال شریف و برکت ایام ولادت
 سعادت و مهمت می گذارند و با وجودیکه ائمه معتدین و اجله مستندین از فقها و محدثین و سنیان
 این اجتماعیه مجالس شریفه در ائمه لطیفه و کتب مشهوره و دین تصریح فرموده اند بلکه بیان
 مستقله درین باب تالیف نموده اند و اگر در پای کسی درین باب غایب شکی غلبه به دفع شبهات
 و اخته اند و قول شاه و ناو و رام و دو ساخنه می آید که این همه از مطالعه مورد و روی انسان

و سیرت شامی و مواهب حسن المقصد و کشف الظنون و غیره توان دریافت بآیهتم چندین طایفه
 هواییه برچید و انکار شکلیب نموده اعتقاد شریفه برکت ایام ولادت باسعادت و نفس استجاب
 اعلاوه بشکریعت و عقد مجذبه کار پر برکت را از زبان شقاوت توانان باین در بر جنم کنهیا قرار
 میدهند و بر مجوزین عاملین مجالس شریفه تمت دخول در زمره مشرکان ظل اهل ایمان نمیشد
 و نمی دانند که این حکم فاسد چه اقتهاب ریاحی سازد و در شریعت و روایت دین اسلام و احکام شریعت
 بواسطه اهل عدالت رخ نمیزند و از غایت خوانیت و خجالت اینقدر هم نمی اندیشند که سائیکه
 سلسله سنیین خود باو نشان است میکنند هم داخل مجوزین عاملین این عمل بوده اند بمشاهده
 این حال بخیال خوشنودی ذوالجلال خاتم که بدفع طعن ملام عوام کلا انعام از حضرات ائمه اسلام
 پیروانم و حریفی چند در رفع او بامان ایام تحریر سازم از جمله رسائل طائفه مجموعه فتوح جمیه
 که جمع نموده و برادر خود و کلان است و این طائفه را بران بارشش بی پایان است برای تحریر
 جواب منتخب خاتم و عجلاته به تحریر آنچه در خاطر آید بی آنکه نوبت به کتب کثیره و رسد درین رساله
 پیرد اختتم قوله در خواص عوام هندوستان شایع است این قول در مقام نقل عباراتی چند
 از علماء وین بقلم می آید تا واضح گردد که تخصیص فرموده وستان محض بنا بر ایام و تغلیط عوام
 می نماید علماء فقه اسلامی علیه الرحمه در مواجب لدنیه که مستند این طائفه است فرموده و کلا ذال
 اهل الاسلام یحتفلون بشهر مولده علیه السلام و یعملون الواکثر و یتصدقون
 فی لیالیها با انواع الصدقات و یظهر من السرور و یزیدن فی المبارکات و یعتنون
 بقاءة مولده الکبیر و یظهر علیهم من برکاته کل فضل عظیم الخ و همین مطلب این خط
 ابو الخیر غامدی در سیرت شامی منقول است ملا علی قاری علیه الرحمه که هم مستند این طائفه است
 در مورد روی فرموده اما اهل مکة معدن الخیر و البرکة فیتوجهون الی المکان المتواضع
 بین الناس از محل مولده رجاء بلوغ کل من یرید ان یرکب لک لقصد و عزید اهتمامه
 الی آخره و بهر آن است و کلا اهل المدینه کثرتهم الله تعالی به احتفال علی فعله اقبال
 و همدان است و اما العجم فمن حین دخل هذا الشهر المعظم و الزمان المکرم لاهلها
 مجالس شامی من انواع الطعام للقرءاء الکرام و العلماء العظام و الفقهاء من الخ

رساله که برای نظامی بنام صاحب رساله سند استاد صاحب رساله ثبت است و نسبت نشان
 استاد المحققین سند العالمین فی العالمین مولانا المفتی صدر الدین خان دہلوی دین و در آن
 سند الکتاب نمودن صاحب رساله فقه و اصول فقه و عقاید و کتب دیگر علوم دین مثل بنی
 و تفسیر و فرائض و غیره را از مفتی صاحب موصوف مذکور است و همان سند تصدیف بدون صاحب
 بغیرت و اہلیت و شرم و حیا مسطور است همان سند العالمین فی العالمین در فتوی مشہور بود کہ
 بحالت حیات شان در لکھنؤ مطبوع ہم شدہ است می فرمایند عمل مولد شریف در ماہ مولد
 حضرت سید الاولین و آخرین صلی اللہ علیہ وسلم واجتمع مومنین درین روز سعادت خانی
 از نہایت و نکوہات الی قولہ از بہترین اعمال حسنہ است و توارث بہت از علمای اعلام و فضلاء
 و مفتیان اہل اسلام و شایخ کرام کابر اعراف و اتفاق است جم غفیر را از اعاظم علمای دین
 و رب جم بر حسن این عمل مکرم و محمول بہ اکابر محدثین فقہای اقطار عالم است و شک نیست کہ
 این عمل محمود و موجب مزید ثواب برکات و نزول رحمت و شفا فی قلوب افشاح صدور و مرقہ
 ہیون اہل اسلام و ارفع شیطین و خذلان اہل ضلال و طغیان است خصوصاً درین زمانہ دین
 کہ بی ادیان جاہلان از عوام بفقویت و بنظاہر عملداری حال فزیت بزبان درازی باقصی
 رسانیدہ اند الی آخرہ و بعد نقل اقوال ائمہ دین و علمای مشہورین فرمودہ ہیں قول تاج الدین
 فاکہانی مالکی کہ این عمل مذموم است بلقابل جم غفیر از ائمہ دین و علمای محققین از فقہاء و محدثین کہ
 باستحسان آن فتنہ اند قبول نیست و ردہ السیوطی کثیر من العلماء و الاعلام بایشقی قلوب الملکین
 پس تنہا از انکار فاکہانی و تفرہ او دران این عمل مکرم را مختلف فیہ گفتن غلطی فاحش است عجب
 دہس عجب بزرگان گزہ صفائی عقیدت کہ عمل مولد شریف را از بدعات سیدہ گویند و بجز اینکہ این
 عمل بدین صفت و خصوصیت آن در ماہ مولد حضرت سرور انس و جان صلی اللہ علیہ وسلم مطبوع
 از قرون ثلاثہ نیست و ایلی دیگر نزد خود ندارند حتی کہ کلام روایت شافہ از کتب غیر مشہورہ
 فتنہ غفیرہ ہم بمرت یا کراہت آن پیش نمی کنند و نمی دانند کہ برین تقدیر لازم می آید کہ جملہ
 مستحکات علمای متاخرین کہ کتب فتنہ مذہب اربعہ خصوصاً فتنہ حنفی ملوانان است نہ از
 مرقوم است استحسنہ المتأخرون جملہ بدعات داخل شود و علمای متاخرین از فقہا باجمہم

از ابل بدع و ضلال بشمار در آیند چه استحضات ایشان اثری در قرون ثلثه نبود و ما هو الا تفر
الامان عن الشرعیات اعادنا الله تعالى من هذه العقيدة الفاسدة بحفظی که در این ذکر
جمیل و لاوت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم بلا انضمام منکرات و مکروهات شرعییه باشد
آن را جمع آنام و بدعات فهمیدن اجتماع تمامی علمای این سابق و حال از مذاهب اربعه شرعی
و غیر بادر عت عجم بر ضلالت و بطلان قرار دادند و درین شرحین شرعیین را و هم از شر فرار دادند
انکاشتن و اتباع سنت منحصر در افراد عدیده بلاد هند و سستان و سنن چه خوش اعتقادی
و حسن ظن نسبت به علمای اسلام و بلاد اسلام است چرا که العبد المسکین مجمل صد الذی
خدمه الله له بالحسنی و قانیایر تقدیر یک صاحب ساله همه مجوزین این عمل را از غیر معتقدین
بلکه گمراه و بی بین می شمارد پس چرا اکثر جمیع ائمه دین فقها و محدثین برای اثبات و عادی
سند های بیجامی آن و بر سر شاخ نشستن و بنابریدن بر عقل خود و خط کشیدن است قولی است
و معنی است یکی لغوی عام که عبارت از اطلاق محدث است خواه عبادت بود یا عادت و دوم
خاص که عبارت است از زیادت و استخاص در بین بعد صحابه بدون اذن شارع لا قول اولی
ولا صراحة ولا اشاره پس لفظ بدعت درین حدیث و در احادیث دیگر عام است شامل همه
محدثات و این عموم بحسب معنی شرعی خاص است نه معنی لغوی عام الی قوله و باین قیود
تعمیر شماره مسجد که بنا بر اعلام اوقات صلاوة است و تصنیف کتب که آله و علما تعلیم میکنند
و استحال تخلیج مداومت بر اکل لب حنظل و شکر که هر یک امرانیها ماذون فیها با مومنین است
بر سبیل اجمال الی آخره اقول این مقام با قیودش ثابت است که چیزی بیکه بالا جمالی داخل ماذونات
شرعییه باشد که خصوص آن صراحة از قول فعلی شارع بهیئت که انکیه ماثور نباشد و نه این
صحابه کرام مروی باشد در ضلالت داخل شدن نمی تواند پس این استحضات ائمه دین را
بایسته مندرج و مطرود و خرافات شان همه باطل و مردود شدند که آنحضرت آن استحضات را
بشاره مضامین احادیث صریحه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم تحسین گردانیده اند
داخل بودن آنها در عموماً ماذونات بلکه مامورات شرعییه بالا جمالی با ثبوت سانیده اند
طبع نظر از استحضات عام دیگر بدعات حسنه حال خصوص اظهار سرور و ادای شکر نعمت ربایم

مبارک ولادت شریفه انکه صاحب جمیع البحار که مستند این طائفة است و نزد این طائفة در اتمه مقبر
 واجد مقام و محدثین داخل در خانة جمیع البحار فرموده نور محمد الله و تفسیریه الثالث الاخير
 من جمیع بحار الانوار فی غرائب التنزیل و لطائف الاخبار فی اللیلة الثانیة عشر
 من شهر السرم و البجعة مظهر منبج الانوار و الرحمة شهر ربیع الاول فانه شهر امام زمان
 باظهار الحضور فیه کل عام الی آخره و اگر برین تسلی نیاید تا کلام ابن الحجاج مستند خود ملاحظه
 نمایند که باشاره آنحضرت صلی الله علیه و سلم فضیلت شهر مبارک به اولویت زیادت اعمال
 بر اکیات در آن تحقیق می فرماید بآیه تطفن بلفظ بدعت باینکه آنحضرت بر آن تحسنات در کتب
 شرعیة اطلاق محبت و بدعت می نمایند و صراحت بدعت یعنی شرعی را تقسیم می فرمایند پس
 این اعتراض اشکال منقطع جمال است حلیش اینکه مرادشان از بدعت که آنرا خود تقسیم ساخته اند
 و بران هم اطلاق معنی شرعی پرداخته اند امری است که مخصوص سنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 نباشد و قول فعل آنجناب از آن سبک است باشد خواه مزاحم و مخالف سنت و غیر و منافق که در
 طریقه محدوده آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد خواه موافق قواعد عامه شریعت یا باجماع
 حکماء و ائمه سنت و ثابت باشاره امارت صریحه جناب شفیع است صلی الله علیه و سلم
 که آنحضرت این معنی عام را هم معنی شرعی فرموده اند و تقسیم آن نموده اند ملا علی قاری علیه السلام
 در شرح موطا امام محمد فرموده اصل البدعة ما احدث علی غیره مثال سابق و یطلق
 فی الشرع علی ما یقابل السنة اعم ما لم یکن فی عمدة صلی الله علیه و سلم ثم یقسم
 الی الاحکام الخمسة کذا فی کما الحافظ السیوطی مؤیدات این امر معروف و مشهور و قد
 ایضا دیگر سایل منقول و مفسر را ما اینجا اختصار مظهر است و تقسیم بدعت و اطلاق معنی
 شرعی برین معنی چند ام است به آنکه لفظ بدعت بمعنی لغوی شامل کل ما احدث من غیر سابق است
 و لفظ سنت بمعنی لغوی شامل هر طریقه هر کس است اما هر گاه در عرف شرع سنت اصالة هم
 خاص بر حق تعالی و تقدیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم شده است و اطلاق بدعت بران نیاید
 و بدعت مقابل سنت است پس این معنی خاص یعنی هر چیزی که باخصوص سنت آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم نباشد البته معنی لغوی لفظ بدعت نمی تواند شد صرف اصطلاح اهل شرع است و دوم آنکه

از صاحب کرام اطلاق لفظ بدعت بر محذورات خود نشان ثابت است با وجودیکه گاهی بدعت حضرت
اطلاق بدعت نفی نموده اند پس البته این اطلاق بدون تقسیم نسبی و سببی درست نمی تواند شد
قطع نظر از نیمه نزاع منازعان در استعمال آن اطلاق معنی شرعی بر آن ناعاطفی است لافرضنا که
این معنی لغوی است و معنی شرعی اصطلاحی مخصوص آن معنی است که جز بر بدعت سببی
صادق نشود و اما این از کجا که بدعت است ایمن با وجود عدم مراحمت که احی است و با وجود خود
در مندوبات شریعت بالا جماع حکم ضلالت لازم گردانیده آید اطلاق بدعت بر آن معنی دیگر است
و لزوم کلیت ضلالت برای معنی دیگر حاصل نگذیرد میان معنی لغوی و اصطلاحی تفرقه ساختن و قطع اصطلاح
پس نیست انداختن و تحقیق و تطبیق چنانکه می بین فرموده اند نه پرداختن و بی باکانه علم طعن
بر آنکه اعلام افراختن چنان کنیدی است که شیطان بعین خوارج و روافض و معتزله و غیرهم را که با خود
در آن گرفتار گردانیده بقبح ضلالت رسانیده است قوله و عند الاستقراء در عبادات بدعت
مخضبه بجموع صوم و صلوة و تلاوت و امثال ذلک بدعت غیر سببی یافته می شود الی آخره قول
مفسر این دعاوی همان کج فهمی اقوال اکابر است البته امری که در قواعد عامه شریعت مندرج
نباشد از طرف خود در عبادات داخل نمودن حسن نمی تواند شد اما آنچه بطور عموم از مندوبات
شارع باشد اگر بدعت برکت که احی است خاص آن که منافعی و غیر حدود معینه شریعت نباشد
بجمله آورده شود البته در عبادات بدعت هم اطلاق بدعت حسن موافق تصریحات استعمالات
ایمیدین بر آن نموده خواهد شد اینجا که نظریه خصارت بر نقل عبارت کتاب تنبییه السیفیه که در
روافض است اکتفا می رود و جایکه چنانکه مذکور در کتاب ضوایر الزام بدعت بر صاحب تحفه
و غیره نداده صاحب تنبییه السیفیه جوابش بدین عبارت داده اگر مراد از بدعت بدعت است
نعم و مراد بدعت کس از فرق اسلامی است بدعت را ندانم نمی شمارد و اگر مراد بدعت سببی است
پس لایسک که ازین عبارت مفهوم شود چه بسیار خبر یا در عهد سلف نبود مثل بنا و مدارس
و قنطر و تدوین کتب و علوم که خلف صلاح پیدا کرده اند و در طریق زهد و عبادات و مجاهدات
و شغال اخراج بسیار واقع شده و اصلا جای ملامت و عتاب نیست قال الله تعالی و هیأه
ابتدعوا ما کتبنا علیهم الا ابتغاء رضوان الله الی آخره و توحیدات امر به حق

می بخند از بی مقام ظاهر است که بخاری مخالف تمام فرق اسلامی نموده اند قوله فقیر میگویی که آنچه
 در قول علماء تقسیم بدعت بسو حسنیه و سلیه یافته می شود و کلیه کتب عه ضلالت محمول بدعت سلیه
 مبنی بر غلطی است که در تعریف و تشخیص بدعت روده الی قوله ازین سوره و ازین سوره
 بنا بر احتیاج رفع تناقض بصورت تلفیق و تطبیق بظن خود که ان الظن لا یغنی عن الحقی شیئا
 قسمت بدعت بحسنه و سلیه کردند و ضلالت بر بدعت را حمل بر سلیه نمودند چون شیه تقلید بحسنه
 هر که در بدعت است هر که آمدن نظر به تحقیق و تنقیح زائد نگردیده بر قول بلا اعلان جمود نموده و رفته
 رفته این در احوال همه را فرا گرفت الی آخره اقول الله الله این چه حماقت است چه سفا
 وین بقول اشعار بلکه تصریح است باینکه از عهد صحابه کرام تا هزار دوم که هزاران هزار تحقیق و فقهاء
 محدثین بر بسیاری از امور با وجود اطلاق بدعت حکم استحسان فرموده اند تقسیم بدعت بسوی حسن و
 سلیه و حمل کلیه حکم ضلالت بر کل بدعت سلیه نمودند معاذ الله علیه دین و در احوال جهل گرفتار
 بودند پس این سخن نیست که بآل باهت بر جهالت صاحب ساله شهادت میداد و همین سخن بقوت
 بیان صاحب ساله بجلوه ظهور می نهند قوله همین تنها حضرت مجدد در هزار دوم بشناخت این است
 و تفریق متنبه و ظلم شده و تردید تقسیم بدعت نمودند الی قوله بعد آنجناب علمای دیگر موافق
 باین اورا که شده ضلالت بر بدعت با ثبات رسانیدند الی آخره اقول اولاً ما لم یثبت شیئی
 هزار و دوم بر تردید تقسیم امری بیک معنی مستلزم بطلان تقسیم آن امر بمعنی دیگر مقتضی فساد
 اثبات حسن بعض افرادش بآن معنی نیست چنانکه امیه اخبار و مشایخ کبار آن شیخ نامدار در هزار
 اول تصریح فرموده اند و نه این امام مکرر اتم تفسیل و تجلیل آن امیه علام و شیوخ اسلام دارند و تا که
 مذکور است اما عجلیه و بایه بشوت رسد و تا نیا قطع نظر از تصریحات امیه دین که در هزار اول
 گذشتند و بموجب قول صاحب ساله در مرض جهل گرفتار بوده اند بیاری از امور را
 که کتاب و سنت از آنها بهیئت مخصوصه گذاشته است و از قول و فعل آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم مأثور نیستند با وجود ترک شارح در هزار دوم هم همین شیخ نامدار ذی شان و دیگر
 از ما و از ائمه سلسله ایشان سخنان و تجویز آن فرموده اند پس استدلال بکتابت اقوال
 آن صاحب حال در حق صاحب ساله و دیگران ازین طائفه موجب وبال و نکال است و تا که

بکسبت طائفة نجدیه باید دید که در اینجا زانهمی خود برای تحصیل کافه علماء دین تائید و دوشم هستند
 بیک قول شیخ میکنند حال آنکه در همین مجموعه فتوحیه تبرکات شیع فوضیح بمقتضای الکتابیه ابلغ من
 بحال آن صاحب حال عاید میگردد و اند جانیکه برادر بزرگ این خود و همچو اگر حمله سترگ بر شیخ نموده و گفته
 بعض از شارحان شریعت این قوم اشاره به سبابه را که با اتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع
 ائمه اربعه صاحبین و جمیع فقهاء و محدثین سنت است حرام گفته اند آن قطع نظر از آنکه او عارض ثبوت
 سنیت رفع سبابه با اتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع جمیع فقهاء و محدثین ثابت نگردانید
 باید دید که چگونه تشنیع شیع تحت تشریع و مسئله خلافیه بر شیخ لازم می نماید و ایشان را بیکر سنت
 متواتره و مخالف اجماع جمیع قرار می دهد پس صاحب ساله که برای تغلیط عوام نام الیام شیخ برای
 اثبات خطبیه کافه علماء کرام تائید و دوشم بر زبان می آید و حال بیان کند که بموجب عقیده و بایسته شیخ را
 از که ام فروق می پندارد و قوله اطلاقش بهیچ جاروی نصیص تقصید ندیده آن اقول این را در حدیث
 محض است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاه الله و
 رسوله کان علیه من لانه مثل اقام من عمل بما و مر فاة گفته و قید الیام بدعة بالاضافه
 لاجراج البدعة الحسنه کالمناظره کذا انه کما ابن الملک الله و در جمیع البحار بذیل بدعة ضلاله
 نوشته هوا احتراز عن البدعة الحسنه الله محدثه و بدوی در اشعة المعانی و شرح این
 فرموده بخلاف بدعت حسنه که در وی صلحت دین و تقویت و ترویج آن باشد آن در مظاہر حق
 بذیل حدیث من احدث فی امری ما الیس منه نوشته او لفظ الیس باین اشاره بهیچ کلمه
 که نکالنا اوس چیز کا جو مخالف کتاب سنت کی خود برانید آن و کفی بذالک حجه علی الخالفین قوله
 بعد اعتراف در باره امری به بدعت بوده ان هر پی تقسیم رفتن بدان ماند که یکی گوید بول و قسم
 پاک و مباح و حرام و نجس آن اقول جوش جمالت صاحب ساله در کمال ترقی است در هر قول
 زائد از سابق و او زانهمی میدهد معذایر و در میدان تمهیل و تضلیل آیه دین قدم می بندد قطع
 از ظهور سفاکت درین قول شعار طعن بر تبار اصحاب کبار حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 و سلم است تفصیل این اجمال آنکه از روایات معتده ثابت که صحابه کرام با وجود احوال بدعت
 بودن در باره بسیاری از امور و پی تخسان مدح آن رفته اند و افضل از جمالت خود درین سخنان

کرام الفاظ ضلالت التیام بر زبان می آرند و مدح آن امور را با وجود اعتراف و اطلاق بدعت
 مخالفت حضرت شارح می شمارند ائمه دین فرموده اند که مدار قبح و ذم بر اجماعت و تغییر احکام
 کتاب و سنت نیست زیرا مجرد تلفظ لفظ بدعت و این لفظ بدعت معنی مستعمل است و بیک معنی تقسیم است
 بسوی بدعت حسنه و بدعت سیئه پس در تغییر بدعت حسنه و حکم بحسن امری با وجود اعتراف بدعت
 بودنش هیچ جای اعتراض نیست حالا صاحب سالتی خواهد که باز همان دو سوسه انبیاء و بن برکنه
 رونق تازه دهد و فتنه افشوده خوابیده را بیدار ساخته بفضله تلمذ نه بد بنا و علیه در پرده پند
 آن ائمه اعلام حقیقه قصد تضلیل صحابه کرام دارد که بگو الفنا شیعه تشیع بر زبان می آرند حال آنکه
 اقوال علماء دین نقل نمایند تا واضح گردد که تحقیق تقسیم آن ائمه اعلام همه صواب و درست است و اعتراض
 صاحب سالتی بدان کرام محض تحمل نام بدعت است امام بخاری علیه الرحمة صحیح خود روایت نموده
 که حضرت امیر المؤمنین فاروق رضی الله تعالی عنه در حق اتمام جماعت تراویح و التزام آن فرموده
 نعمت البدعة هذه شعرائی در کشف الغم آورده کان ابو امامة الباهلی یقول احده
 قیام شهر رمضان لم یکتب علیکم فذلک مواعد ما فعلتم ولا تتركوه فان الله تعالی عاتب
 بنی اسرائیل فی قوله و رهبانیه ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله
 و حضرت ابن عمر رضو حق صلوة صحی فرموده نعمت البدعة هذه و نیز فرموده ما ابتدع المساکین
 افضل من صلوة الفطی کذا فی فتح الباری غیره امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل شرح قول
 حضرت امیر المؤمنین رضی الله تعالی عنه فرموده افتادها ببدعة لان رسول الله صلی الله علیه
 علیه وسلم لم یسنها لهم ولا كانت فی زمن ابی بکر رضو و رغب فیها لقوله نعم لیبدل علی
 فعلها و لا یمنع هذا اللقب من فعلها و البدعة فی الاصل احداث امر لم یتبع فی
 زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم البدعة علی نوعین بان كانت تندرج تحت
 مستحسن فی الشرع ففی بدعة حسنة الخ و اما قسطلانی فرموده سنها ببدعة لانه
 صلی الله علیه وسلم لم یسن لهم الاجتماع لها ولا كانت فی زمن الصدیق رضو و هی
 خمسة واجبة و مندوبة و محرمة و مکروهة و مباحة و حدیث کل بدعة
 ضلالة من العام المخصوص قد رغب عمر رضو فیها بقوله نعم البدعة و هی کلمة

مجمع الحاشین کما فی المجموع البحار گفته فی حدیث عمر رضی فی قیام رمضان نعمت البدعة هی
 نوعان بدعة هدی و بدعة ضلال فصل اول ما کان تحت عموم ما ندب
 الشارع الیه و حضر علیه فلا یدم لوعدا لا جرم علیه بحديث من سن سنة حسنة
 و فی ضلای من سن سنة سیئة و من الشاق ما کان بخلاف ما امر به فیدم و ینکر
 علیه و التراجع من الاول لانه صلی الله علیه و سلم لم یسن لهم الاجتماع و انما
 صلاها لیلالی ثم ترکها و لا کانت فی زمن الصدیق و هی علی الحقیقة سنة لحدیث
 علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين و اقتدوا بالذین بعدی و علی الآخر
 یجمل حدیث کل بدعة ضلالة الخ و رسمت شامی از امام ابو شامه آورده قال عمر
 نعمت البدعة یعنی انما محدثه لم تکن و اذا کانت فلیس فیها ردة لما مضی فالبع
 الحسنة متفق علی جواز فعلها و الاستحباب لها و جاء الثواب لمن حسن تبتته
 فیها و هی کل مبتدع موافق لقواعد الشریعة غیر مخالف لشیئ منها و لا یدم ^{فعلها}
 محدث و شرعی الخ قوله لم بدعت انست که بعد قرون ثلثة مشهود لها بوجود آمده و اصلش از کتاب
 و سنت معلوم نشود و سندش به ثبوت نه پیوسته چه ظاهر چه خفی چه ملفوظ و چه مستنبط الخ و قول
 در اینجا چند امور ملاحظه باید نمود اول اینکه در ماسبق در تعریف بدعت صرف قید بعدیت
 صحابه اعتبار داشته بود و اینجا قید بعدیت قرون ثلثة افرو و دوم آنکه حساب این تعریف چه چیز
 بعد قرون ثلثة بوجود آمده اما انیمه دین اذن شارع گواشته هم باشد و سند استحسان گوشتی
 و مستنبط باشد ثابت فرموده باشد آراشته عابدعت و ضلالت نه توان گفت پس اکثره او
 صاحب سائل هم شریکانش نیست و نابود شد و سیوم بر تقدیر اخذ قید بعدیت قرون ثلثة
 در مفهوم بدعت ضلالت حساب این تعریف چه چیز یک در قرون ثلثة بوجود آمده باشد اما اصلش
 از کتاب و سنت نباشد بلکه فراحیم کتاب و سنت باشد آرا بدعت ضلالت نه توان گفت
 حال آنکه وجود و ظهور ضلالت خروج در فرض قدر در قرون ثلثة بلکه در قرون اربع و
 صحابه کرام بوده است و بالاتفاق عقاید اینهمه شرعاً داخل بدعت ضلالت انداز اینجا
 مقرر میگردد که اعتبار تحدید زمانی در بدعت چنانکه نجد میکنند لغوی و محلست صحیح همانست

که جمهور محققین علماء دین میگویند که بهرام یکم از ائمه کتاب و سنت باشد خواه در قرون ثلثه
وجود آمده باشد یا بعد از آن مذموم و ضلالت است و بهرام یکم مندرج بند و بات شارح است
و از استحسانات ائمه دین است حسن و موجب برکت است قوله لهذا بعض گفته اند که منقسم بحسنه
و سلبیه بدعت لغوی است آنرا قول ذکر قول این بعض و ستناد بدان صاحب رساله را
چه مفید رسالت که حسب این قول این بعض بدعت بمعنی اصطلاحی شرعی جو سلبیه نباشد اما این
از آنجا که حسب قول این بعض استحسانات ائمه دین اهل بدعات شرعیه منقسمه در ضلالت اند پس اگر
از استحسانات که و با بیه انما حلیه بر قایلین آن حکم ضلالت کرده اند و میکنند بموجب تصریح
همین علماء ائمه استحسان آن ثابت است قطع نظر از دیگر مسائل صاحب رساله آنقدر چالاکانی و بی باکی
و جبروت و سفاهی اختیار نموده که فی الحافظ عقل و فهم برای تأیید مذہب خود دستمرا علی قمار
و این حجر بکی و حافظ حبشگانی و سامعی رفیع الدین خان مراد آبادی و غیره هم می آمد و حال آنکه
اینهمه حضرات ریسب تصحیح تحسان همین محل مجلس مولد جاہل و گمراه میشمارد پس تا چند وقت
که برای تطویل رساله اقوال این علماء متفهم دوم بدعت از نا فهمی ذکر کرده بنمونه خارج از بحث است
که صاحب رساله بی مقصد و مطلب آنخانه برده قوله فصل اول در اول منع انعقاد مجلس
برای حل مولد الی قوله از سلف و خلف معتقد و مستند منقول نه آنرا قول این ادعا منقول است
چند تحسان انعقاد مجلس شریف از اکابر دین و ائمه معتدین تا استاد مستند صاحب رساله که
لقبشان بموجب شهادت ائمه همین رساله سند العالمین فی العالمین است ثابت و منقول و
اطلاق بدعت بر آن بدان معنی که مستلزم ضلالت باشد غیر صحیح است و بدان معنی که اطلاق بدعت
بر آن می توان نمود خواه آنرا معنی شرعی گفته آید یا لغوی بهر تقدیر حکم لزوم ضلالت بر آن محض
باطل و قبیح است قوله اول پس که این محل ایجاد که شیخ عمر بن محمد است که بیچکی از مشایخ و صوفیه
و علماء ای کرام ادراستی شناسد و در هیچ کتاب از او استناد مروی نیست آنرا قول در کتاب
سیرت شامی هم که مستند اکابر صاحب رساله معروف و مشهور است مذکور و مستطوریست و گمان
اول پس فعل بالمرصع عمر ابن محمد الملاح احد الصالحین المشهورین و به اقتضای
فی دالیه ضابطه و غیره الخ پس این عبارت شهادت صلاحیت و شهرت

حضرت شیخ قدس سره و اولیت فاعیت این عمل و شهر موصل نسبت بان شیخ اجل رضی الله
 تعالی عنه ظاهرست پس بر جهالت خود نگریستین و دیگران را بچشم بد نگریستین حماقت است
 و پس ماین جمله رایا و باید داشت که جا باد برین ساله و دیگر سایل این طائفة کار آمدنی است
 قوله سبط ابن جوزی در کتاب مروت الزمان نوشته محکی بعض من حضر فی بعض الموالد انه
 عد فی ذلک الساط خمسة آلاف غلغم شوی و عشرة الاف و جاجه و مائة الف
 زبدیه و کان یعمل للصوفیه سماعا من الظهار الی الفجر و یرقص بنفسه و کان یحضر
 علی المولد کل سنة ثلثمائة الف دینار الی قوله قد ادعی الشیخ تاج الدین عمرو بن علی
 السکنداری المشهور بالفاکیه ان من متاخری المملکیه ان عمل المولد بدعة مذمومة
 انتهى اقول در اینجا حال مبالغه و افترا بدانی صاحب ساله باید دید که تمام باد و آت الزمان
 سبط ابن جوزی عبارتی نقل نموده و در آن قول تاج الدین داخل کرده لفظ انتهى نوشته
 تا ماطالع کنندگان را بشخصه این معنی شود که فاکما فی قبل اسبط ابن جوزی بوده و سبط ابن جوزی
 استناد و ذکر آن فرموده حالانکه ولادت فاکما فی در سال وفات سبط ابن جوزی واقع شده
 که کشف الظنون از قطب الدین موسی مورخ آورده رأیت ان اجمع التواریخ مقصدا و اوعده
 مروة الزمان فشرعت خصاره فوجدته قد انقطع الی سنة اربع و خمسين و ستمائة و هی التي تو
 المصنف فی انسابها الی آخره و حافظ سیوطی در بغیة الوعاة در ذکر فاکما فی فرموده ولد سنة
 اربع و خمسين و ستمائة و مات سنة احدى و ثلثین و سبعمائة اینست حال دیانت
 این طائفة در نقل که خاصه لازمه ایشانست قوله دلیل اول آنکه باری تعالی از عبادات و
 اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی داشت مشروع نمود الی قوله زیادت بر نصست و
 زیادت بر نصست کما تقر فی موضعه الی آخره اقول این کلام محل بحثست و چینه
 اولاً که مرادش مشروع نمودن باری تعالی ظاهر اینست که همه فروع جمیع عبادات و جمله
 افراد کل قطوعات مشروع را بقیود مخصوصه و نوافل صور کذائییه نام بنام تصریح و تعدید
 و تعیین و تحدید فرموده است پس بر چه نه چنینست غیر مشروعست و عمل بدایع ابرار
 زیادت بر نصست و تکریم لزوم شیخست پس این ادعایست فاسد و قولیست کاسد که قطع

از کذبش طبعی شنیع بر حال صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم لازم نمیکند که باحداث بسیاری از امور
 اقرار فرموده اند با وجودیکه از نصوص کتاب الهیست که از این خصوصیه آنها ثابت نه نموده اند بلکه
 بسیاری از داخل عبادات مخصوصه و هیأت تطوعات معینه را که صرفاً از احادیث شریفه
 ثابت اند بحجت عدم ثبوت مشر و حجت از کتاب الهی نسخ قرآن و زائد بر آن معاذ الله گفته اند
 و عمل با حادیث احاد و را اموریکه در کتاب الهی حکم آن نیست باطل باشد و این بهم فتح باب
 جعل و الحاد است چنانکه در کتاب اصول مذکور است و اگر مراد شل است که قرآن مجید اصول عام
 جمله عبادات و خیرات و مندوبات را بطور اطلاق حاوی است و هر چه از اطلاق فعل خبر
 و جنس مندوبات مشر و عده عموماً کتاب الهی مخالفت داشته باشد غیر مشر و است
 و عمل بدان زیادت بر نص پس این تقدیر برخسناست ایة دین عموماً اگر با خصوص ان کلام مجید
 ثابت نباشد الزام نسخ و ادون و بر عمل بولد خصوصاً تمت از و نسخ بخادون و دینی تکفیر
 و تضلیل اکابر دین از فقه اوحی رشتن افتادون غایت و ضلالت است و انانی در کتاب اصول
 تصریح است باینکه زیادتی که نسخ بودن و نبودن آن متنازع فیہ و محوش عنایت مراد از آن
 زائد کردن امری با اعتقاد در کینیت یا شرطیت در امر منصوص مخصوص است که بچیز زیادت زود
 حقیقه داخل نسخ نیست پس از احادیث صحیح هم که احاد باشد اثبات بچیز زیادت جائز نیست
 و نزد شافعی و حنبلیه داخل نسخ نیست نه اینکه هر امری که در قرآن مجید مذکور نبود و در قرآن
 از آن ساکت باشد قول بآن و عمل بدان مستلزم تخریج نسخ قرآن باشد یا در امر منصوص امری
 دیگر مقصد تحباب نیت برکت یا حسب تعامل حادث مرعی نمودن بی آنکه رکن و شرط
 گردانیده آید مستلزم نسخ باشد که این هم مخالف مقررات محققه اصول است پس از نا فهمی
 خود حواله بسلک اصولیه نمودن و لب باظهار تخر خود کشودن و برای اظهار منطق دانی خود
 قیاس مرکب ساختن و بر عدم تکرار حد وسط نظر نینداختن امری است قبیح که لا ینفی علی کل
 ذی فکر سلیم و عقل صحیح چون بخندید در هر مقام با وجود عدم فهم مراد و آیه سلک زیادت بر نص
 و مستلزم نسخ بر ذی تضلیل و تکفیر ایه اعلام و ابطال استخوان مستحسانات آن کرام پیشین میکنند
 میخواهم که در مقام عباراتی چند از کتب مشهوره اصول نقل کنم در مسلم الثبوت نوشته سلک

سنة زيادة عبادة مستقلة ليست نسخا لبحر العلوم وشرح فرموده اى ليست نسخا
للمزيد عليه وان كانت من جنسه فانه لا يرفع شيئا من المزيد عليه وهو ضرورى الخ
ونيز در مسلم وشرح است واما زيادة جزء فى الواجب كالتهريب فى الحد والزنا وازيادة
شرط بعد اطلاق الواجب كالايمان اى اشتراطه فى رتبة اليقين فعمل هو
نسخ حكم المزيد عليه فالحفية قالوا نعم نسخ وهو المسمى بالنسخ بالزيادة والشا^{نعية}
والخاتبة واكثر المعتزلة قالوا لا نسخ الى اخره وبعد بيان مذاهب نوشته لنا ان
المطلق عن تلك الزيادة دل على الاجزاء مطلقا سواء مع الزيادة او غيرها
عنهم لانه اى المطلق كالعام يدل على افراده التى هى مع الزيادة او مجردا عن الزيادة
وليس هناك صارف عنه لان الكلام فيما لا صارف غير هذه الزيادة وهى
مفروض الاشفاء زمان وجود المطلق فيحمل على الاطلاق ويدل عليه التقيد
بجزء او شرط ينافية فانه يقتضى عدم الاجزاء بدونه فيرفع هذا التقيد
حكم شرعيا وهو اجزاء الافراد التى هى مجردة عن هذا التقيد وهو ظاهر جدا
الخ ونيز در مسلم نوشته ولهذا امتنع الزيادة عندنا بجزء واحد على القاطع كالمطابق
للمطواف الخ وشرح بعد بيان فروع گفته ثم هذا القدر انما يكفي لعدم اعتراض هذه
الامور الخ ونيز در مسلم وشرح بحر العلوم در بيان جواب ليل مجوزين تا سخت اجماع گفته
قلنا اولاً ان الآية كانت ساكنة عن حال الام مع الاخوين كان امير المؤمنين
عثمان رضوان الله تعالى عنه رد هافى هذا الحال من الثلث الى السدس فسأل ابن عباس
ان الآية لا يتناولها فاستدل امير المؤمنين بضمها لاجماع فيما سكت عنه الكتاب
وهذا ليس من النسخ فى شئ وهو ظاهر جدا الى اخره ودر تبيين فرموده اما وصف الحكم
فقد اختلفوا ان الزيادة على النص لا وذكروا انها اما بزيادة جزء كزيادة كفة
مثلا على كعتين او شرط كالايمان فى الكفارة او ما يرفع مفهوم المخالفة الخ
در توضيح بعد بيان مذاهب ودلائل مختار خود نوشته فلا يزداد التهريب على الجمل والنسبة
والترتيب الاولاء على الوضوء وهو اى الوضوء على المطواف والفاخرة وتعديل

الا ان كان على سبيل الفرضية بخبر الواحد والايمان على الرقبة بالقياس الى لا يراى
 قيد الايمان على الرقبة في كفارة اليقين بالقياس على كفارة القتل يرد ههنا
 انكم ردتم الفاتحة والتعديل بخبر الواحد حتى وجبا وانما لم يثبت الفرضية
 لانها لا تثبت بخبر الواحد عندكم فان الفرض عندكم ما ثبت لزومه بدليل قطعي
 والواجب ما ثبت لزومه بدليل ظني فقد رجعتم على الكتاب بخبر الواحد ما يمكن
 ان يراى فيه وهو الواجب فيمكن ان يجاب بانما لم يرد الفاتحة والتعديل على وجه
 يلزم منه ففتح الكتاب لانما لم نقل بعدم اجراء الاصل لولا الفاتحة والتعديل
 حتى يلزم التمسك حينئذ بل قلنا بالوجوب فقط الى اخره ودرج التقدير وبحث تسمية
 اوردوه فادى الى نظر الى جوب التسمية في الوضوء غير ان صحته لا يتوقف عليها لان
 الركن افاي ثبت بالقاطع وهذا يندفع ما قيل المراد به نفى الفضيلة لئلا يلزم
 آية الوضوء يعنى الزيادة عليها فانه انما يلزم بتقدير الافتراض لا الوجوب الى اخره
 انين بيان بصراحة تام بثبوت رسيد كه از مجرد تجويز امر كيه بخصوصه ودر قرآن مجيد مذکور نيست
 و مشروعت آن از نص ثابت نباشد و فرقان حميد از ان ساكت باشد تجويز شيخ قرآن لازم نيست
 ورنه بر عبادات كه آيه ثابت با حديث شريف هم حكم لزوم نسخ كتاب لازم خواهد آمد بغير
 بثبوت رسيد كه امر كيه در قرآن شريف منصوص است با تقدير بصورت خاصه فيست ركن آيه
 يا شريك و اشهد ان امرى و غيره در ان البته داخل نسخ بالزياده هست اما زيادت امرى ديگر در ان
 يا شريك غير ثبت و كذايت و شرطيت بلكه بطور استحباب بلكه بطور وجوب هم داخل نسخ نص است
 پس بر چه چيز است و قائلين تحسين عمل خصل فرموده شريف كه سيجكونه در ان زيادت كه امرى ركن و شرط
 بر عبادات است مخصوصه منصوصه كتاب الله نسبت بحواله قاعده الزيادة على النص نسخ نهست تجويز
 نسخ كتاب الله خود در جمله سازى و افتراء و زانىست و ثالثا احتياج آيه كه يك ايكالت كه در دينكم
 آية بر ابطال حسنات آيه دين كه از افراد خاصه عموماست مندرجات مطلقه كتاب و سخت
 مندرج تحت قواعد و اصول شريعت اند محض جمالت است مراد از آيه كه يك ايكالت اصول دين
 و تغيير قواعد عامه شريعت است نه تغيير افراد خاصه جمله احكام و تخصيص صدور كذا آيه جملة تحت

فهم این معنی از آیه کریمه مبتنی بر مجرد و هم است که همین هم راه منکرین قیاس هم زوده بود و چه عجب که صاحب رساله کلام و محبت منکرین قیاس را دیده و بخواه احتجاج کرده است قاضی ناصر الدین رضای و تفسیر سر الرکن بریل فرموده الیوم اکملت لکم دینکم بالنسور و الاظهار علی الادیان کلها او بالنصیص علی قواعد العقاید و التوقیف علی اصول الشرائع و قوانین الاجتماع و علامه خطیب در عاشره فرموده هذا جواب عن جلیل نفاة القیاس فانهم قسوا علی ابطاله بان الدین کل فی آخر عهد النبی صلی الله علیه وسلم فلو کان القیاس جائزا لبعده و کان ذلك القیاس لا بد ان یكون لاظهار حکم لم یرک معلوما فکان القیاس موجبا لکمال الدین فلم یکن کمالا فی ذلك الزمان و الجواب عنه ما ذکره و هو ان المراد باکمال الدین تحقیق قواعد العقاید و تبیین قواعد الاجتماع و هذا لا ینافی وقوع الاحتجاج و فی جمیع الاحکام بعده الی آخره و تفسیر کبیرة المسألة الثانية قال نفاة القیاس دلت الآیة علی ان القیاس باطل و ذلك لان الآیة دلت علی انه قد نص علی حکم فی جمیع الوقائع فالقیاس ان کان علی وفق ذلك النص کان عبثا و ان کان علی خلافه کان باطلا الی آخره بالجمله زیاد و سیکه ثانی آیت کریمه باشد و انراست تلزم نسخ گفته آید بترجحات علماء دین صادق نیست و زیاد و سیکه صادق می تواند شد ثانی آیه کریمه و تلزم تخریج نیست پس دلیل اول بر ابطال و انکار عمل مولد محض بی بنیاد و سعی صاحب رساله هم را نشان می داند فقیر سیکه دیگر که از اصول همین مقدمات مسلمة او بعد طرد و اخراج مزخرفات مختصرات و حجاب و لیلی جدید برای ابطال حکم تحریم و مانعت این عمل ترتیب می توان داد مثلاً می توان گفت فقیر و نگریم حضرت بنی کریم در شرع شریف شروع است پس اظهار شکر نعمت و حمد و باده و پادشاه عبادات و صدقات و عورات اهل اسلام و جمع مسلمین برای اجتماع ارباب صلات و حجرات و فضائل حضرت سید الانام صلی الله علیه وسلم و نگریم ایام و ولادت با سعادت که یکی از افراد اصل توقیر مطلق آنجناب صلی الله علیه وسلم است و همی است که از شکر نعمت و فضل شرف ایا با سعادت علامه این حاج و غیره از بیان رسول وی جلشانه ثابت فرموده اند و همچنان عقد مجلسی که در شهر قم که یکی از افراد رفعت و کرامت حضرت و فضائل محاسن

بابرکت است گو مخصوصه تنصیب حکم آن در قرآن شریف نباشد با وجود عدم مزاحمت حدود
 خاصه مخصوصه شریعت بلکه با وجود عدم ثبوت تحریم و کراهت و مانع از مجتهدین است
 حکم به تحریم آن نمودن و راه انکارش بی چون لب شیخ حکم مطلق و زیادت بر نصوص شریعت
 کشودن است چنانکه در اصول مقرر شده است مثلاً در بیان کفاره که ذکر مطلق رقبه است پس
 انکار از تجویر اعتناق عبد کافر که یک فرد از افراد آن است گو در قرآن مجید ذکر آن مخصوصه است
 حسب قول اهل اصول حنفیه زیادت بر نص مستلزم نسخ آن اطلاق است در مقام نقل فقره
 از رساله دعائیه مولوی خورم علی که از اکابر طائفه بوده اند برای دهن دوزی امثال ^{رساله} صاحب
 ضروری است در رساله مطبوعه مذکوره در بحث آفتاب دعائیه کذا بیست بعد صلوئه نوشته
 اگر گویی که دست برداشتن در و صامع نمودن از احادیث قولیه و فعلیه البته ثابت است لیکن دعائیه
 عقب صلوات خمس بیست کذا بیست چه دلیل است گویم و با استدلالی که چون ثابت شد که رفع الیه
 از آداب دعاست و جالب جانب است و موقت بوقت و دون وقتی نیست پس حاجت دایل
 دیگر نمانده آن بلفظه ایضافیه باید دانست که دست برداشتن وقت دعا و رومالیدن بدانها
 با احادیث صحیح و حسان قولاً و فعلاً در نماز متفقاً و غیره ثابت است گو بالتزام عقب صلوات
 بیست کذا بیست مروی نباشد الی آخره قوله و اگر این زیادت را معین داریم لازم آید عدم صدق
 حق تعالی آنرا قول اگر از آیه کریمه تصریح فرموده و دادن بیست کذا بیست هر چه بطرح و جمله افراد
 مخصوصه عموماً و خیر و کل احکام خاصه جمیع امور در نص مراد می بود گنجایش ذکر این ایراد بود
 حالانکه در کلام امده شریف برگزیده تنصیب و تعیین صور کذا بیست جمیع تطوعات و بیست مخصوصه
 جمله نوافل و سجرات و تقدیر کل افراد کل امور خیر تصریح و تنصیب فرموده است پس چگونه این معنی
 از آیه کریمه مراد توان شد و چرا بر آیه دین و علماء معتدین و بر حسان صور کذا بیست تحسان
 مخصوصه علم تضمین باید برافراشت و اگر این معنی را معین داریم لازم می آید عدم صدق
 حق تعالی در قول و و هذا اخلف عمتع و محال لا مجال فیہ للاسکان و الاحتمال عندنا
 معاشراهل الحق لکن آنکه عامه سماعیه که بر التزام اسکان و تقدیر بیت کذب او تعالی شانه
 مقررند و از استیصال و استناع آن شکارند و انما هم شان قدوس انسانی را بر تفسیر شقیه کذب

برای مقبولیت و امکان این عیب فاحش بجناب مقدس بانی دلیل ساخته و بر تقدیر عدم
 آن بلزوم از دیاد قدرت انسانی بر قدرت ربانی پیرداخته اگر چه نزیل ثواب کفر بود
 این سجد لال کاسه و اعتقاد فاسد مسلم داشته و در بر ساله کلام الفاضل مولای خود
 در مغاک انحصار انداخته بر اوت ذات خود از ان ضلالت در تماشای وانکار از ان
 اعتقاد پنداشته اما چون عامه اسما علیه بنا بر پاسداری رئیس طائفه قول فاضل کسیر
 خود را باطل و مردودی شمارند حسب ارشاد مولای خود همان قول را کالو می انکارند
 از ایشان چنین نیست که تجویز وقوع آنهم کنند قوله و این احتجاج در روی بکلی بدعات بکار
 می آید آنهم اقول هر چند نافهمی صاحب ساله از سابق بخوبی عیان گردید اما در اینجا
 یکدو قول بگیر از علماء دین معتدین و مستندین صاحب ساله باید شنید صاحب هدای
 بعد ذکر تلبیس سنون در بحث جواز زیادت تلبیس بر قدر با ثور نوشته و کلامی ان محتمل
 بشق من هذه الكلمات لانه هو المنقول باتفاق الرواة فلا ينقص عنه وزاد
 جاز خلافا للشافعي هو اعتبره بالادان التمشيد من حيث انه ذكر منظوم ولنا
 ان اجلاء الصحابة كابن مسعود و ابن عمر و ابی هريرة رضوا بى هريرة رضوا و اعلم
 المساور لان المقصود الثناء و اظلم بالعبودية فلا يمنع من الزيادة عليه لم
 دین مقام باید فهمید که اگر سجد لال صاحب ساله صحیح باشد الزام تجویز شیخ امر سنون با ثور
 بلکه شیخ نفس کتابت بر صاحب هدایه و سائر ائمه حنفیه بلکه بموجب این صاحب هدایه
 بر حضرت ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره رضی الله عنهم نیز حسب قول صاحب رساله
 می توان نمود و نیز صاحب هدایه در آنچه مقصود از ان مطلق ثناء معبود بود زیادت
 بر قدر با ثور تجویز فرمود پس بر اظهار و اعلان عقد محاسن ذکر آنحضرت و انتخاب ابی اسے
 شکر نعمت و ولادت با سعادت که مقصود ائمه دین و عامه مسلمین از ان ثناء و تعظیم
 در نعمت ذکر و تکریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و بیچگونه مزاحم و رافع امور محدوده
 حضرت شارح نیست بلکه داخل افراد توقیر و مندرج در ان اصل عام است اگر بالفرض
 لفظ زیادت صادق نیز آید تا هم بموجب قول صاحب هدایه از تجویز زیادت منع نمود

نمی شاید و در مختار و در بحث خواندن در و شریف در فصل صفة الصلوة گفته و
 تدبیر السیادة لان زیادة الاخبار بالواقع علی سلك الادب فهو افضل
 من تركه ذكره الرمی الشافعی و غیره ام خود غنیة المستمل گفته و ان زاد في دعاء الاستغفار
 بعد قوله و تعالی جده لفظ و جل ثناءك لا يمنع من الزیادة و ان سكت لا یؤثر به
 لانه لو یذكر فی الاحادیث المشهورة انما بالجمله این احتجاج فاسد و مخالف تحقیق محققین
 بکار فی توان آمد و زیادت احکام ثابتة از سنت بر کتاب بعد و زیادت احکام مجتهدین
 بر کتاب و سنت و زیادت امیدین و علماء کاملین بر زمانه تا قیامت داخل نسخ با زیادت
 نیست بلکه اجزاء احکام عمومات کتاب بعد بر افراد خاصه و تفصیل مجملات انست آیات
 شعرائی مسند صاحب ساله در میزان گفته فان قلت قتاد لیل المجتهدین فی زیادت هم
 الاحکام التي مستنبطوها علی صریح الكتاب السنة و هذا كانوا وقفوا علی حد
 ما ورد صریحا فقط و لم یزدوا علی ذلك شیئا لحديث ما تركت شیئا یقر بكم
 الیه الا وقد امرتكم به و لا شیئا یبعد کمر عن الله الا وقد نصت کمر عنه
 فالجواب لیافهم فی ذلك الاتباع لرسول الله صلی الله علیه و سلم فی تبیین ما
 اجعل فی القرآن مع قوله تعالی ما فرطنا فی الكتاب من شیء فانه لو لا بدینا کیفیة
 الطهارة و الصلوة و الحج و غیر ذلك ما احتدئی احد من الامة لمعرفة استخراج
 ذلك من القرآن و لا کنا نعرف عدد رکعات الفرائض و النوافل و لا غیر ذلك فکما
 ان الشارح بدینا بدینا ما اجعل فی القرآن فکذلك الامة المجتهدون بدینا ان
 ما اجعل فی احادیث الشریعة و لو لا انما انهم لنا ذلك لبقیت الشریعة علی احوالها
 و هكذا القول و اهل کل دهر بالنسبة للذی قبلهم الی یوم القیامة انهم
 قولهم چنانچه حضرت محمد و صاحب مجالس الاررار الی آخره اقول حضرت محمد و خود امور
 مخصوصه از یره غیر ثابتة از کتاب و سنت را تجویز و تمسک نمود و انرا بلکه کمال کبریه است
 انهم بر دواعی امت و اهلان آرینا فرموده اند از ان جمله است و کفر خلفا و راشدین ضعیف است
 عنهم و در خطبه که حضرت محمد و در مکاتیب خود و آنرا و ان عمل شعائر ساخته اند و در حق تبارک

به تحریر این کلام پرداخته اند که ترک نکند آنرا بعد از کسی که دلش مریض و باطلش خبیث باشد
 اگر صاحب ساله را عقلی و فکری باشد و بیند که دلیلش بر تقدیر تمامیت بر حضرت شیخ هم
 بعینه اعاده می توان نمود و که باری تعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی
 دانست مشروع نموده و دین ایشان کامل کرده و چنانکه در قرآن است که اکملت لکم دینکم
 برین تقدیر اگر ذکر خلفاء را شدین هم در خصوص خطبه نماز جمعه و عیدین از امور دین می بود
 البته حق تعالی آنرا مشروع میفرمود چه جای آنکه از شعائر باشد و حق تعالی از شعور و حیثیت آن
 خبر ندهد و چون شارع از آن بحث نکرده معلوم شد که احادیث آن زیادت بر نص کتاب است
 و زیادت بر نص نسخ نیست کما تقریر فی موضعه و اگر این زیادت را معین داریم لازم آید
 عدم صدق حق تعالی و هذا خلاف پس ثابت شد که این عمل محدث است و سندش از کتاب است
 ثابت نیست بر آیه باب انصاف مخفی نیست که اگر و ایمایل صاحب ساله تمام است کلام حضرت شیخ
 ایراد و ملامت و اگر کلام حضرت شیخ حق و درست صحیح است احتجاج صاحب ساله مردود
 و باطل و قبیح است و از همین جا اکثر دلائل مردود و مردود شدند و اگر آن دلائل مقبول باشند
 کلام حضرت شیخ مردود میگردد و مثلاً می تواند گفت در خطبه نماز الزام ذکر خلفاء کبار است
 این کار از حضرت سید ابرار صلی الله علیه و سلم ماثور نیست لا قولاً و لا فعلاً کفی بهذا معاونه
 می توان گفت که الزام این عمل و اتمام آن به عموم اصحاب کبار و اہلبیت اطهار منقول شده
 بآنکه این حضرات در خطبه محبت و حقیقت خلفاء را شدین اقدام تمام است باند و این غایت
 از چند حالات یا خطبه در ایام سعادت و فرجام ایشان نبوده و یا در حال امری غیر سکون
 و مشرف عباد در عین خطبه که بیهیت خاصه از کتاب سنت ثابت نیست از دین شمر وند
 یا از ثبوت و برکت و خوبی این ذکر نادان بودند و بعد بطلان الشقوق الاخر مانند ما سئل
 شان از احادیث عمل زیادت امری در خطبه ماثوره و اگر کسی بر اثبات اتمام این امر زکری
 صحابی هست برگمارد درین بحث و و احسب تصریحات طائفه پیش نظر دار و اولاً آنکه
 اثبات دعوی از صحاح پسند متصل سازد و دیگر آنکه به نقل الزام این عمل محدث در عین خطبه
 عیدین و جمعه از جمیع اصحاب اہلبیت لا اقل اکثرشان با نقل سکون باقیین بلکه احدی

پروا ندو بودن این هر دو امرها عجلیه را بجات نیست و نیز می توان گفت که عملی که فی نفسش
 اما فعلش از آن سرور ماثور نباشد ترک آن در حق عین امت اتباع است و فعل آن موجب مداخله
 خداوندی می توان گفت که اگر این زیادت در خطبه ناز عید و جمعه هر قدر مزی و ماثور سنون
 جائز هم باشد لکن بنا وظایف الناس علیه واعتقاد و دلائل یقینیه لازمیه بصحت کلام و
 بتوکه و یطمعون علی من اسقط هذا الذکر مرة فی خطبة حتی وصل الی الناس بعض
 من اشهر بالعلم انه قال هو من الشعائر فلیتکم بالکراهة والمنع وای بر تحقیق صحیح است
 که با وجودیکه از کلام او ظاهر است اینکه علماء دین تا هزار سال بر پی تحقیق جمود نموده و در احضار
 گرفتار مانده بودند همین تنها حضرت مجدد در هزاره دوم شناخت احوال شان بلام شد
 تحقیق امر حق نموده و بعد از موجب دلائل خود همان حضرت مجد و یار هم در دام تجویز کتب
 و شناخت احسان امر محدث بدعت گرفتار می سازد و باز برای مغالطه عوام بذر ویدج حضرت
 مجدد می پروا دارد مقتضای ایمان انصاف آن بود که اگر صاحب رساله را بحسب ظاهر
 چیزی مخالف تحقیق سلف در کلام حضرت مجدد بنظر رسیده و از حملش بر نافی خود گیر
 در عین مانع گردیده تا ویل کلام میساخت یا به محل بر سومی پرداخت آخر جمعی در هم رسوا
 نموده اند که این همه از التزام تضلیل آیه دین از عهد صحابه و تابعین تا اکابر و پیشوایان حضرت
 و دیگر فقهاء محدثین و الزام تهمت تجویز قرآن بپیشوایان اخف و اهدون بود اگر خصوص
 ذکر پیشوایان طریقه حضرت مجدد کنیم و فخر تجویم میگردد بنا بر اختصار رساله بر یک نه کفایت میکند
 حضرت خواجه محمد شریف حسینی نقشبندی از اجداد خلفای حضرت خواجه عزیزان صدیقی و کتانی
 حجة الله الکرین از رساله حضرت قطب الوقت قیوم حمایتی جناب خواجه محمد یار نقشبندی که
 از اکابر علماء دین و فقهاء محدثین و از اجداد خلفاء نامدار حضرت خواجه بهاؤ الدین بوده اند
 آورده و قال رضی الله عنه بدان آید که اسد سحانه بوفیق و لیسر علیک بفضل سلوک طریقه
 که بدعت حسنه که موافق اصول شریعت مطهره بود و متفحص مصالح دینی باشد و منافعی و فرائد
 دینی نباشد و از تحسنات علمای دین و کبر ارباب یقین روح اسرار و احکم بود و در میان است
 که خیر الامم اندر زاده اسد شرفا و خلفا بسیار است و اکثر من ان بحیثی من عهد الصحابة

والتابعین الی یومئذ الی آخره انتهى بکلمات الطیبة اینست حال حواله حضرت محمد و قس علی که
 حال اقول صاحب مجالس الابرار و النظر بعین الانصاف و لا یکن من المستعین الا شرار قوله
 دلیل دوم آنکه عمل مولد از صاحب له علیه الصلوٰة والسلام ماثور نه شده لاقولاد و لا فعلاد کافی
 بهمه امتنا پس لا محاله بدعت است الی آخره اقول اولی که مجرد عدم ماثوریت از قول و فعل
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم دلیل ممانعت شدن نمی تواند که قطع نظر از تحقیقات محققین است
 بچند وجه مخالف تقریرات پریشان صاحب ساله هم ستار می باشد و تابعین و تابعین تابعین
 که آنحضرت با وجود اطلاق بدعت و محدث بودن و اقرار عدم ماثوریت از آنحضرت است
 فرموده اند که کسب ظاهر نزد صاحب ساله هم داخل ممنوعات و ضلالت نیاشد حال آنکه
 به تفسیر تمامیت این دلیل همین استدلال بر ممانعت آن سخنان هم جاری می توان نمود
 و الا مجرد عدم ماثوریت از سنت برای ممانعت کافی نخواهد بود و ثانیا اگر مرادش از اثبات
 ممانعت و اطلاق بدعت اینست که استحباب اعاده شکر نعمت با انواع عبادت و اعتقاد
 فضیل ایام و لادت از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم نه اشاره ثابت است نه صراحت و سند
 نه ظاهریست نه خفی نه ملفوظ نه مستنبط و اوله عامه شریعت شهادت آن نمی دهد پس اطلاق بدعت
 بدین معنی برین عمل قولی است که بطلانش قطع نظر از تحقیق دیگر محققین خود از قول علامه
 ابن حاج مستند صاحب ساله که ایشان را از اجله ائمه امت و محققین کتاب و سنت شماره
 ظاهر و باهرست که عبارتش بعد ازین نقل خواهد رسید پس ادعای نفی ثبوت حجت از سنت
 مرتفع گردید اگر گویی که هرگاه آن تعریف بدعت برین عمل صادق نیست پس بعضی از ائمه
 که با وجود استحسان آن اطلاق بدعت نموده اند محالست چیست گوئیم از تعدد اصطلاحات
 و اختلاف عرف مجازات مانع نیست عن ابن عمر رضانه قال فی صلوٰة الضحی انھا
 بدعة و نعمت الله عة قوله دلیل سیم هم این عمل از فعل اصحاب کبار الهیست
 اظهار مقول نشده الا اقول اولی اینست استدلال تمام نیست چه اکابر ائمه دین از فقها
 و محدثین ستند برین صاحب ساله در بیان می از مسائل استحسان مستحسان تحقیق فرموده

باد جودیکه بهیئت کذا میهنقول از اصحاب کبار و اہلبیت اطہار نبوده اند کہ خود آن ائمہ دین
 بدان اقرار نموده اند از آنجمله بہیئت احتجاج بہیئت کذا میهن رجعت قہقری برای تکریم کعبہ معظمہ
 در طواف و دواع علامہ شامی در مائتہ در مختار و بحث خلاف قبر گفته اذ اقصا بہ
 التعظیم فی عیون العامة حتی لا یلتحق و صاحب القبر و جلد کاد و الخشوع
 للغافلین الزائرین فہو جائز و انکان بدعة فہو کقولہم بعد طواف الوداع یرجع
 قہقری حتی یمشی من المسجد اجلالاً للہیت حتی قال فی المنہاج انہ للیسرفیہ ^{سنۃ}
 مرویة و لا اثر محلی قد فعلہ اصحابنا کذا فی کشف النور الخ و تحقیق این مسئلہ ^{تفصیل}
 تمام در شرح مناسک علی قاری می باید دید و همچنان دیگر بسیاری از امور را ہم کہ بعد صحیح کہ ام
 و غیر ہم معاد شدہ اند و فرامحت مجدد و شارح ندارند علماء دین این مستحبات می شمارند
 تا آنکہ صاحب صمد العلم علی الاطلاق گفته و الا سردار بالمساعداۃ فیما لم یسنہ عنہ
 و صار معتاد ابعد عصر ہم حسن انکان بدعة الخ حالاً باید دریافت کہ مغالطہ ^{رسالہ} صاحب
 در اینجا ہم جاری می توان ساخت کہ این عمل بطریق صحیح مرفوع متصل از آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم ثابت شدہ بلکہ از عموم اصحاب اہلبیت ہم در صحاح بسند معتد صحیح مروی
 نگردیدہ با آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و جملة اصحاب کبار و اہلبیت اطہار در غلبہ تکریم
 شمار آمد و تعظیم بہیئت اسد اقدم است اند و این از چند حال خالی نیست یا کعبۃ یا
 سعادت فرجام ایشان نبود یا تکریم بہیئت خاصہ کذا میهن را از دین شمرند یا از مشو بہت
 و اجر این عمل نادان بودند الی آخر المغالطہ باجملة ہمین مغالطہ در جملة مستحبات فقہاء و حنفیہ
 و دیگر ائمہ دین جاری می توان کرد اگر کوی احتمال دارد کہ صاحب رسالہ بر طبق مذہب
 اسماعیلی چہ آن ائمہ دین را از ضالین و مبتدعین بلکہ از شرکین می پندارد گویم برین تقدیر
 درین رسالہ برای اثبات و عبادی خود چرا از ایشان سند می آرد و ثانیاً میگویم کہ مجوز عدم
 نقل چیزی دیگر است و نقایصی کہ و عدم فعل چیزی دیگر مغالطہ صاحب رسالہ اگر جاری
 تواند شد در ثانی است نہ در اول صاحب فتح القدیر در بحث تسمیہ وضو بعد از آنکہ عدم نقل آن
 در حدیث معتد شمارند و حضرت علی رضا ذکر نموده در جوابات آن فرمودہ و باجملة عدم

النقل لا ينفى الوجود الخ پس قول او یا ماه ربیع الاول در ایام شان نبود یا ذکر ولادت
 و حامیه نبوی را بر تخصیص یوم و ماه بهیئت کذا میسر از دین نشود و اندک بر تقدیری صادق می آید
 که صاحب ساله این امر ثابت می نمود که آنحضرات باذن شارع صرف در دیگر ایام و ماهها ذکر
 حامله نبوی میکردند و در ماه و ایام ولادت بجهت عدم اجازت شارع ترک می نمودند پس
 در اینصورت گنجایش ذکر این امر بود که ترک آنحضرات خالی از این سه شق نبود الخ چنانکه بعض
 علما در بعض مسائل صلوة گفته اند و چون صاحب ساله این امر ثابت نه نموده بلکه ائمه دین
 فضائل مجالس از کار با حدیث صحیح و شغل صحابه اختیار بزرگتر حضرت سید ابرار در همه زمان
 و احوال بنا بر صریحیه ثابت می نمایند پس کجا گنجایش این مهمست که آنحضرات در این ایام بجهت
 عدم اجازت ترک نموده اند اما قوله بهیئت کذا میسر متعارفه این دیار پس این قول هم دلیل بر
 نمی تواند شد چه هرگاه فضیلت اجتماع برای مجالس از کار شریفه و زیادت فضل عبادات در آن
 معتبر که لطیفه و شرف ایام ولادت با سعادت جناب رسالت و استحباب اعاده شکر نعمت
 رب الارباب از مضامین احادیث سید المرسلین حسب تصریح ائمه دین و مستندین صاحب ساله
 ثابتست پس بر هیئت کذا میسر کجا نمودن چند حسانت مشروعه که شارع حکم آنها را مقید بقیاس
 و مخصوص بیهی و مشروط بشرطی نفرموده باشد همچو اعتراضات کردن و لب تبذیل اکابر
 کشور و اطلاق احکام مطلقات شارع را نسخ نمودن است و از همین جا حال فساد و دلیل چهارم
 هم ظاهر گردید که حسب تحقیق محققین از علمای حنفیه و غیر هم برای تحسان افراد مقیده هستند
 تحت مستحبات عامه شریعت که شارع حکم آن علی الاطلاق فرموده باشد و مقید بعدم آن
 قیود مخصوصه زائده نه نموده باشد تبذیل بر تخصیص از مجتهدین سابقین فیه و رعی نیست چنانکه
 مستندین صاحب ساله تصریح آن نموده اند مثلاً در روشنائی در بیان استحباب صلوة برای عموم
 امراض نوشته و منه الداء برفع الطاعون قول ابن جریر و عذای حسنه و کل طاعون
 و بلاء و لا عکس الخ علامه شامی در حاشیه نوشته قوله حسنه کذا فی التفرقات و الیه ع
 تعبیرها الاحکام الخمسة کا او مخفاه فی باب الامامة الخ و در فیه که کل طاعون
 و بلاء نوشته و هذا بیان له دخول الطاعون فی عموم الامراض المخصوصه بنسبه عندنا

و ان لم یضوا علی الطاعون بخصوصه الم مقام متجرب است که اسامعیه برای اثبات
تضلیل امیه دین از مجوزین محل مجلس شریف و تحریم و مانعیت محفل منیف گاهی عدم ذکر
استحسان آن بخصوصه در کتاب وسنت پیش می آرند و گاهی عدم نقل از اصحاب مجتهدین
دلیل گمراهی مجوزین می شمارند اما اینقدر نمی فهمند که آخر حکم تحریم و مانعیت امری تفسیق
و تضلیل مجوزین آن هم از احکام شرعیه است پیش برائی آن دلیل خاص از کتاب وسنت
و نقل صریح از اصحاب مجتهدین است چرا ضرورت نیست اگر عموم و اطلاق ذم بر عتق نیند
پس با وجود نافی طلبش عموم کتاب وسنت در خوبی تکریم آنحضرت و اطلاق حسن مجالس
اذکار و توقیر حضرت سید ابرار چرایی مجوزین این عمل که هیچگونه مزاحمت شرعیت نیست دلیل
استحسان آن نخواهد گردید و اگر خود را مجتهد قرار داده و با وجود عدم نقل از مجتهدین سابقین
در تحریم این عمل قیاس مع الفارق بر سایل صلوٰه و غیره نموده آبروی اجتماع دیند پس
استحسان محققین حنفیه و شافعیه و غیرهم را از فقها و محدثین و علمای معتدین که اگر چه منصب
اجتهاد و استقلال ندارند رسیده اما در اصول و فروع مذاهب خود با کمایندگی تحقیق و تدقیق
نموده اند و در کالات علمیّه و عملیه و تحقیقات دینیّه این جمله را باو نشان نسبت یکی از هزار
نیست و در دعاوی نمود باو نشان ستاد هم میکنند چرا دلیل جواز این عمل نباید فهمید
و اگر کسی باز بر سر سخن نرسد و سر کلام نفهمد و از نافی خود استحسان سخنان خاصه و بیست
که از اینیه و اثبات آن از اصول عامه مطلقه شرعیه را موقوف بر منصب اجتهاد مستقل دارد
تا گوشتش فرازد که علم و کمالین از عهد تلامذه مجتهدین تا شاه عبدالعزیز صاحب خیره
علماء لاحقین که با استحسان سخنان مخصوصه تصریح فرموده اند و آنها را از اصول عامه
مطلقه شرعیت ثابت نموده اند این امر را موقوف بر منصب اجتهاد استقلال ندانسته اند
و این استحسان را اجتهاد و انکاشته اند و کوی خرم علی در شفاء العقیل ترجمه قول جمیل هائیکه
شاه ولی احمد دهلوی آورده و شغال اعمال سلاسل خود نوشته اند و از شاخ چشیده
اندانسته استید و در گلو وقت دعا آورده اند از شاه عبدالعزیز صاحب در ترجمه

مذکور آورده مؤلفانی فیه بایا که بعضی نام القون فی اعتراض کیا ہی آستین گردن
 دالنا کیونکر جائز ہوگا حالانکہ او حیرت انگیز ماثورہ بین یہ ثابت نہیں ہم جواب دیتی ہیں
 کہ قلمبش یعنی چادر کا اولٹنا پلٹنا نامستقایدین رسول علیہ السلام سی ثابت ہی
 تا حال عالم کا بدل جاوی ہو سیرج آستین گردن میں الٹنا امر مخفی کے اظہار کی واسطی
 یعنی تضرع کی لٹی یا واسطی گردش مال کی حصول مقصود سی کیونکر ناجائز ہوگا الی آخرہ کجملہ
 کیونکہ کتب دینیہ سابقین و لاحقین دیدہ است خواہد فہمید کہ مستحسان امور یکہ مندرج
 درمندوبات شریعت اند و بکتاب سنت فراموش نداشتند موقوف بر حصول اجتناب نیست
 تحقیق و تدقیق اصول و فروع و ملکہ علوم دینیہ کفایت میکند کہ مجوزین این عمل یا بخوبی تمام
 حاصل ہوئے است و باوجود اینہم مدعی گر نگند فہم سخن گوشت و گوشت کہ دلیل بختم
 عدم نقل قول و فعل خیر العشر و صحابہ علیہم السلام کی از دلائل و براہین مذہب امام ابوحنیفہ
 چنانکہ در کتب معتبرہ فقہیہ بخوبی ہدایہ و بحر رائق و مستطی شرح منینہ المصلی وغیرہا جامعہ عدم
 حجت گرفتہ اند الی آخرہ اقوال اگرچہ عدم نقل مذکور علی الاطلاق از دلائل و براہین مذہب
 امام ابوحنیفہ علیہ الرحمہ و بخوبی یکہ جمیع اقوال و تحکات علماء دین را ہم باوجود عدم حجت
 شریعت منع می نمود لاجرم جماعت محققین از خفیه حکم با مستحسان تحکات مخصوصہ بقصد
 باوجود عدم نقل مذکور نمی فرمود قطع نظر از اقوال دیگر محققین صاحب سالہ کہ مذکور ہدایہ
 و مستطی پر دست نظر انصاف سوی تحقیقات ہمین صاحب ہدایہ و صاحب بحر و صاحب
 مستطی نظر باید انداخت انانجملہ آنکہ صاحب ہدایہ در حجت تلفظ نیست فرمودہ و بحسب ذلک
 لاجتماع الغنیۃ الی آخرہ و صاحب بحر رائق در ہمین ملکہ بعد از آنکہ از مدینہ متحب بودن آن
 بر مذہب مختار و از مجتبی تصحیح استجاب آن و از کافی و ہمین سخن بودنش بقصد جمع غریبت
 و از اختیار و محیط و بدایع سنت بودنش و از غنیہ و فتح بہت بودن آن بطور اختلاف
 نقل نمودہ میفرماید فقیہ من هذا انه بداعۃ حسنة عند قصد جمع الغنیۃ
 وقد استفاض ظهور العمل بذلك في كثير من الاقصاء في عامة الامصار
 فلعل لقايل بالسنة اراد بها الطريقة الحسنة لا طريقة النبي صلى الله

علیه السلام ودر فنیة المستعمل بعد از آنکه از این مقام لفظ بدعت آورده بطور مستدرک فرموده لکن عدم النقل
 وکونه بدعة لا ینافی کونه حسنة **قول** صلوة رفائیل جماعت نوافل که از ادراد وادی موافق باثوره
 و منقول به باوجود نظیر آن اصل شرع وواقع شخصه صرف بنابر عدم نقل از آن سرور مکرده داشته اند **اول**
 اولاً بطور صریح رساله توان گفت که عدم نقل از آن بر مستلزم مانع از ائمت چنانچه در همین صاحب رساله
 از بحر الرئیق و در مختار و طحاوی و طوابع الآثار و کافی و چلبی و مستملی و غیره بسیاری از
 امور را با وجود عدم نقل از آن سرور صلی الله علیه و سلم جائز و مستحسن نگاشته اند و آن امور
 غیر باثوره و منقول را در مواقع شخصه بنابر عدم نقل از آن سرور مکرده ندیده اند و در
 بحر الرئیق گفته و فی التخصیص ذکر الخلفاء الراشدين مستحسن بذلك جوی التوارث و بدکر
 العجمین و در مختار گفته یندب ذکر الخلفاء الراشدين والعجمین و نیز در مختار گفته
 التسلیم بعد الاذان حدث فی بیع الاخر سنة فی عشاء لیلة الاثنين ثم
 فی الجمعة و هی بدعة حسنة و ایضا فی الدر المختار قراءة الفاتحة بعد الصلوة
 جهر اللغات بدعة قال استاذنا لکنها مستحسنة للعادة والآثار و ایضاً
 فی الدر المختار فی مسئلة المصافحة بعد العصر و قوله انه بدعة ای حسنة
 صراحة کما افاده النووی فی اذکاره و غیره فی غیوة الایخوة و هم در مختار گفته
 و التلطف عند الارادة بها مستحب و هو المختار و قبل سنة رانبة یعنی احببه او سنة
 علماء ما اذ لم یقل عن المصطفی و الصحابة و التابعین بل قبل بدعة المخطی
 بعد بدعة نوشته لکنها حسنة علی المعتمد لکنه سیئة الخ و نیز در مختار نوشته و جاء تخلیة
 المصحف لما فیہ من تعظیم الخ و ایضافیه و علی هذا لا بأس بكتابة اسمی السور
 و علی الاوی و العلامات فی بدعة حسنة الخ و نیز در مختار گفته و لا بأس به
 عقب العید لان المسلمین توارثوه فوجب اتباعهم و علیه البلخیون لا ینع العامة
 من التکبیر فی الايام العشرة به ناخذ بحر و مجتبی و غیوة الخ و طحاوی
 و فصل عمده آورده مسئل العلامة محمد البرهمتوشی عن حکم الترقية فقال ضایعة
 حسنة استحسنها المسلمون و قال صلی الله علیه و سلم ما رآه المسلمون حسنة

فهو عند الله حسن الخ باجملة از کتب مذکوره و در کتب معتد مشهوره اگر شود این امر نقل
 نمایم و فخری نفیم میگردد پس علی الاطلاق بحواله این کتب و عالم خود آن که بهر سبب نام اعظم عدم نقل
 از آن سرور موجب مانعت است و بر آن بنا تفصیل علماء و دیگر آن که تحسان این عمل فرموده اند
 نمودن سهاست است و ثانیاً صلوة رغایب و پیمان صلوة نصف شعبان بهر سبب بسیاری از متقیین
 وین مستندین صاحب ساله و دانشا الش عاقله اکر است و شته اند پس باستشهاد مکرره پیشتر
 صاحب غنیة المستملی و غیره آنرا علی الاطلاق بهر سبب امام ابو حنیفه نسبت نمودن درست نیست
 و رعین العالم گفته و کل ما ورد فيه فضیلة کصلوة الوخائب و دلیل النصف شعبان
 و کانوا یأخذون علیها الخ و همچنین است در کتب العباد و غیره کتب فقه معتدله و سایر کتب
 و ملا علی قاری در شرح اربعین بعد نقل قول علماء سابقین و غیره نوشته و فيه ان الصلوة خیر
 موضوع و احیاء کل لیلة بالعبادة و مشروع و انما یصح حدیثها المریدین علماء
 فعلها ما نفهم لا یعتقد سنیتهما مع انه جاء فی زیلة شعبان قوم البلیاء و صوابها
 و قد سماها الله تعالى فی القرآن لیلة مبارکة فهي من موسمی الخیرات و منازل
 البرکات فصلوة مائة رکعة بای طریق که یکون من البدع المذمومة مع ما ورد
 عن ابن مسعود رض ان ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و نیز ملا علی قاری
 در رساله فضائل نصف شعبان فرموده قلت جملة الرواة لا یقتضون الحدیث
 موضوعاً و کذا انکاره الالفاظ فیذنبی ان یحکم علیه بانه ضعیف ثم یعمل بالضعیف
 فی فضائل الاعمال اتفاقاً مع ان نفس الصلوة النافلة فی تلك اللیلة ثابتة عن النبی
 صلی الله علیه و سلم بطریق صحیحة فلا یغیر ضعف بیان الکمية و کیفیة فالصلوة
 خیر موضوع و احسن مشروع عند کل مقبول و مطبوع و بهذا تبین جواز ما یفعله
 الناس فی بلاد ما وراء النهر و خراسان الروم و الفرس و الهند غیر ما یزعمون ان کل رکعة
 فیها سورة الا خلاص عشرون علی ما ذکره صاحب الفوت و الاحیاء و غیرها
 فانه وان لم یصح و لکن لا مانع من فعله و له علی وجه الدوام نعم اعتقاد کونه سنة
 غیر صحیح عند العلماء و کذا ادعاء جماعة مکروهه عند بعض الفقهاء الخ اما وای نزل

جماعت پس انهم على الاطلاق كى كروه و ممنوع بالاجماع والاتفاق است چنانكه فرعون ابن شق است
 چه اكثر محققين بدون تداعي جائز بنا كراست و با تداعي مع الكراست نوشته اند و در معنى تداعي هم
 در كتب فقهية اخلافاً فما نكاشته اند علامه كفى در طبقات خفيه و ذكر امام صدر كبير برهان الدين
 محمد صاحب محيط برياني نوشته و في باب الامامة من كتاب الصلوة من المحيط قال لا يكره
 الاقتداء بالامام في النوافل مطلقاً فهو القدر والرياء و ليلة النصف من شعبان
 وشو ذلك لان ما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن خصوصاً اذا استمر في
 بلاد الاسلام والامصار لان العرف اذا استمر نزل منزلة الاجماع وكذا العادة اذا
 استمرت واشتهرت وفي اكثر بلاد الاسلام يصلون الرغائب مع الامام و صلوة
 ليلة القدر ليالى رمضان لم يشتهر ان النبي عليه السلام صلى ليلة النصف من شعبان
 و ليلة الرغائب القدر ومع ذلك صلى المؤمنون مع الجماعة في اكثر امصار الموحدين
 و بلادهم وما رآه المؤمنون حسناً فهو عند الله حسن في تلك الصلوة مع الجماعة
 مصالح وفوائد فهو رغبات المؤمنين في تلك الصلوة واعطاء الصدقات من الدين
 والاطعمة والحلوى غير ذلك منع بعض الفقهاء ذلك لكن افسادهم اكثر من
 اصلاحهم لان المنع منع الصدقات ومنع رغبة الناس عن الحضور في الجماعات
 وذلك ليس من ضياء عقلا و سمعاً ومن افق بذلك فقد اخطأ في دعواه الخ ملخصاً
 وبعد بيان اختلافات نوشته و رأيت في فتاوى الصوفية لا يكره التطوع بالجماعة
 مطلقاً اذا صلوا بغير اذان ولا اقامة لعدم التداعي حقيقة وهو الاذان والاقامة
 وفي الصحيح في شرح الكافي الناصح في صلوة الكسوف حيث قال انما يكره التطوع
 بالجماعة اذا صلوا على وجه استدعاء الناس اليها بالجماعة كما يدعى في المكتوبة
 ولا شك ان استدعاء الناس الى المكتوبة لا يكون الا بالاذان قوله اذا نادى بتم
 الى الصلوة الآية والنداء ليس الا بالاذان فكذلك استدعاء ذكره في الجامع الصغير
 الحاشي وبؤيده ما في الظهيرية فعلم ان التداعي رفع الصوت بالاذان والاقامة
 وفي السراجية ان امامة النبي عليه السلام ليلة المعراج كانت في النوافل ذكر المعراج

الفاضل يعقوب في شرح الشريعة واضح ما جاء من تراخي الصلوة صلوة التسليم بعد
نقل ما في المقدمة من صلوة الرغائب والبرائة والقدر بقي ههنا بحث محمدي هو
هل يكره امثال تلك التطوعات بجماعة ام لا قال في خزائن الفتاوى الطوع عجا
في غير رمضان مكروه وقال شارح النقاية لا يكره الا قتداء بالامام في القدا
والرغائب نصف شعبان لان ما يراه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن الى غير
مخلصا وثالث قياس مكة بحيث عنها بر صلوة رغباء وجماعت نقل قياس مع الفارث
صاحب فتح القدير وبحث تلبية شرح قول بهايه ولو زاد فيها جاز خلافا للشافعي هو معتبر
بالاذان والتشهد من حيث انه ذكر منظوم ولنا ان اجلاء الصحابة كابن مسعود
وابن عمر وابي هريرة رضي الله عنهم اجمعين واكثر من ذلك في العبودية
فلا يمنع من الزيادة عليه اجماع وبيان عدم جواز قياس ما يثبت بالبرائة بقدر سنن يزيد
تشد كغيره بخلاف التشهد لانه في حرمة الصلوة والصلاة تنبيه بانوار مكة انما
لم يقبل شرعا بحالة عدمها ولذا قلنا يكره تدارك بغيره حتى اذا كان التشهد الثاني
قلنا لا يكره الزيادة لانه اطلاق فيه من قبل الشارع نظر الى فراغ اتمام الصلاة
عدم نقل جماعت ودرنا نقل في اقتصار بر افراد وكرهت جماعت بجماعت لزوم تفسير جماعت
شارع قرار داد و آيد كه حضرت شريح ورفا انص جماعت بتداعي مقرر فرموده ودر نظر
افراد مقرر نموده اند يا جماعت عدم نقل كذا في حيث فاصد ودر عين زمانه حكم بكرهت جماعت
صلوة رغباء بخير حسب فهم بعض علماء كرام كه آيد مستلزم ان حيث كه بر افراد
داخل حرمت صلوة نيست باوجود اندراج تحت اطلاق احكام عامه حيث كه جماعت
انما مشروط بشرطي و مقيد بتقيدي و مخصوص بوقوع نيست باوجود عدم لزوم تفسير ودر حيث
كدامي سنت صرف بوجبه عدم نقل از ان سرور على ان اطلاق ممنوع شود چه باممي كه جماعت
منقوله باثوره راصف بجماعت حيث اجتماعه بنا بر جموع او بام باوجود عدم نقل منع از
ايده اعلام ممنوع و حرام گفته شود و از هين مقام بوضع رسيد حال فساد استدلال
بقول صاحب بهايه يكره ان يتنخل بعد طلوع الفجر باكثر من ركعتي الفجر لانه عليه السلام

لعمري عليه ما مع حرصه على الصلوة انه كقياس عمل مجلس مولد بران قياسي مع الفارق
و جواز زيادت بر قدر سنت و در امر يكه مقصود از ان مطلق ثناء و تعظيم است از قول صاحب
ظاهر است و بالاتر از همه است ذكر قول صاحب ايه من احرام و في بيته او قفصة معه
صيدا فليس له ان يرسله و قال الشافعي ان يرسله لانه متعرض للصيد باصا
ولنا ان الصحابة كانوا يحرمون في بيوتهم صيد و واجب لم ينقل عنهم ارسالها
وبذلك جرت العادة الفاشية وهي من احدي الحجج التي في معنى قول صاحب ايه
انكه مقيد بكون صيد و خانه محرم خلل در احرام بني رساند و احرام بر كردن آنرا بر محرم واجب گردان
كه وقت احرام صحابه كرام در خانه هاي ایشان هم صيد مي بودند و نقول نيست كه وقت احرام
آنهارا را يامي نمودند پس برين قول صاحب ايه يكجا ذكر اين امر است كه بهر امر با وجود اندراج
تحت اطلاق مندوبات شايع و عدم مزاحمت صرف بجهت عدم نقل انسان سرور يا بجهت
تشابه ايه كمال اطلاق ممنوع و حرام كه در تاجيده ساله مفيد يا اما صاحب ساله فقره و بي من احدي
عني بيند كه صاف صريح كردن دين جديد بخديده رامي نكند و از كمال ان فهمي بي باكي نقل ميكنند قوله
و قال المكيه قوادة الكافرون الى الاخر مع الجمع مكو و هاهنا قول در همان فتاوي
عالمگيري در بسياري از مسائل جايجا با وجود عدم نقل از سنت با وجود عدم نقل از صحابه
و تابعين حكم جواز است و سخنان داده است پس با استشهاديك و ايت عالمگيري با وجود موجود بود
و بغير روايات مخالفه آن در چهار كتاب بلكه همان باب چگونه امري را كه همچگونه مزاحمت كه است
نيست با وجود اندراج تحت اطلاق مندوبات شيعت و سخنان ايمه امت ممنوع و ايراد آن
و بنا بر آن چه في التمهيد تفصيل ايمه دين كه سخنان اين عمل فرموده اند افتادن درست گردیده و قوله
تخصيص يوم و شهر كذا اقول ان اگر مرد اخيص اعتقاد حصر جواز ادای امری مطلق در زمان
و عدم جواز ادای آن چه غير آن زمان است پس در كسرش درين مقام مخض فضول و تطويل كلام
ه اگر مرد اعتقاد بدان در كه اعي او در زمان است پس حالش آنكه صاحب ساله مصباح الفحي كه
جسسه بياهي بيه است و در ساله مذكوره از ملا علي قاري عليه الرحمه آورده كه حادث كر ليها
سنت كذا بعض اوقات بين نمين نام ركبا جانا هي بدعت الخ و همچنان است كلام و در خصوص

قوله عجبت که جماعت نفل در غیر موارد مستثانه و نفل بعد طلوع صبح الحاق قول قیاس
 این عمل بر خصوص بیات صلوات و اوقات آن که قیاس مع الفارق است پس این چنین
 رخصه اجمالی صاحب رساله قابل غنیدن است لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
 قوله دلیل ششم آنکه علماء نوشته اند که چنانکه اتباع در فعل باید در ترک نیز شاید که احوال
 اگر مراد این است که چنانکه در فعل یا صورت شرعی اتباع شارع باید همچنان در ترک نیز نسبت
 شرعی اتباع شارع باید پس استدلال بدان بر اثبات مماغت مجامع شریف و نسبت
 ضلالت مجوزین این عمل محض انحراف است و اگر مراد این است که در او یک فعل آنحضرت ثابت
 نباشد یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد عمل آنرا گذاشته باشد علی الاطلاق و وجوب است
 مجوز و فاعل است پس گوید در حکام کسی همچو مقال یافته شد بر تقدیر صحیح نفل و هم نسبت است
 بسوی علماء علی الاطلاق بود پس یکم تمیز اتفاق و نسبت فرجه هم اهل اتفاق باشد از صایه
 حاصل شده این احواد عام و تفصیل ایضا اسلام برین بنافه و باطل است و در حق آنکه
 و مسلم و مالک و غیرهم عن الصدیقة رضی الله عنها ما یجی رسول الله
 صلی الله علیه وسلم شیوة الضحی و انی لا یستعملها و انکون رسول الله لیدفع العمل
 و هو یجب ای عمل اخشیة ان یعمل فیما یضرب علیه من الجمل اگر ترک آنحضرت صلی الله علیه
 قرینه خاص ای تحریم و مماغت حسب فهم مجتهدین در جماعی بوده باشد در آن صورت هم استدلال
 بدان درست خواهد بود اما علی الاطلاق بر اساس اثبات ضلالت مستحبات ایضا و در تحریم او یک
 سند رجحان و بات مطلقه شارع است لال مجوز ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و هم قوا و مجوز
 قوله کذا فی المواهب اللطیفة انه اقول در عبارت مواهب الطیفة حسب نقل صاحبها
 المسائل که این قول بر ذیل دلیل انکار تلفظ آمده و در آن نسبت انکار بلا علی قاری هم نموده حاشا
 آنکه در مرافقه و نزوح اختلاف و التلظظ بما یدل علی النیة بعد اتفاقهم علی ان الجواهر
 غیر مشروع فالاکثر علی ان الجمع بینهما مستحب است و بعد از آن نوشته و قبل از این
 التلظظ بالنیة فانه بدعة و المتابعة كما یکون فی الفعل یکون فی ترک الخ باز
 در روایت قول نوشته قد یقال سلموا فما بدعة لکنها مستحسنة الی آخره پس

در خصوص بحث مواهب لطیفه هم همین قدر که بعضی قائل این قول هم انداد عامی توان نمود اما
ادعای اطلاق و ایهام اجماع و اتفاق کی جائز خواهد بود با خصوص در صورتیکه تصریح مستند
صاحب ساله اکثر علما قائل جانب خلاف در خصوص همان مسلم باشد پس چه جای آنست که
در دیگر مسائل حسب ادعای اطلاق آن قول را استدلال جازم قرار داده آید و نسبت ضلالت
باینکه دین از فقهاء و محدثین کرده آید لایساده حالتیکه صاحب مواهب لطیفه بسیاری از امور را
با وجود عدم فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم تألیفات خود متحسان نموده باشد طرفه آنست
که از این قبیل نسبت ضلالت بسوی محققین دین متین و ائمه شرع مسین که آنه مجوزین این عمل اند
لازم میگردد و بطلان اکثر اقوال صاحب ساله نیز که بر طبق این دلیل ثابت میگردد آنرا نمی توان
بازیگر ترک آنحضرت صلی الله علیه و سلم معنی مرعوم و مایه علی الاطلاق واجب الاتباع باشد پس
برین تقدیر بموجب همین دلیل حرمت استثنائات تابعین و تبع تابعین بلکه صحابه که ام رضوان الله علیهم
علیهم اجمعین هم ثبوت خواهد رسید و معاذ الله نسبت ضلالت بسوی آنحضرت هم عائد نخواهد شد
که آنحضرت با وجود اطلاق بدعت و اقرار ترک آنحضرت و عدم ثبوت استثنائات متحسان و مجوزین
فرموده اند حالانکه همه آن امور با تابع آنحضرت واجب التکرار بوده اند و اگر صاحب ساله
این دلیل را نیز نپذیرد و حذر اندر آن محسنات آنحضرت و تعیمات شرعی پیش آید و همین حذر از
جانب دیگر فقهاء و محدثین مقبول چندارد و آن نسبت ضلالت بسوی آنحضرت باز آید و از طرف
خود قوه نمایه و ما ملینا الا البلاغ قولیم قال صاحب مجمع البحرین فی شرح الخ قولیم هر چند که
مذکور غیر موجود و اعتماد بر نقل اینها نفعی نه توان نمود لیکن قطع نظر از آن اولا در عبارت
در قول آنحضرت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه لفظ تردید موجود که ان الله لا یبیت علی فعل
حق یعنی الله او یحیث علیه پس امر که عدم فعل آنحضرت و ترک آنجناب را آن
ثابت و قول باشد معذرت و ترغیب شرعی در آن موجود باشد بموجب قول مقتضای صرف
باینکه لال ترک و عدم فعل آنرا حرام و ضلالت نه توان گفت پس آوردن صاحب ساله این
قول را و رد این دلیل محض بیکارست اما آنچه تفریع برین نموده حیث قال در بخلاف است
برینکه اگر علی فی نفسه متحسین باشد اما فعلش از آن سرور ماثور نباشد ترک آن در حق است عین

اتباع است و فعل آن موجب تواضع خدا است میگویم که در اینجا دلالت است بر اینکه صاحب سبالة
 با وجودیکه فی فهم و ادراک است مع هذا هم چالاک و بی باک است صراحت در قول من تقصوی تردید
 موجود است آنرا پیش پست می اندازد و یک شق را از آن گرفته بر مطلب خود راست می سازد
 و ثانیاً روایت نمی را سماع ضعیف است آنچه دیگر فقهاء و مفسرین روایت می فرمایند که حضرت
 امیر المؤمنین با وجودیکه مردمان را مشغول صلوة و معصی عید ویدند اما نهی فرمودند و تفسیر کبیر
 آورده عن علی رضانه رأی فی المصلحة اقاموا یصلون فقال ما رأیت رسول الله ^{صلی الله علیه و آله}
 علیه و سلم یفعل ذلک فقیل لا تنصاهم فقال اخشی ان ادخل تحت قوله تعالی
 ارایت الله ی یحیی عبدا اذا صلی الخ و ثالثاً قیاس عمل مولد و دیگر ششسانه ایکه دین
 بر احکام بیات نماز با و قائمنا صحیح نمی تواند شد کما مرد و ابعاد و خصوصاً صلوة نماز فضل
 بر روز عید هم بر مجوزین و فاعلین آن حکم ضلالت چنانکه فرمود ^{طایفه حدیثیه} بسیار است که تغییر علم است
 چه درین فعل در سلف اختلاف بوده است بعضی اکابر دین از صیغه و تابعین عادت بخواند
 نماز قطع میداشتند و آنرا حسن و جائز نمی فرمودند و بعضی دیگر برای اظهار آنکه کسی آنرا
 را شبه نماز عید نداند که زمانه قرب اسلام و عدم تدوین احکام بود آنرا ترک می نمودند و بعضی
 دیگر حسب احتیاط خود قائل بکراهت هم بودند که در شرح حدیث اینهمه تفصیل موجود است
 و قاضی خان فرموده و عن بعض الصحابة انهم كانوا یطهون قبل صلوة الصلوة الخ
 و در مذاهب ائمه مجتهدین هم اختلاف است در مذاهب امام شافعی بقول مشهور روج اگر است
 امام نووی و شرح صحیح مسلم آورده و لاجحة فی الحدیث لم یکرهی الا انه لا یلزم من
 ترك الصلوة کراهتها و الاصل ان لا یمنع حتی یثبت الخ و در مذاهب حنفی هم اختلاف است
 قول مشهور همین است که در جبر کراهت دارد اما بسیاری از فقهاء جائز بلا کراهت هم میدانند
 و نفی را محمول بر نفی سنت می بیند ارشد در تاتار خانیة آورده قال یو بکر الرازی معنی
 قول اصحابنا رحمهم الله تعالی لیس قبل العیدین صلوة ای صلوة مستنویة لان
 الصلوة قبل العیدین مکروه الا ان الکوخی نصر علی الکراهة الخ شیخ عبد الحی
 محدث در شرح سفر السعادت آورده و گفته اند ما در این نفی آن است که پیش از عید

مسنون نیست نه آنکه مکروه است فی حد ذاته اگرچه وجه قول مشهور اینست که اگر چه مجرد ترک دلیل
 معاذت نیست اما با وجود حرص بر احراز افضل نماز نقل در سایر آیات که درین بدو عادت گرفت
 از جمله داخل قبل عید مقرر و شتر گردید البته تغییر آن عادت مخصوصه در چه که است اگر چه گوشت
 تنزیهی باشد که برای که است تحریمی لیل خاص بر نبی و منع باشد مع هذا آنچه فائزین که است
 نوشته اند حاشا بر مستندین صاحب سالک باید شنید در در مختار از بحر آورده اما العوام
 فلا یفعلون من تکبیر ولا تنقل اصلا لقله و یختمهم فی الحیات کما انهم قولی دلیل به فتم
 فقها نوشته اند لو کان فی شیء وجوه کثیرة توجب الحلال و الجواز و وجه واحد جوب
 الحکمة ترجیح جانب الحکمة الحائز قولی یقین است حال عمل مولد که تذکره شامل و احوال
 و احوال و دیگر صفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم فی نفسه مستحب است و محبوب چون بانحصار
 تا مشروع و قیود و منعی غلط باشد بدعت و مکروه گشت آنچه اقول اولاً که او عا و مخلوط شد
 باقیه و منعی عنه آنوقت قابل ذکر بود که آنرا ثابت می نمود و حال آنکه جواز بلکه استحباب اجزاء
 و قیود آن از شرع شریف ثابت است اما اجتماع و احتفال برای ذکر حضرت سرور عالم
 صلی الله علیه و سلم و درود و شریف و بیان احوال مبارک و خواندن قرآن مجید و نعت شریف
 پس کفایت میکند در و احادیث بسیار در صحاح و آیات متضمن فضائل مجالس او کار
 و صحیح مسلم آورده عن ابی هریرة لا یقعہ قوم یکون الله الا حفلة لملاکة
 و غشیة تمطر الرحمة و نزلت علیهم السکينة الحديث صاحب تحفة الاخیار ترجمه مشارق
 که از آن بیان معتقدین و باب اسما عیالیه است بذیل حدیث شریف نوشته قرآن اور حدیث پیر
 ندانگان نام اینها گویند که و خط او نیت حجت کرنا در و در کلمه پرنیایه سب ذکرین داخل است
 اما شریف و تسبیح زمان ولادت با سعادت و تحباب احادیث شریف این نعمت پس آنهم مسلم
 معتقدین از ائمہ دین و مستند باستان حدیث صحیح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 باری اگر بر دیگران عثمانوش نیاید در کلام علامه ابن حجاج که در اجله مسلمین اوست مطاعه
 نماید اما سرور و فوحت بزرگ نعمت ولادت پس آنهم در دین مبین حدیثی تمیز است که صاحب
 باب المسائل بهم نقل آن گردیده و بیج حلیه برای انکار آن ندیده اما اعتقاد و تقاضای است و ما

و حصول مزیت برکت از فعل عبادت در مجمع صلی و جماع المسلمین و اوقات نیک و از منتهی معتبر که پس
آنهم حسب تحقیق مفسرین و محدثین از مضامین آیات و حدیث ثابت است و ریختن آب یک سدر معتقد گفتند
می کشم در تفسیر عزیزی بذیل تفسیر سوره قدر نوشته باجماع این مضمون این سوره معلوم میشود که عبادت
و طاعت را بسبب اوقات نیک مکانات معتبر که و حضور و اجتماع صاحبان در ایجاب ثواب ایش
برکات و انوار فریتی عظیم حاصل میشود الی آخره فقیر میگوید که بیان مشایخ و همین انوار و برکات
والله ما جد صاحب تفسیر عزیزی در فیوض الحرمین نموده جائیکه فرموده گفت قبل ذلک حکمة
المعظمة فی مولد النبی صلی الله علیه وسلم فی یوم ولادته والناس یصلون علیه صلی
الله علیه وسلم ویدن کرون ادها صاته التي ظهرت فی ولادته و مشاهداة قبل بعثته و است
انوار اسطعت دفعة فتاملت تلالا و الانوار فوجدت ما من قبل الملائكة الموکلین بامثال
هذه المشاهداة و بامثال هذه المجالس رأیت فیها الطانوار الملائكة انوار الرحمة الخ
اما تقسیم طعام و شیرینی پس حالش اینکه قطع نظر از استحسان و دیگر علماء و دیرانه مکاتیب حضرت شیخ می و هم
که بحسب ظاهر مستند و معتقد صاحب ساله اند عمل بخشن طعام بروحانیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و خوراندن بمسلمانان ثابت است و عبادت بکذا امر و طعامهای متلون فرموده ایم که بروحانیت
آنسور علیه الصلوة والسلام پزند و مجلس شادی سازند الی آخره و شاه ولی الله جدا مجد و مستند
اسما حیل و ابوی از والد و مرشد و استاد خود شاه عبدالرحیم صاحب انفس العارفين آورده رایان
وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی فتوح نشد که طعام نیاز آنحضرت صلی الله علیه وسلم نموده شود
قدری بخود بربان و قدسیاه نیاز کردم الی آخره بلکه شاه عبدالعزیز صاحب عوی اجماع بر جوانان
نموده اند که در رساله دینی که در زبدة النضاح مطبوع هم گردیده است در دفعه طعن التزام عوس
بزرگان خود از خود در بیان جواز عوس فرموده اند این طعن مبین است بر جعل باحوال مطعون علیه
زیرا که بخیر از فرائض شرعی مقرره را بچکس فرض نمی داند آری زیارت و تبرک بقبور صاحبین ایداد
ایشان با باد و ثواب تلاوت قرآن و دعای خیر و تقسیم طعام و شیرینی امر شمس و خوب است باجماع
علماء و قییین بر و ز عوس برای آن است که آنروز مگر انتقال ایشان می باشد از ورا العمل بدار
الثواب و الا بهر روز که این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات صحت و عیال و مالانهم است

که سلف خود را باین نوع بر و احسان نماید الخ باجملة قیود هیت گذاید اینها و امثال اینها که ایمنه دین جانز
سیدارند و در بابیه سماحیله موجب ضلالت می انگارند همه آن قیود و استجاب آنها از مضامین احادیث
و آثار ثابته و اگر کسی از جمله امی از محرمات و مکروهات بعمل آورد و از خارج از بحث و تحقیق و اصل مسئله
باید شمر و پس الاطلاق محکوم و بدون تذکر شامل آنحضرت باقی و منعی عنه و خصائص نامشروع نفوذ
ساختن و برای بطلان عمل مولد بکفر قول فقها لو کان فی شیء وجوه کثیره پرواضح سفاهت
که این عمل چنانکه آمده وین سخنان آن فرموده اند چکی از وجوه حرمت و ران ثابت نیست و تائید
فقها که ام اینهم فرموده اند که از مجرای اقراران و مجاورت کلامی امر مشروع با امر ممنوع آن امر علی الاطلاق
غیر مشروع نیست و در غفله مستغنی در میان انصاف وقت خطبه آورده و لذا ذهب بعضهم الى ان
البدع فی زماننا من الامام افضل کما یسمع مدح الظلمه لکن یصح ان القرب افضل
لما من الحديث والحاصل ان الذنوب فضیلة فلا تترك لاجل ما یجاءر هامن معصیه
غیره کاتباع الجنائز التي معها نائحة الی آخره علامه شامی و یومجرت در بحث زیارت
آورده قال بن حجر فی فتاواه ولا تترك لما یحصل عندها من منکرات بالمفاسد لان
القربات لا تترك لمثل ذلك بل علی الانسان فعلها و انکار البدع بل از الله ان ممکن
قلت و یؤیده صامع عن عدم ترك اتباع الجنائز و انکان معهما نساء نائحات الخ پس اگر
جمله امور نامشروع و بعض مجالس و بعض اوقات قرین این عمل نمایند بموجب این اقوال اقراران
آن امور خارج اصل عمل مولد را حرام نخواهد ساخت قوله دلیل هشتم آنکه در حدیث شریف است
من تشبه یقوم فیه منکم الی قوله در بنود چشم شیطانی است که در آن تولا کفیهما حسب اعتقاد
میشود پیش از این بصیرت و بصیرت تفاوت عید مولد باین احیانیت الخ اقول حسب تصریح
حقه قین مستدین صاحب ساله هم او از تشبیه بمنوع نیست که موافقت کفار در فعل مخصوص ایشان
که از شعارشان باشد نموده آید ملا علی قاری در شرح فقه اکبر حضرت امام اعظم رضی الله تعالی
عنه آورده اما جواب بعضی العلماء فی مقام الانکار لیس هذه الکسوة بان لیس فلسفه
الاذبکیة ایضا بدعة فلیس فی محله فانما ممنوعون من التشبه بالكفرة و اهل العبد
الذکرة فی شعارهم لا منعی عن کل بدعة ولو كانت مباحة سواء كانت من

افعال هل السنة او من افعال هل البدعة فالمدبر على السعادة الى آخره و همچنان امر كيه
به نیت ادای رسم جاهلیت و بقصد تكلف مشابهت ادا نمودن شود گویند منوم نباشد داخل تشبیه
ممنوع است پس برای تفصیل آنکه اسلام و ابطال شرف ایام و ولادت با سعادت حضرت
سید الانام علیه الصلوة والسلام متبرک و شریف دانستن آن ایام و اظهار فرحت و سرور
بذکر احوال فضائل حضرت سید رسل و ایصال ثواب تلاوت قرآن مجید و دعوات اخوان
و ادای دیگر صدقات و قربات را بقصد شكر نعمت که عمل مولد عبارت از ان است داخل و
من تشبیه بقوم فهو منی هو و لیس منی پر داختر و باین کلمه شیطانی که مابین این عمل و جنم
اشمنی بنود که در آن تو که کنهیا حسب اعتقاد ایشان میشود هیچ تفاوت نیست تفوه غفلت
قولی است باطل و قبیح و امری است لغو و بی فایده اگر کسی عیاد کفار را مانند جنم کنهیا و مهر جان
و غیره عید میگرداند البته در رد آن ذکر و عید فهو منی هو و لیس منی می رسد حال آنکه
مشرف دانستن ایام ولادت با سعادت و اظهار سرور و فرحت بذکر احوال خاتم رسالت
صلی الله علیه و سلم نه از اعمال شعار نصاری و هندو است و نه ادای رسم کفار و جهالت
از ان مقصود است و آنجا که اضرب اصحاب ساله فی آنکه بفهم سخن رسند برای تکفیر اهل اسلام
اکثر ذکر این حدیث میکنند در اینجا مثالی از اربعین اسحاقیه می نویسم در مسئله چو چک
که رسم اهل هند است نوشته و ستاد جنس و غله و غیره از طرف ناهال مولود اگر نسبت
صله رحم باشد جائز نیست الی قوله و اگر نیت ادای رسم جهالت باشد جائز نیست که
در ان تشبیه بر رسم هند لازم خواهد آمد و آن درست نیست قال علیه الصلوة والسلام
من تشبیه بقوم فهو منی هو من تشبه الی آخره باید دید که امر واحد یعنی طریقه مرد و چه چو چک یا به نیت
که از قسم خیر است داخل تشبیه نه ساخته و به نیت ادای رسم جهالت حکم بجز تشبیه نه
با و داخل و عید من تشبیه بقوم فهو منی هو پر داختر و تفصیل عدم لزوم تشبیه کفار و دین
عمل ممکن نبودن اندراج این عمل در عید و جواب تحریر برادر بزرگ خواهد آمد قوله
دلیل نم آنکه در حدیث شریف است الامور ثلاثة امر تبین لك بشدة فاتبعه
وامر تبين لك عيبه فاجتنبه الی قوله و عن نعمان بن بشير رضي الله عنه

رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الحلال بين والحرام بين وبينهما مما مشى بينهما
اقول جمهور محققين ائمه دين كنه مستند صاحب سالكه اند در شروح حديث تصريح فرموده اند
که اصل در شياصلت و اباحت پس چيزي که از شارع دليل تحریم بران قايماً نباشد داخل
حلال دين است پس استدلال باین حديث بی فهم معانی و بی دیدن شروح حديث درست
ملا علی قاری علیه الرحمة در مرقاة شرح مشکوٰۃ شریف فرموده الحلال بیداری و اخف لا یحظر
حله بان و نه در صریح حله او همداصل می کند استخراج الجزئیات منه کقوله تعالی
خلق لکم ما فی الارض جمیعاً فان اللام للنفع فعلم ان الاصل فی الاشياء الحلال
ان یكون فیہ مضرة و احکام باین ای ظاهر لا یحقی حرمة بان و نه فیہ نص علی
حرمة و باین ما مشتهرات ای امور ملتبسة لکونها ذات جهة الی کل من الحلال
و احکام آن و نیز ملا علی قاری در مرقاة بذیل حدیث شریف و سکت عن اشياء عن غیر
نسیان فلا یقتضوا عنها فرموده حل علی ان الاصل فی الاشياء الاباحة کقوله تعالی
هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً آن و نیز در مرقاة در کتاب لاطعی بذیل حدیث
ما سکت عنه فهو ما عفا عنه نوشته فیہ ان الاصل فی الاشياء الاباحة آن
دریجا باید دانست که طافه هو ایه را کیدی دیگرست و آن اینکه شیا می را که در کتاب است
تحریم و منع آن مقتودست بلکه قول مجتهدی هم در تحریم بلکه که است آن غیر موجود و وجود
اندر راج در مند و بات شریعت و نبودن هیچگونه مزاحمت گاهی داخل حرام بین و گاهی
داخل مشقیات می سازند و اصل در شیا حرمت می انکارند و بمسئله متعلقه قبل بحث در
می نهند و برای اثبات بدعای خود بعض عبارات بهمه محمله از نافی نقل می کنند اگر
درین مقام بغایت اختصار باین بحث هم اشعار و مضائقه ندارد در اهل تحقیق نیست
که بعد بحث آنحضرت علی لائل کتاب و سنت اصل حلت و اباحت است اما بحسب فقه
این بر آنهم که نهی جمهور حنفیه و شافعیه مختار اباحت است و اگر کسی درین تحقیق اشتباه
رود داده محققین بر دقوش پر واخته اند صلاحه در رد المختار حاشیه در مختار در اخر
بر قول و مختار و جواب از طرف صاحب هدایه فرموده الاول ان ما یحرر الهدایة

ليس مبنيا على ان الاصل الاباحة لان الخلاف المذكور فيه انما هو قبل ورود الشرع
 وصاحب الهداية انما اثبت الاباحة بعد ورود الشرع بمقتضى الدليل يعني
 ان مقتضى الدليل اباحتها لكن ثبت العصمة بعارض وقد صرح بذلك في اصول
 البرزوي حيث قال بعد ورود الشرع الاموال على الاباحة بالاجماع ما لم يثبت
 دليل الكرم لان الله تعالى اباها بقوله جميل لكم ما في الارض جميعا ثم يرد ان
 الرابع ان نسبة الاباحة الى المعتزلة مخالف لما في كتب اصول ففي تقرير ابن الهمام
 المختار الاباحة عند جمهور الحنفية والشافعية آه وفي شرح اصول البرزوي
 للعلامة الاجل قال اكثر اصحابنا واكثر اصحاب الشافعية ان الاشياء التي يجوز ان
 يرد الشرع باباحتها وحرمتها قبل ورودها على الاباحة وهي الاصل في الاحتجاج
 لمن لم يبلغه الشرع ان ياكل ما شاء واليه اشار محمد وهو قول الجبائي واصحاب
 الظاهر وقال بعض اصحابنا وبعض اصحاب الشافعية ومعتزلة بغداد انما على الخط
 وقالت الاشعرية وعامة اهل الحديث انما على الرفع حتى ان من لم يبلغه الشرع
 يتوقف ولا يتناول شيئا فان تناول لم يوصف بفعله بل ولا حرمة وكان عبدا فقال
 البغدادى تفسيره لا يستحق ثوابا ولا عقابا واليه مال الشيعيون منه والى قولهم بل
 وهم انكم في بحال الانوار من غير المعدورين سويديان عمرو صلي في طريق مكة
 ثمر رأى الناس يذهبون مذهبنا **اقول** اولئك تركوا مواضع متبركة محبوبان من سبحان
 خصوصا ما بعد وشاهد وآبار وانما انحضرت صلى الله عليه وسلم اجمعون محاربين
 وغيرهم دين ارسلف تاخلف ثابت صحيح ليس يكسر ووقول راكم مذهبهم خلاف ان يشهد
 بغير آوردن وآنرا دليل قاطع برامى تفصيل ائمة دين از مجتهدين حمل مولد دانستن وليست مستقطع
 بر سفارت صاحب ساله امام بخارى في صحيح خود آورده حدثنا محمد بن ابي بكر المقدمي قال
 نافضل بن سليمان قال نا موسى بن عقبة قال نايت سالع بن عبد الله بن يحيى نا ما كنت
 من الطريق فيصلي فيها ويجد ان اباها كان يصلي فيها وانا لما النبي صلى الله عليه وسلم
 يصلي في تلك الامكنة الحديث **علاوة** يعني في شرح صحيح بخارى آورده الوجه الثاني في

بیان وجه تسمیه عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما فیما روى فیما روى رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و هو انه كان يستحب التمتع لا تار النبی صلى الله عليه وسلم والتبرک بها ولو نزل الناس
 یتبرکون به و اوضح الصالحین الخ و صحیح مسلم و یست که گفت حضرت ابن مالک رضی الله عنهما
 فی بصری شئی فبعثت الی النبی صلى الله عليه وسلم انی احب ان تأتینی و تصلى لی فی منزلی
 فأتته مصلی و فی رایتة فخط لی خطا امام نودی و شرح آورده ای اعلم لی علی موضع فخذ
 مسجد ای موضع الجعل صلوات فیہ متبرکاً بآثارک و فی هذا الحدیث انواع من العلوم
 ففیہ التبرک بآثار الصالحین الخ شراً فی مستند صاحب سألہ و امثال الش در کشف الغمہ آورده
 و كانت الصحابة رضی الله عنهم یتبعون آثار رسول الله صلى الله عليه وسلم فکل
 مکان صل فیہ یصلون فیہ حتی کان ابن عمر رضی الله عنهما یتعاهد شجرة مالیقة فقیل له فی ذلك
 فقال لایتة صلى الله عليه وسلم نزل تحتها مرة فانما اتعاهد هاجرة لا یتین الخ و در حدیب
 المقلوب آورده و از آنجمله است که زیارت مساجد نبویه و تتبع آثار محمدیه که در شانهای طریق احمد
 و در بیان مساجد ماثوره مذکور شد لازم وقت و انداخته شاه ولی اسد دلهی در معانی بحث
 طهارت نوشته اند حقیقت طهارت مختصر نیست و در غسل و وضو بلکه بسیار چیزها در حکم وضو و غسل
 هستند چنانکه صدقہ اوداع فرشتگان و بزرگان باخوبی یاد کردن و در مواضع متبرکه و مساجد معتظمه
 و مشاهد سلف صالح معتکف شدن الخ و تفسیر عزیزی فرموده و برکت در کلام و انقاس
 و افعال و در مکانات ایشان و هم صحبتان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان ایشان پیر
 و در بی ظواهر میگردد و از و همدران است سیوم آنکه بعض مواضع متبرکه که مورد نعمت و رحمت الهی
 گشته اند یا بعض خاندانهای قدیم اهل صلح و تقوی ناصیتی پیدا کرده اند که در آنها احداث
 توبه نمودن و طاعات بجا آوردن موجب سرعت قبول و ثمرات نیک می باشد الخ باجماع مستحسن
 نه که بمواضع متبرکه و اوامی عبادات به نیت حصول برکت از سلف و خلف ثابت است و ثابته
 قطع نظر از دیگر آثار صحیحه بهمین اثر منقول از مجالس دلالت میدارد و بر حسن تبرک بشجره و مساجد
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم از صحابه و تابعین که در آن لفظ بای الناس ین هیون موجود و نبود
 در این وقت ناگه حایره و تابعین پس چگونه عمل آنحضرات کرام را موجب ضلالت اعتقاد کرده

و بنا بر قیاس بر آن حکم سوله هم همان قرار داده آید که سیکه بسیر و مطالعته کتب حدیث و تفسیر شریف است معارف
 این نظریه میدانند و در اینجا که و مثال مذکور میکنم علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف در بابها تفسیر
 الفطر آورده قال ابوداؤد عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال کنا نخرج اذا کان فیما رسول الله
 صلی الله علیه و سلم زکوة الفطر عن کل صغیر و کبیر حراً و عموک و صاعاً صاعاً و صاعاً
 من لقیط او صاعاً من شعیر او صاعاً من تمر او صاعاً من زبیب امر نزل فی شهر رجب حقه فذلک
 معاویة حاجا او معتمر فکلهم الناس علی المنبر فکان فیما کلهم الناس فی الخال فی اری مدین
 من بالشام صاعاً من تمر فاخذ الناس بذلك قال ابو سعید فاما انما خلا انزال خرجه
 ابدا ما عشت قال ابووی هذا الحدیث معتقداً فی حقیقه ثم قال نه فعل صحابی من صحابه
 رضی الله تعالی عنه و قد خالفه ابو سعید و غیره من الصحابه عمر و ابی بن الحنفیه
 و اعلم بحال النبی صلی الله علیه و سلم قلنا ان قواه فعل صحابی من صحابه کانه قد وافقه
 غیره من الصحابه اجماع الفقیر یدلیل قوله فی الحدیث فاما ذلک الناس ففعل الناس
 فکان اجماعاً فلا یضر فی الفقه ان سعید رضی الله عنه لم یکن من الصحابه و من صحابه مدینه و
 قوت و در غیر و ز آورده و اخرج عن علی رضی الله تعالی عنه انه لما قست فی البصر فکل
 الناس علیه فقال استنص فاعلم انه نافرینه انه کان منکر عند الناس لیس
 الناس ذلک الا الهیایة و المتابعین رضی الله عنهم اجمعین امریکه از صحابه و تابعین و یار
 مروی باشد بخت خلاف کلامی در روایت در مسائل فیه آراء ضلالت قرار و ان و ان
 ضلالت بر آمده است بحدود محض ضلالت است و مثالها این امر را ما رفع حجت و یکن
 معروفه که ثبت استام حضرت امیر المومنین فاروق رضی الله تعالی عنه بزیارت آنحضرت و ساجده
 و مشاهد آنحضرت هستند و در جذب القلوب آورده که روزی امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه
 بزیارت سید قبا آمد فرمود سوگند بخدا این غیر خدا را دیدم که با اصحاب خود سنگ برائی بنای میکند
 می کشید و آمد اگر این مسجد در طری از اطراف عالم می بود چه مگر ای شتران که در طلب منی ندیدم
 پس شاخهای خرمایط بید و جاربوی بر بست و منطقیف خس و خاشاک نمود و نیز در جذب القلوب
 آورده که چون امیر المومنین عمر رضی الله عنه شام کرد با اهل بیت مقدس مصاحبه نمود و کوب اجاب آید

و بشرف اسلام شرف شد عمر بن الخطاب رضی الله عنه باسلام او غایت فرج و سرور دست و پا در وقت
 رجوع با وی گفت یا کعب خواهی که با ما بدرینه آیی و زیارت سید انبیاء کنی صلی الله علیه و سلم گفت
 نعم یا امیر المؤمنین انا فاعل ذلك بعد ان قدوم بدرینه طهره اول کار می که عمر رضی الله عنه کرد سلام پیغمبر بود
 صلی الله تعالی علیه و سلم الخ و را بعبایر تقدیر سلامت از معارضه هم ازین اثر بطلان فضیلت
 و استحباب تطوعیت تبرک آثار و مشاهد نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام و ضلالت معتقدان
 که فرعون اسماعیلیه است ثابت نیست که بعضی آنکه گرام در ابتدا شیوخ اسلام بر اتمام التزما
 بسیار بی از ابواب خیر مستحبات و تطوعات برای علام و تنبیه احکام انکار فرموده اند با وجودیکه
 جمهور محققین ائمه دین قائل و معتقد استحسان فضیلت بلکه مداومت همان امور خیر بوده اند که
 غرض تعلیم آنست که کسی از از عبادات مفروضه واجب نه انکار و چنانکه لفظ فلا یعتقدها
 درین اثر هم دلالت برین دارد علامه عینی در شرح صحیح بخاری بعد ذکر استمرار ناس از عهد
 صحابه و تابعین بر تبرک مواضع صاحبین فرموده قالوا اما ما روی عن عمر رضی الله عنه که ذلك
 فلا نه خشون یلزم الناس الصلوة فی تلك المواضع فی شکل ذلك علی ما یلزم
 بعدهم و یرى ذلك واجبا و کذا ینبغی للعالم اذا ما ی الناس یلزمون النوافل التزما
 شدیدان یتخصص فیها فی بعض المرات و یتبرکها لیعلم بذلك انها غیر واجبة
 و رخصتة الطالبین آورده قد ورد عن بعض الصحابة انکار صلوة الضحی فصر ذلك
 ما روی ابن المبارک من صحابنا باسنادة عن ابن عمر رضی الله عنه انه قال ما صلیت منذ
 اسلمت الا ان اطوف بالبيت و انما البدعة و نعت البدعة و انما الحسن
 ما احذته الناس کان ابن مسعود رضی الله عنه یقول فی صلوة الضحی یا عباد الله لا تحملوا الناس
 علی ما لم یحملهم الله فلیکن کما لا بد فاعلوا فاعلوا فی بیوتکم و کل هذا لا یدل
 علی رد ما قد صدق من الفضائل الواردة فی فعلها انما ارادوا ذلك لئلا
 یشبهه بصلوة الفرض فیعتقد الناس و جوها و لیس کل الناس سواء فی نشاط
 العبادة فطلبوا التسهیل علیهم الی آخره **قوله** وكذلك لما بلغه ان الناس
 یسئلون الشجرة التي بویع تحتها الخ **اقول** ان کتب معتد به و آیات معتد به

که شجره که بیعت تحت آن شده بود مشقه گردید و دو کس را هم از حاضرین بیعت اتفاق اجتماع بر
 نیفتاده در صحیح بخاری شریف آورده عن باقر قال قال ابن عمر خرجنا من العام المقبل
 فما اجتمع منا اثنان على الشجرة التي بايعنا تحتها كانت رحمة من الله الى آخره در حاشیه
 مشقه مطبوعه و علی از کرمانی آورده فما اجتمع منا اثنان على ما راجع لان على الشجرة
 انها هي التي وقعت المبايعه تحتها بل خفي علينا مكانها و هو در ان حاشیه است
 كانت رحمة من الله اى كان اخفاءها عليه رحمة من الله لئلا يعظمها الناس
 تعظيمهم و هو عا شرا كما قاله النووى غيره و نیز در صحیح بخاری از سعید بن المسیب
 حدثني انه كان فيمن بايع رسول الله صلى الله عليه وسلم تحت الشجرة قال فلما
 خرجنا من العام المقبل بسبيناها فلم نقدر عليها الا في دور روايت و غير اينه فخرجنا
 اليها العام المقبل فعميت علينا الحديث ليس قول بعض علماء و كرام كه قائل قطع بها
 شجره معينه اند چرا بر شهادت صحابه كرام كه در صحیح بخاری شریف موجود است راجع گردد
 و روايات صحيح بخاری قابل اعتماد نباشد اما آنچه در بعض روايات ذكر امر قطع شجره
 حضرت امير المؤمنين مروى است پس محققين تحقيق فرموده اند كه شجره ديگر بود كه بعضى
 باه جو و غائب گردانیده شدن شجره بیعت آنرا از غلطی بجان شجره بیعت قمعیده بودند
 پس بر اى رفع شیوع كذب افترا امر بقطع گردیده در رساله مكاتیب شاه عبدالعزیز صاحب
 دلاوى كه جمع نموده مولوى حاجى رفيع الدين خان صاحب مراد ابادى عليها الرحمة
 مرقوم اقول الذى يظهر من مجموع الروايات ان الشجرة ان الشجرة غممت على الناس بعد وقوع
 البيعة حكمة مخفية و الجمل انه تعالى لما علق الرضا بالبيعة تحت الشجرة كان
 مظنة ان يسبق الرخ من العوام ان لتلك الشجرة دخلا فى تعليق الرضا فوقع الله
 تلك الشجرة عن ابصارهم والقوم كانوا حديثي عهد بالجاهلية و عبادة الانصاب
 حتى قالوا يومنا للرسول صلى الله عليه وسلم اجعل لنا ذات اواط كما كانت لهم ذات
 ذكرها ثم لما علم بعض الناس موضعها بالقياس بالحديث و كانت تلك الشجرة
 فى الحقيقة غير هاهنا امير المؤمنين بقطعها لانه التبرك بانار الصالحين

مذموم غیر محمود بل لان الجعل والغش فی التبرکات امر مذموم الی قوله فلا امر
بالقطع ایضا کان لاجل ان عمرضا کان یعلم ان الشجرة غممت عن الابصار وان هذه
الشجرة لیست تلك الشجرة التي مرشانا بها ان يتبرک بها وقل جابر رضی الله عنه
البصر اليوم لا یربتم مکان الشجرة لا یدل الا على انه کان یضبط مکان الشجرة وهو
لا یدل على بقاء الشجرة بل یدل على دفع معرفة الشجرة الخ وثانیا اگر بفحلاف شهادت
صحابه کرام قول بعض علماء تسلیم کرده شود و محمول بر سهو نکرده آید و گفته شود که آن شجره مخصوصه
غائب مخفی نکرده شده بود و همان شجره را قطع کردند تا بهم تبرک و توسل بآثار و مساجد تبرک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ماثور از صحابه کرام و سلف عظام است چگونه صرف باین دلیل
حکم ما نیست آن الزام ضلالت بر فاعل آن که در هجوم و پایبست نموده آید که اگر بنا بر ضرورت
و دفع و نهیم بدا غلت آن در قبولیت و رضوان بیعت بجهت قرب دخول احوال عوام در مقام
و نیز بجهت عدم تدوین احکام انکار بر التزام صلوة تحت آن نموده آید یا آنرا قطع نموده
بالاتر از آن نیست که حضرت ابن مسعود و غیره انکار بر صلوة ضحی میفرمودند مع هذا انکارشان
و بیعتان اطلاق بیعت بر آن که بنا بر صحت تمیز احکام بود مستلزم حرمت صلوة ضحی
و ضلالت التزام و مآدم آن نکرده قولی که قبل لابن مسعود ان قوما اجمعوا فی المسجد
یجملون و یدعون علی النبی صلی الله علیه وسلم و یرفعون اصواتهم فی المسجد ^{طیقه}
رسول الله صلی الله علیه وسلم فما ظنکم بالذین عقدوا عجاالس مع النبی الخ
اقول آید که آن حضرت ابن مسعود در برابر افعین اصوات در مسجد به تمیل و صلوة انکار فرمود
و فرمود بودند بر رفع اصوات در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نموده مقصود از آن
رفع تشویش طائر صلیان بود و نه غلبه باور آن چه بود چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از رفع
اصوات در مسجد منع فرموده اند و در عهد صحابه کرام در مسجد شریف بکمال آهستگی و سحر و تکلم بودند
پس اگر کسی بجهت حسب احتیاج خود در رفع اصوات تمیل و تسلیه را هم نکرده خود مخالف سنت قرار دهد
کی مستلزم آن نیست که بر عمل مولى که ایامه دین چنان آن فرمودند و معهود بودن اجزاء آن است
ثابت نموده اند که جمیع آن چند عبادات ثابتة در جلسه واحدة مخصوصها ماثور نباشد اما حکم

مخالفت هیچ سنت ندارد خواه برای تضلیل کار و بین ثبوت مخالفت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
 نداده آید مثلاً این قیاس مع الفارق جهالت از معنی لفظ مخالفت است و ثانیاً رفع صوت با کلام
 در مساجد مستحبست فقیهیه و فحیه که بعضی فقها با استدلال احادیث ممانعت رفع اصوات مکرر
 می پندارند و دیگران جواب از آن استدلال داده بجهت دیگر دلائل جائز می پندارند و چنانکه
 حضرت ابن سعده در ضرر اناندا نکار بغض صحابه کرام بر صلوته ضحی و اطلاق بدعت بران بجز
 مصلحت تعلیم و تمیز احکام می آرند پس قطع نظر از آنکه قیاس عمل مولد بران درست نبود و خصوص
 این مسئله هم که استدلال آن نموده مطلب اسما علیه که تضلیل و تکفیر آیه است محمدیه و الزام ثبوت
 مخالفت شریعت بر آنحضرت است و نه نمود در شباه و نظائر در احکام مسجدی چنانکه نوشته و رفع و
 بالذکر الا لمتفقینة الخ سلامه جمعی متعلق این قول فرموده قد اضطرب کلام الزادی فی حدیث
 المسئلة فقال فی فتاوی الفتاوی الخ جمیعاً بالذکر حرام و قد صحیح عن ابن مسعود انه سمع قوماً
 اجتمعوا فی مسجد ال قوله ثم قال فان قلت المسئلة کور فی الفتاوی الخ جمیعاً بالذکر کور و قد
 لا یصح استیذان احدی الخ قول تحت قوله تعالی من اظلم ممن منع مساجد الله ان یدین ک
 فیها اسماء و ضعیف ابن مسعود فی الخ الخ قولکم قلت الاخراج من المسجد لونه سب الله
 بطریق الحقیقة یحوزان یکون لا اعتقاد هم العبادۃ و تعلیم الناس بانه بدعة و
 الجائر یکون غیر جائز لغرض بلایقه فلما غلب الجائر یحوزان یحوزان لغرض کما لو لا صلی الله
 علیه و سلم الا فضل تعلیم الجواز و ما روی فی الخ انه علیه السلاوة و السلام قال
 لرافعی اصواتهم بالتکبیر اربعوا علی انفسکم انکم لا تدعونهم ولا خائباً انکم تدعون
 سمیعاً قریباً انه معکم الحدیث یحتمل انه لم یکن فی رفع معصیة فقد روی انه کان
 فی غزوة و عدم رفع الصوت بنوبلاد العدو و خدعة و امارت الصوت بالذکر
 فجاء کما فی الاذان و الخطبة و الحج و الاختلاف فی عدد تکبیر التشریق لا یدل علی
 ان الجهر بدعة لان الخلاف بناء علی کونه سنة زائدة علی اصناف نفعل کما اختلفوا
 فی ان سنة الاذیع من الظاهر بتسلیمه ام بتسلیمه تنجی ذلك لا یدل علی ان الجهر بدعة
 بتسلیمه ینکون بدعة او حرام او فی تفسیر الله الی لا یجب الاعتدال فی الجهر بالذکر

فیدل علی گراهنه و قد ذکر الشیخ عبد الوهاب الشحرانی ما نصه اجمع العلماء
سلفا و خلفا علی استغناء عن کراهه جماعه فی المساجد و غیرها مری غیر نیکر الا ان
یشوش جهرهم بالذکر علی نائم او مصلا و قارکما هو مقدر فی کتب الفقهاء قولہ اذا وکلا
وصف العبادة فی الفعل المبتدع یقتضی کونه بدعة حسنة لما وجد فی العبادات
ما هو بدعة مکروهة الخ اقول ایراد این نقل درین بحث خلاف عقل است ایما و این که
تقسیم بدعت بسوی حسنة و سیده نموده اند و تحسان عمل مولود فرموده اند کی گفته اند که جبر و صفت
عبادت برای حسن کفایت میکند بکما تصریح نموده اند که هر امریکه در آن تغییر و مزاحمت کد امی واجب
و سنت باشد آن بدعت سیده و مکروه نمی باشد آری امریکه بیچگونه مزاحم و مغیر واجب
و سنت نباشد و در عبادات ما را می رسد و بات مطلقه شارح مندرج باشد گویند که لایق
از آن حضرت صلی الله علیه و سلم ما نور نباشد اما المیده وین تحسان آن فرموده باشند چه امر را باعتبار
اصل عام سنت و باعتبار خصوص بدعت حسنة فرموده اند و بر حصول ثواب در بدعت حسنة
اتفاق نقل نموده اند قولہ دلیل یانه هم علی نوشته اند که اتباع امر صحیح روایت است از اقول
اولا که علی تحقیقین نوشته اند که اصل در هر مسئله صحت است پس سیکه در خصوص عملی که فسادش
منصور نیست قائل صحت کرده همان نوشته تنسک باصل که در اثبات آن حاجت و دلیل دیگر ندارد
البته سیکه دعوی خلاف آن دارد و محتاج دلیل اقوی است برای ابطال خصوص آن عمل ملا
علی قاری صلیه الرحمه بر رساله صحت اقتدای مخالف فرموده و من المعلوم ان الاصل فی کل
مسئلة هو العبرة من غیر الکراهة اما القول بالفساد و الکراهة یتحتاج الی حجة
من الکتاب او السنة او اجماع الامة الخ و شکلی نیست که علم بحرم و بطلان مجلس ذکر سید
و فضیلت مجریین مخصوص این عمل حاصل نیست نیز که عدم ثبوت حرمت مخصوص این عمل
و فعل آن مجریین آن از خصوص کتاب و سنت مثل و غیر ممنوعات مخصوصه محتاج بیان نیست اما عدم
ثبوت تحریم و مانعت از قبیل پس ازان حجت که اجتماع و التزام شرع و قیاس است و چنان است عدم ثبوت
از اجماع چه در تحریم و مانعت آن قول مجتهد واحد نیز قول فاشده تا با اتفاق اهل اجتماع چه در سلب
مستحق نشد که این عمل حرام و ممنوع نیست و در دعوی تحریم آن صرفه از امور نفس است و لیس صاحب

بذیل آنکه بریه قل لا اجل فیما اوحی الی لایته می نویسد و فیه تنبیه علی ان الحق بهر اغایشت
 بوحی الله و شرعه لایحوی المنص الیه اگر گوی که در صورت نزاع منازعه ان احتیاط و قول بر است
 گویم اینهم مخالف تحقیق محققین است علامه شامی در رد المحتار از علامه نابلسی مرده و لیس الاحتیاط
 فی الافتراء علی الله تعالی باثبات الحرمه او الکراهه الذین لا بد لهم من جلیل بل فی
 الاباحه التی هی الاصل الخ و اگر صاحب سالفه برای اثبات تحریم این عمل و دلیل مجوزین آن بعض
 احادیث که بطور عموم و اطلاق در ذم بدعت وارد اند ثبت نماید پس اولاً تصحیح اکابر مراد از عموم
 بهر امری است که مراحم سنت باشد و چون تفصیل شمه اطلاق بدعت سابقاً گذشت و لاحقاً هم می آید
 خلاصه شمس آنکه بدعت بدان معنی که عموماً مذموم است بر عمل مولد صادق نیست و بدان معنی که
 اطلاق این لفظ می توان نمود آن معنی مراد شارح از عموم کلیت در ذم بدعت نیست و ثانیاً برین
 ادعا اینکه عدم پیش از کتاب و سنت محتاج بیان نیست محض بیان است چنان عمل که فردی از افراد
 تکریم نمی کریم است و مزاحمت با امور محدوده شارح ندارد و احتیاج توقیر و تکریم که در امور غیر مقصود
 التحریم مطلقاً و بالتعمیم است برای ثبوت افراد خاصه کفایت میکند چنانچه سند این معنی که چیز دیگر در
 مقصود شارح مطلق ثناء و تعظیم باشد زیادت بر قدر ماثور در ان جایست سابقاً از هدایه غیره
 مرقوم گردیده و قطع نظر از آنکه احتیاج اباحه او ای شکر نعمت بعبادت که در مضمون حدیث صحیح
 بشهادت ائمه دین ثابت است پس این قاعده است ثابت از سنت که برای ثبوت افراد مندرجه
 تحت آن همین قدر کفایت میکند پس در ثبوت و محبت جمع چندی از عبادات ثابتة مثل ذکر شکر
 و دعوت اخوان و شکر نعمت هیچ شک باقی نیست قوله دلیل و از وجهی هم نقل نوشته اند کل مباح ادا
 الی اعتقاد الواجب و السنة فهو مکروه الخ اقول اولاً درین قول ذکر امر مباح است پس
 اموریکه قریب اند مثل ذکر شکر و اداء ایات و عبادات و غیره و دعوت احباب و احطار صدقات
 و شکر نعمت و فرحت بذكر آنحضرت کی مندرج درین قولی تواند شد که همه این امور ثابت است از سنت
 و ثانیاً همان فقها اینهم نوشته اند که استخوان مکروه و بچند معنی می آید مکروه تحریمی و مکروه تنزیهی فلان
 اولی و نیز تصریح می نمایند که ثبوت دلیل خاص مانع حکم مکروه تحریمی صرف بوجه عدم ثبوت
 از سنت بلکه از ترک هر سنت هم لازم نمی گردد و در مختار نوشته و کوه التدریج تنزیه الی التوکل

اجلسه المسبوبة شامی در ماشیه آمد و در علة كونه مكروهان زجها اخذ ليس فيه شيء ليكون
 مكروهاً في ايها النسخة في رفع القدر وبحث تفصل قبل مغرب بعد ترجيح عدم سنيت نوشته في الثالث
 بعد هذا نقل المندوبية اما ثبوت الكراهة فلا الا ان يدل دليل آخره وراجيا العلم
 اما مجرد السواد فليس بمكروه لكنه ليس بمشروع باذ احب الثياب الى الله البصر الخ وروى
 گفته فان المكروه ما ثبت فيه شيء وهذا الميراث فيه ولعلهم زادوا بالكراهة خلاف ذلك
 پس در امر مباح هم صرف بدليل مكروه نوشتن باوجود عدم ثبوت شيء خاص حكم كراهت تحريري لازم
 نخواهد بود چه با آنكه مزحوم اسماعيلية اعني تضليل وفسيق قائل و مجوز آن را نخواهد قول بعضی
 بکراهت صوم ایام بیض دلیل تام و حجت عام نیست برای اثبات تضلیل مجوزین عمل مولود و فای
 آن از علماء اکرام و ائمه اسلام چه تحقیق فضیلت مداومت امور خیر و مندوبات را عموماً
 نوشته اند صرف بر اعتقاد و وجوب و لزوم تکرار نموده اند اما همین در شرح صحیح بخاری نقل
 باب حب الدين الى الله اذ و منه فرموده الثالث فيه فضيلة الدوام على العمل والخش
 على العمل الذي يدوم ويكثر القليل الدائم على الكثير المنقطع انه افاض كثيرة ثم
 بعد از این است و قد ندم الله تعالى من التزم فعل البر ثم قطعه بقوله و رهبانية
 بتدعوها ما كن بيناها على امر الا ابتغاء رضوان الله فمارعوهما حق عاتقا
 الا ترى ان عبد الله ابن عمر ندم على مراجعة النبي عليه السلام بالتخفيف
 عنه لما ضعف ومع ذلك لم يقطع الذي التزمه الخ قوله دليل سنن و هم قد
 شریف است ما احدث قوم بدعة الا دفع مثلهما من السنة الخ اقول سبكه
 مطالع شرح حديثه از ائمه السنن کرده است نيك ميداند كه مراد ورا حديث شريف
 پر امری است كه مخالفه و مزاحم و متغير كرامی سنت محمد و وه مخصوصه باشد در مرعاة بدليل
 ما احدث قوم بدعة نوشته ای مراجعه لسنة الخ و بدليل ما ابتدع قوم بدعة هم
 قيد مراجعه افروده است اگر صاحب سانه با طاقت رجوع بشروح ائمه دين نباشد يا بران
 اعتماد شريف بايد تا بر اي تسلي و جبارت مظهر حق كه نوشته اكا بر طائفة است و در اینجا
 منقول میگردد و شرح حديث اول نوشته نهين تكالی کسی قوم فی بدعت یعنی جوبت

که مزاج سنت کی هوانو و بذیل حدیث دوم گفته نین کمالی کسی قوم نی بدعت پیچ و پین
 اپنی کی یعنی بدعت بسیده که مزاج سنجک هوانو پس امر یک مزاج سنت نباشد و مندرج
 عبادات مندوبات شرعی باشد همچو امر را حکم احادیث مذکور و شامل نیست گو بعضی دیگر
 اطلاق بدعت کرده آید مانند ذکر خلفاء کرام و عین مکه بین در خطبه جمعه و حیدرین بازجعت
 قنبری برای تکریم کعبه شریفه وقت و ولع و التزام و ایستام جماعت تراویح و در ایستام
 ضحی و اذان ثالث جمعه و امثال ذلک از بعضی قبیل است عمل بود که قطع نظر از ثبوت
 اجزای آن است بیست که آید که عبارت از جمع چند عبادات متفرقه در یکجا است
 پیچیده مزاج و مخالف که امری سنت نیست و داخل عبادات مندوبات و مندرج اطلاق
 مجالس کارست و از سخنان ائمه دین است پس اول اندراج آن تحت احادیث مذکور و در
 معنی مراد از آن احادیث بران ثابت کنند پس حکم آن لازم گردانند ثبوت یا رد آن
 اما خواه خواه بر یکی عاقدین مجلس مذکور و اصحاب محفل ترک فرض و واجب لازم گردانیدن
 قطع نظر از آنکه کنی است صریح اثبات فعل مقصود کنی کند کلام در قرآن آمده اصل امر از
 اسلام مثل صاحب حصن حصین و امام سلطان و حافظ سیوطی و ملا علی و غیرهم که برین
 حضرات ثبوت بد مذہبی و ضلالت نهادن خود را مقدس قرار دادند و چون میخواستند بهای
 استحسان بکنند کمال حماقت و ضلالت است قوله دلیل چهارم آنکه این فعل در صدر اول
 واقع نشده الا قول جواب این مخالفه سابقا بطور نقض فعل مرقوم گردیده و متکلم نموده
 ترک آن حضرت صلی الله علیه و سلم و عدم فعل آنجناب همچو آن عدم فعل اصحاب است مگر است و از
 تحقیق مستندین صاحب سببه ثبوت رسیده که احادیث مذکور قطعی است اما این قید برینجا دوسه
 که او عام عدم وقوع علی الاطلاق در صدر اول قرون سابقه بی احاطه علی بن ابی طالب است
 افعال جمیع اکابر صدر اول و قرون سابقه محل کلام است و چگونه محل کلام نباشد که جمله صحابه
 که هم ملازمین خیر الانام در بسیاری از مسائل با وجود انقسم کمال اطلاع بی انکمال آنحضرت صلی
 علیه و سلم بنابر احتیاط از دعوی عدم وقوع فعل در سنت اجترای نمودند و در برابر عدم علم و کمال
 خود اقتضای می نمودند از آنکه در صحیح بخاری و غیره می بینیم که کسی از حضرت این قدر

و تقول هل كان في نسائه عندنا اخطي مني قد انكحوا بنتي في شوال الحرام و هو في
منهاج الجليلي شعب الايمان البهائي ان الدعاء مستجاب يوم الارباء بعد الزوال قبل العصر
لانه صل الله عليه وسلم استجاب له على الاخبار في ذلك اليوم وكان جاريه تقرأ في ذلك في محرابها
وذكر انه ما بين كل شهر يوم الارباء لا تقر فينبغي البداية بنحو التدريس فيه الحمد اما آنچه گفته در اول
باسعاد حضرت نبوي روزی شده بود ان پسر این اعراضی مستقیم بر ارشاد حضرت سید المرسلین
در حدیث صحیح است فی ذلک الحدیث صاحب ساله بیان نماید که بآن اثین که ولادت با سعادت
در آن شده بود و دیگر ایام اثین را مناسبتی هست یا نه و قول تحفه اولی خارج از بحث است که یکم پیشینه
پیشین چیزی گیر است و اعتقاد بقاء شرف و برکت در نظر از زمان تولد نعمتی چیزی گیر است و همچنین
عید گردانیدن امری است خارج از بحث و تا زیاده نقد تسلیم اینکه قول تحفه موقوف به دعای صاحب ساله
معارضه است آنچه در تفسیر عزیزی جایگاهش گرفته اند و در بیان این معنی در زمان سابق بیان فرموده
از آنکه در وجه خصوصیات وقت ضعیف نوشته اند سیوم آنکه این وقت است که کلام حق تا آنجا که حضرت
موسی درین وقت شده بود چهارم آنکه ساجران فرعون در همان وقت بریدن تنه حضرت موسی علیه السلام
ایمان آورده اند پس این وقت و قتل آل فرعون بر طغیان باطل است که در این سابقه شریف
و در خصوصیات شب گفته این شب به جماعت چند شرف دارد الهی قوله سوهم آنکه نزول قرآن مجید
در این شب اقیع است و این شرفی است که نهایت ندارد چهارم آنکه طغیان و فتنه گران نیز در این شب است
و ثالثاً احسان الزمان مجلس شریف و اعراض که از خویش از جسد صاحب تحفه و اله و در شده صاحب تحفه و خود
صاحب تحفه و برادران تلامذه را شنیدین ایشان چنانست که بر کسی مخفی نواند شد اینک انتباه افغان
العارفین فی بعض الحویرین رسائل و فتاوی صاحب تحفه مثل رساله ویر و رسائل مولوی رفیع الدین صاحب
و رسائل مولوی شید الدین صاحب مفتی صدر الدین صاحب استاذ صاحب ساله در غیر هم مروت
و مشهور اند فها هو صاحب الرساله عن جانب صاحب التحفه استلافه و اخلاصه فیه
جواب عن سائل الاثمة السابقین طرفه نیست که مولوی رفیع الدین صاحب ساله در این رساله
صاحب ساله را تصدیق کرده و ساخته اند چنانچه در رساله مسائل فرموده زمان اگر چه مسائل غیر است
اما آنچه بآن تقدیر کرده میشود زمان را از شرف روز و ماه و سال آنها را شرعاً و عرفاً و در ذکر

چون یک دره تمام شود باز از سر شروع میشود و بعد حساب رمضان شهر صوم و یکجای شهر و کتب
 شود دیگر را در دوره حکم ایجاد با نظیر داده میشود چنانکه در حدیث است که هر نوع عرض دهند و حضور
 جناب نبوت که حق تعالی بجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون در یمن و در ده است برایش
 روز و یکجای جناب نبوت صلی الله علیه و سلم فرمود انا الحق من تبع بموسی فصام یوم عاشوراء و انما
 بصیامه و نیز حضرت نبی صلی الله علیه و سلم بلال را وصیت کردند بصوم روز دوشنبه و نیز در حدیث است
 و فیه انزال فیه هاجت و فیه اذنت الی آخره **قول** که در صوم یوم عاشوراء بر فضیلت صوم رمضان
 و الطاهر شریف بودن سرور عالم صلی الله علیه و سلم که اگر سال آیینده نماند بجا نماند و نه تمام بمان
 حکم کنم تا ملت ما از سنت موسی علیه السلام مختلف نباشد و منسوخ شود و بختیاب صوم عاشوراء با نضام
 صوم دیگر اگر چه باقی است الی آخره **اقول** هر گاه که بجا آوردن آن حضرت صلی الله علیه و سلم صوم
 عاشوراء بخواهت بود و بوجه احیای سنت موسی علیه السلام احقران خود و سوسه طبع صاحب سال
 از آنکه اسلام باطل گردید که در صوم عاشوراء بر فضیلت صوم رمضان منسوخ شده چه اگر نظایر
 با هم در آن زمانه ملاحظه و سابقه هیچ علامه و مناسبت نبی بود بعد گذشتن صد سال از یوم حصول نبوت
 حضرت موسی علیه السلام و نه در شتر آنجا بجا آن روز برای شکر نعمت باز احاده شکران نعمت چنان
 آن سنت و فضیلت حضرت موسی علیه السلام چه معنی داشت که حصول نعمت بجات حضرت موسی
 علیه السلام و صوم آنجا نباشد و روزی شده بود که از عاشورای محمد حضرت خاتم رسالت صلی الله
 علیه و سلم فاصله صد سال داشت و احکام باضیعیست و حکام حال و استقبال جدا و احاده
 صد و نیم تحیل الی آخره المفاصله تا آنچه گفته که در مولد اربع صاحب محرمی مفعول است از اقرش
 است تحقیق شنیدیم این مرد و دست ما آنکه در قول علامه ابن حاج هم اینصندوق حدیث شریف شریف
 و حضرت ابیام و ملاوت و بختیاب احاده شکران نعمت تصریح موجود است **قول** که دلیل شایسته هم عت
 از اعلی علم علیه السلام **قول** که در حدیث محمد صریح در کتاب خود اتفاق علمای هر چهار مذمت است
 این نقل کرده **اقول** الحق قصه نفسانیت و بده بصیبت را که می سازد و سبب و شتم
 از این و در جهاد که در فضل است می اندازد و در کتاب محمد صریح مفعول موجب هیچ
 از این برادر مشهور بر شریف محمدی بود که شریف محمدی که ملاست بر عتین آنحضرت باشد و هر چه از آن

سابقا حکم ہا الشیخ محمد بن محمد لابان زور و شور نموده کہ ہر کسکی مشائخ و صوفیہ علماء کرام اور انہی وقت
 و در ہر کتاب از او ہنناد و مدعی نیست الخ با وجودیکہ در تہ شامی کتابی است معروف مشہور و صابر
 و کہلای طائفہ ہم از ہر کسی کہ نہ صراحتہ ہنناد و شہادت صلاحت و شہرت شیخ مذکور است و اینجا
 کہ استناد بمصر می نماید ہرگز محمولیت مصنف مصنف بخیال نمی آرد و قطع نظر از ہمد این آن بحث
 و کلام کہ در ان بیان است بطلان کذب قیل مصری زانہ مسائل اسحاقیہ عیان است بلکہ صاحب تفسیر
 اقوال جانبکہ تسان و تجویز اعتراف میکند و اگر مسلم میدارد گو بقضای آنکہ دروغ گو را مافظہ باشد اینجا
 بر خلاف دیگر مقامات کثرت اسباب حج نمی پندارد و با جملہ اگر درین مقام فقرہ کفی اللہ المؤمنین القتال
 کہ صاحب سالہ برای اشعار تکفیر امیامت محمدیہ بکمال بی باکی نوشته بر نویسم باکی ندارد اما احقر بچند
 کہ خارج از تحقیق بحث است بی قائمہ می پندارد قولہ قال ابن الحاج الخ اقول قول ابن حاجہ
 انچہ و ساوس صاحب سالہ را از پنج و بن بر یکین حجت گردانیدن و بنا بر تفسیل اکابر دین بر ان
 نہاد و بر علم و دیانت خود خط کشیدن و در ضلالت و اضلال کشادن است ابن حاجہ مذکور در غلط
 ہننا قیل منقول مسطور بعد از آنکہ ترک نمودن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عمل را بر حمت خود بخوف ضیعت
 و سزاوار بودن شہر مولد بزیادت عبادت با وجود عدم زیادت حضرت بیان نموده و فرمی باید
 لکن اشار علیہ الصلوٰۃ والسلام الی فضیلة هذا الشهر العظیم بقولہ للسائل الذی سألہ
 عن صوم یوم الاثنين ذلک یوم ولدت فیہ فتشرف هذا الیوم متفقہ بالتشرف
 الشهر الذی ولد فیہ فینبغي ان یحترم حوالا احترام و یفضل بما فضل اللہ بہ الا شہر
 الفاضلة و فضیلة الامکنۃ والا زمینۃ بما خصہا اللہ من العبادات التي تفعل فیہا
 لما قد علم ان الامکنۃ والا زمینۃ لا شرف لہا لذلک اھا وانما یحصل لہا التشریف بما
 بہ من المعانی فانظر الی ما خص اللہ بہ هذا الشهر الشریف فی یوم الاثنين الا تری ان
 صوم هذا الیوم فیہ فضل عظیم لانی صلی اللہ علیہ وسلم ولد فیہ فعلمی هذا لینی
 انہ اذا دخل هذا الشهر الشریف الکریم ان یکوم و یعظم و یحترم با احترام اللہ بہ و اتباعا
 صلی اللہ علیہ وسلم فی کونہ فیخص الاوقات الفاضلة و یبادر فی فعل البر و کثرۃ الخیرات
 انین عبارت خرافت بسیار از خرافات صاحب سالہ دیگر اسما علیہ ظاہر گردیدہ حالانکہ صاحب سالہ

استقامی و در که صاحب بهانه بیان این حاج را مودودی انکار و یا مسلم میدارد و قابل نقل مذکور را
 از اصحاب جمل و ضلالت می شمارد و از ان باب علم و دیانت می پندارد و بر تقدیر اول حجت این حاج
 آوردن مخالفه محض است و بر تقدیر ثانی حکم تفصیل مجوزین عمل مولد سفسطه محض است فافهم که نگ
 من المتعصبین اولی العناد فان التعصب العناد اصل الشقاق والفساد و نیز حافظ سیوطی
 که مستند طائفه است جرح و تنقیح تقریر این حاج فرموده چنانکه از سیرت شامی ظاهر است باین مود
 عبارت مجروحی نقل رفیع آن جرح از دیگر ائمه مشهورین کارار باب دیانت نیست مگر جرح
 لازمه و باید که مدار مذہبشان بر ائمال همین امور است و نیز محققین بر کتاب خل این الحجاج
 کلاما نموده اند و کس است برای اسکات مخالفین آنچه شاه عبدالعزیز صاحب بستان الحجت
 فرموده این مردوق حنفی در شرح مختصر خلیل بتقریری آورده که ان این حموة و تلمیذه این
 الحجاج لایعقد علیه نصافی نقل بلذ هب و غرض او ازین کلام اعتراض است بر صاحب
 مختصر خلیل زیرا که اعتماد او در نقل مذہب بیشتر بر مدخل این الحجاج است انتہی سیوطی در شرح
 این باجه در حال مدخل نوشته علی ان فیہ مواضع لا یسلم به انکارها و فی عنایه اشاع
 تعالی ان المختص و اهدبه واجده الی آخره قوله قال الشیخ تاج الدین الی آخره
 اقول و لا قول فاکسانی که بر عدم علم ایشان یعنی است چنانکه علامه مذکور از انصاف تصریح
 بیان فرموده کی بر اقوال دیگر محققین ترجیح میدارد که صاحب سالیه بنا بر تفصیل ائمه دین این
 حجت می آورد و ثانیاً قول مذکور با وجودیکه بی دلیل محض است مستندین صاحب سالیه مثل
 سیوطی و علامه ابن حجر و آن نموده اند که در انسان العیون مذکور و در تفصیل سیوطی باین
 تفصیل آمدی و ارشاد مسطور و بهرگاه که حال قول فاکسانی که از مشهورین است و قائلش در
 کتب مشهوره برای مذکور است چنین است پس چه جای ذکر خیر السالکین و تحقیق القضاة
 و چون است و نور الیقین است اولاً اثبات اعتماد این کتاب از کتب مشهوره و ثانیاً شرح
 نقل مذکور و ثالثاً بیان و به ترجیح اقوال کتب مسطوره بر تحقیقات محققین مشهورین
 صاحب سالیه فرمودی ضرورت و اما به امتداد آنکه حکم تفصیل و تفصیل دیگر ائمه دین که مجوزین
 این عمل اند و متعبد ایشان در بیان انصاف نیست و نیست قوله فی ثانی الخ اقول

این چه جبروت و بی باکی و چه مغالطه و چالاکي است اگر صاحب ساله را خطی از عقل و انصاف می
کلام شیخ را که از بحث نزاع خارج است برای اثبات تضلیل ائمه وین پیش نمی نمود عبادتیکه توط
با وانی باشد اقتضای ذکر آخر آن نبودن که ضراحتی منع حاصل از مولد بحث عنه در این سطر نیست
مفید نیست همان شیخ در مکتوب صد و پنجم از جلد ثالث مکاتیب خود نوشته اند و دیگر آنچه در باب اول
خوانی اندراج یافته بود و نفس قرآن خواندن در صوت حسن در قصائد لغت و مناقب خواندن
چه مضائقه است ممنوع و تحریف و تغییر جود قرآن است و التزام عیالات مقامات نفه اتم قوله
در تحفه اثناعشریه است الخ اقول جواب این به تفصیل بالا گذشتة قوله مولوی عبدالحی در بعض
مکاتیب میراجد بریلوی پیر خود نوشته اند الخ اقول ذکر آنچه کس در مقابلہ ائمه محققین خصوصاً
اساتذہ و شیخی خود در دین کار ارباب حیانت قوله بعض شافعیہ همچو ابو الخیر سخاوی
و ابو شامه و خلیل الدین جعفر شیخ نصیر الدین که این عمل بابت بدعت گفته اند بدعت است بعد
تقسیم بدعت بسوی حسن و سیئه اول قسمت بدعت با تحسان اسادت ثابت کنند پس
عمل بابت حسن گویند اقول ثبوت تحسان بدعات حسن از صحابه کرام و دیگر ائمه عظام اند
حنفیہ و شافعیہ و غیر هم از ما سبق و توضیح رسیده و موجب اثبات عدم بلام بودنش بدلیل اتفاق
محققین از سندیین صاحب ساله نقل گردیده بلکه صاحب تنبیہ السفیه بنقل اجماع فرق اسلامیہ
بر آن پرداخته که قولش شیخ جلیله و سوسه و افضل و اسماعیلیه و ما بیه را از هیچ فرق قطع نشد
و نمایانلفظ بلاغی بعض شافعیہ خصوص اسی تعلیل عوام است چه تحسان این عمل تصریح محققین
و حنفیہ و غیر هم تا استاده صاحب ساله بنقل مشهوره معتبره ثابت و معلوم و اسامی چندی
از علما کرام و محققین اعلام در ما سبق هم فرمود قوله سناد با شخاص مقلدین مجتهد و دیگر معتبر
خاصه مقلدان مذہب حنفی را که قائلان فقیه بودن امام خود اند و اگر عاملین عمل مولد درین سلسله
غیر مدلل اقتدا بشافعیہ کچھ مکان جائز دارند باید که در امور دیگر معمول شود افع که مدلل اند
بدلائل بسیار همچو تائیدن با بجز دافع الیہدین ترجیح فی الشهادتین و غیره من العبادات نیز
اقتدا با حضرتان نمایند الخ اقول اولاً که درین سلسله اقتدا بشافعیہ چه ضرورت چنانکه علما
شافعیہ قائل جو از این عمل اند چنان محققین عظام از علما و حنفیہ که حادی فرمود و حصول

مذہب خود و محقق و مدقق طریق خود اند و تصحیح یا تحسان این عمل فرموده اند و پسند و تحقیق شایسته
 برای تأیید کلام چیزی دیگرست و تقلید مذہب پیشان امری دیگرست و تأیید و تحسان هر کدام مجتهد مذہب
 منقول نباشد اما مخالفت با اصول پسنداشته باشد اگر بعلم و تحقیق این دیگر مذہب یا عقاید است که
 آنحضرات هم از انبیاء دین متین و ارکان شریع چنین اند پسندنا و نموده آید بلکه اقتدا جاری داشته شود شکر
 آن نیست که امور بیکه صریح مخالفت ارشاد و اجتهاد مجتهد مذہب یا مخالفت اصول مذہب خود یا
 و از تحقیق مجتهدین مذہب خود شیخ آن امور یا مرجوحیت آنها بر ما یا بر معتد به صحابه کرام بی ثبوت رسیده
 و در چو امر هم که اتباع مجتهد مذہب خود و تقلید مذہب دیگر لازم گردانیده شود این بیک صاحب
 الزام بالا یارم و قیاس مع الفارقست **قول** حیف است که در عملی حمت اقتدای خیر و او دارند
 و در عمل سنت سخن غیر نپذیرند **اقول** و نشاء این سخن قبیح و جمل صریحست محل طرح که تجویز و تحسان
 عمل مولد است و استاد صاحب ساله و اساتذہ و اساتذہ شان و علم فاضل کن اند و بیکه از اصول
 اعتدال است و تصحیح مجتهدین ممانعت و یا مرجوحیت آن ثابت نیست و امور بیکه آنها را استدلال داده
 این سخن می نماید اجله مجتهدین بسیاری از ان امور مخصوصه خود و ممانعت و منسوخیت آن از احادیث
 شریفه خاصه مستنبط نموده و در بسیاری از ان مرجوحیت سنیت آن بد دیگر آثار صحابه کرام ثابت
 فرموده اند پس طعن عدم پذیرائی سنت که برای انظار تضلیل انبیاء دین بلفظ حیف آورده جواب
 این حیف که سکت طائفه صاحب ساله باشد بجز از سیف چیست **قول** که با نیان بدعات و مخالفات
اقول در حق قائلین تحسان عمل مکرم و عاقدین مجلسی که معظم باین طعن فاسد و ناصواب پرورتن
 نزد اولی الامر است که بر افتاب انداختن نیست بودن امام چیزی صاحب حصن حصید و امام قسط الدینی
 و علامه القاری و محدث دہلوی شیخ محمد الدوبانی تقی غیر هم از مجتهدان و محبوبان بارگاه صاحب لولاک
 و وارثان در گاه پیغمبر پاک و پیشوای دین و قدوه شرح همین نزد کافه اهل ایمان و ایقان نیاده
 از آفتاب و دشمنان است اگر کسی که کور یا طغی خود این انبیاء هدای را از ازل ضلالت انکار و یا از بعضا
 و بعضو ضان جناب خاتم رسالت شمار و فی الحقیقت روی خود سپاه می سازد و خود را در خارستان
 ضلالت می اندازد و گریزند بر در شیشه چشم و چشم از آفتاب اچہ گناه **قول** که فصل دوم در پاسخ
 شبهات مجوزین عمل مولد **اقول** تقریر علماء الاستدلال است بلکه از تزییر خود و کذب بعضی عقیدات

و قلت بعض عدم فهم مراد در بعض لفظ شبهه تعبیری نماید بنام جواب هر چه در حدیث می گویند باینکه
می سراید و از غایت علی شری حقوق حضرات مستندین خود یاد می کرده و از هر دو در گذریدن احوال خود
بان نمی آید که همین حضرات صاحب برای نام هستند می سازد و هر قدر که بر شاگردی بعد العالمین است
می ناید و در کلام او نشان نظری مانند آنکه سلام طعن بلام جواب شبهات است بعد از کلام او نشان توجه می گردد
از اینجا که همه جواباتش از قبیل خرافات و شبهه نظریاتش سر خرافات است پس این خطره را باید درین سال که اصل
مقصود صرف دفع ادیان و پیچیده و اتمه لغویت و عادی می شکست به بسط و تقاریر عمل و درین کتب
در سخنان عمل بود عیان و مستقیم است حاجتی ندیده توجه بیان فسادات اجوبه صاحب ساله گردیده
قوله تحقیق بدعت و مقدمه گذشت از اقول از ما سبق ثابت گردیده که آنچه در مقدمه بنام تحقیق
آورده مخالف تحقیق است بلکه مخالف اتفاق است پس خواهی که اشخص کلام سد و بنار الفاسد علی الفاسد
ثبت العرش ترا نقض قولی که اگر وجود آن فعل از حضرت مقدس شوی واقع شود بهمانی سنت گردد
و اگر آن فعل با وجود مقتضی عدم مانع بوجود نیاید ترک آن فعل از سن بدی بود و اقول واجب
که اولاً یعنی مانع و مقتضی دریافت می نمودن بعد قدم در رد و ابطال احوال امیه اعلام می فرمود
از نشأت صحابه کرام واضح که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیاری از امور خیر را با وجود یکدیگر بطریق
سبک می بود صرف شفقه علی الامه بهر یک از استقامت حج بر ایشان که میفرمود پس از آنکه این معانی را از
میسر پیست اعتراض آن حضرات بدین خرافات محض بی سرو پا است با جمله ترک آنحضرت را صلی الله علیه
تحریم و مخالفت لازم نیست البته در صورتیکه کدامی قرینه خاصه حسب فهم چندین برکعت و اجتناب از
که امی فعل و مالک کند آنوقت البته ترک آنحضرت باین معنی دلیل مخالفت می تواند شد قوله عز و جل
پس از آن عیدین نماز فضل بعد گاه آن اقول اولاً ذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم را که علی الاطلاق
مرغوب شارع است و مقید بهیچ و مخصوص بقید نیست خصوصاً تفسیر سنت اذان برای عیدین که مخصوص
فرائض است قیاس مؤلف از آن حکم ضلالت استنباط کردن قیاس مع الفارق است که در تعیین سن
برای صلوات مخصوصه البته خصوصیت قول فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ضرورت و امریکه این قول
و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت نباشد اعتبار آن امر مخصوص بطبع سنت برای کدامی نماز صلوات
نموده علیاً تصریح فرموده اند که اگر در عیدین هم بجای اذان که اذان کرد دیگر بطور سنت بلکه باینکه

خلق گفته شود و البته حسن است که مندرج است در عموماً شایع ملا علی قاری علیه الرحمه در مرقاة الزاویه
 العیدین در فصل ثالث در شرح لا اذان ولا اقامة ولا نداء گفته فیمنع ان یفسر النداء بالاذان
 لانه یتعبدان ینادی لهما الصلوة جامعة بالاتفاق و عن ابن الزبیر رضی الله عنه انه یزید
 فیها و قال الرب المسیح ان مراد من یصلو العیدین معاویة رضی الله تعالی عنه الخ و اما
 در خصوص فان عید هم که از مجتهدات بعض صحابه کرام بوده اطلاق ضلالت بطوریکه داخل عقاید
 نجد نیست محل کلام است و حال بطلان قیاس بقتل قبل عید و صحیح نبودن اطلاق ضلالت
 بر فاعل و مجوز و تحسین آن در تضاد روایت منقول صاحب ساله بر روایت مماغت نفرمودن
 حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه از آن که دیگر مفسرین و فقها نقل فرموده اند از سابق ظاهر
 قطع نظر از آنکه میگویم که همان حضرت امیر کرم الله وجهه قایل تجرید و تجسان چهره تکیه در غیر
 بوده اند با وجودیکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حدیث فطر ترک آن فرموده اند و صرف رحلی
 جهنم اند بلکه بعض فقهار و ثبوت جهنم از آنحضرت علیه الصلوة والسلام در حدیثی اضمحلت
 در غنیه السلف در بحث اختلاف حضرت امام اعظم صاحبین دی رضی الله تعالی عنهم در جهنم
 فطر و عدم آن بعد از دلایل طرفین و اوجوبه آن فرموده و الذی ینبغی ان یکون الخلاف
 فی استصحاب الجملة عدمه کافی کراهته و عدمها فعمدها یتعبد الجملة عنده
 الاختفاء افضل لان الجملة قد نقل عن کثیر من السلف کابن عمر رضی و علی رضی و ابی امامة
 البهاهلی رضی الخ حالاً صاحب ساله را باید از خرافات خود توبه نماید که از قول فاسدش حکم
 ضلالت صحابه کرام لازم می آید معاذ الله من ضلال الفساد قوله و تخرج ابن حجر تخیل
 ان یصوم عاشوراء قیاس مع الفارق است الی قوله در اینجا احیای سنت موسوی نیست
 پیش از این استنباط غفلت مناظر قیاس محض اصل و بی اساس است الخ اقول ان منشاء این طعن
 و سلام بر کلام الله اصلام خود را می و هرزه درانی است باید دریافت که غایت تنگناوینی هم
 سبطین شرف ایام ولادت با سعادت و منکرین استجاب عاده شکر نعمت همین است که ایام
 لاحق را بازمان سابقه موافقتی پیغمبریت و برای ادائی شکر نعمت بعد از زمان صلی
 در شرح نه نیست امام حافظ ابو الفضل ابن حجر بجهت دفع این هم اصل برای استجاب

اعاده شکر نعمت وادای آن بعد مرور از زمان در نظیر آن یوم از شرع شریف ذکر فرموده حال آنکه
 صاحب ساله باینه وید که چقدر سرگردان گردید و یک لفظ هم نفهید و با وجود آن الفاظ تشبیح
 انهم دین مستندان مقتدا یان خود که سفت جا بدانست بر زبانش رسید اما حیف که مضمون
 این شعر از کشتی شنیده یان ناخ الجبل الواسی لقصد عباد حو علی الواسی از حو علی الجبل
 از منسوخیت افراد صوم عاشورا و شرو حجت ضم تاسع مع العاشرة و بدون علتش موافقت جناب
 موسوی علیه السلام مضر فی بامام عسقلانی نرسیده پس عمه قطوبی لاطائل صاحب ساله حجت
 گردیده حضرت موسی علیه السلام که برای شکر نعمت پروردگار عبادت او تعالی ادا نمودند و جناب
 حضرت خاتم رسالت بعد مرور و پور از وفات حضرت موسی علیه السلام در نظیر آن یوم اعاده
 نعمت عبادت بقصد موافقت حضرت موسی علیه السلام فرمودند اصل اصیل را می ستیجای عباد
 شکر نعمت بعد از آن طویل در نظیر آن زمان بثبوت رسیده و قول بطیلین و شکرین مردود گردیده
 و آنایک میدانند که اعتراض فاسد بطیلین معاذ الله بر حدیث جناب خاتم رسالت هم وارد نمی باشد
 که آن عاشورا که حضرت موسی علیه السلام در آن نعمت نجات یافتند و ادای شکر آن نعمت در آن
 عاشورا نمودند صد سال قبل گذشته پس این عاشورا را بآن عاشورا چه نسبت و این شکر را
 که بعد مرور و پور از ظهور نعمت بود به شکر موسی علیه السلام چه موافقت الی غیر ذلک مراعات
 و الوساوس عمن الله تعالی من تلك الاوهام والهواجس باقیما نداحتمال اینکه صاحب ساله قدم
 بر جفت قهقری اندازد و متنبه گردیده از ثبوت بودن صوم آن حضرت صلی الله علیه و سلم بقصد
 ادای شکر نعمت و اعاده آن موافقت جناب موسی علیه السلام نیز انکار سازد چنانکه چندین
 از سفما بدان تفوه می نمایند گویم این احتمال مخالف روایات کثیره از احادیث صحیح و تحقیقات
 ائمه دین از شرح حدیث است علامه یعنی و شرح صحیح بخاری آورده قال الامام الطحاوی بعد ان
 روی الحدیث ففي هذا الحدیث ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اقام صامه شکر الله
 عز وجل فی ظهارة موسی علیه السلام علی فرعون فذلک علی الاختیار لا علی الفرضیه
 بحسب لانه لقاتل ان یقول لا نسلم ان ذلک علی الاختیار دون الفرض لانه علیه السلام
 امر بصومه والا یجوز عن القرائن یدل علی الوجوب کونه صلی الله علیه و سلم صام

شکر الله لا ینافی کونه للوجوب کما فی سجدة ص فان اصلها للشکومع انها واجبة الخ
اینست حال جواب تخریج حافظ ابن حجر که صاحب ساله کمال جانفشانی باظهار تجر خود اشعار یفعلت
علامه محدوح در این برداخته و بی باکانه کلمات طعن تشنیع تحریر ساخته و هم برین قیاس حال رد تخریج
حافظ سیوطی باید فهمید که صاحب ساله با وجود تطویل کلام باصل مرام برشید قول تحفیف عذاب
الموجب بر تقدیر صحت فعل حضرت آنیست بنده را اقتدا بافعال حق جل و علا و قیاس خود
بر این شروع نمیت الخ اقول بر تقدیر تسلیم صحت روایت تحفیف عذاب این مقال فاست چه از
روایت که ظهور از نعمت بابرکت در هر یوم الا شغف پسندیدگی حق ثقتا اظهار فرموده است را
علا هرگز در این قول منکر بر اثبات برکت ایام ولادت حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و سلم بقا آن
برکت در نظر می یوم ولادت صلی ثبوت رسید و بواسطه ساله کی متوجه گردیده که نسبت بقا ثبوت ولادت و نظایر ایام
ولادت و برکت و رحمت و غیره آن نعمت کجا اقتدا بنده باصالح خاصه الهیه قوله او عانے تو ارث الخ
اقول این جواب متوجه نیست که استدلال به تو ارث علما می اعلام و اعظم دین و اکابر مسلمین و غیر
از اعظم عجم و عرب عجم بوده پس گو معنی اصطلاحی اصولی اجماع بران صادق نیاید اما اشکال ثبوت تو ارث
از عجم و غیره و جماعت کثیر علما و اعلام و قضاة و مفتیان اسلام و اعظم دین و اکابر مسلمین و غیره
مگر آنکه صاحب ساله و طائفه او آنهمه حضرت کرام را جمال و ضلال گویند و حسب ظاهر تصریح این طائفه
از صاحب ساله مستبعد است که خود هم آنحضرت را داخل فقهاء و محدثین میدانند و مندرج در جمیع
بر تقدیر تسلیم اختلاف هم علم ضلالند و مسلمند و عید باطل خواهد بود و تائید صاحب ساله بنام
جواب تطویل می سازد و در کتب مستند برین نظر نمی اندازد و محققین مستند برین صاحب ساله که در مسائل
مختلفه خود را باین تواریث حسن آن ثابت می نمایند و ما خود و بعضی به حسن آن تواریث حسن کجا اجماع
تمام است از صدر اواع غیر ثابت نموده اند و بی برین شرط عمل نموده اند و در مختار و بحث تکبیر بعد از
عید آورده که باس به عقب الصلوات المسلمین تواریث و قوه و حجب آنها هم علیه السلام
ولا یجمع العامة من التکبیر فی الاوقات فی الايام العشر به ناخدا و غیره و غیره و غیره
در بحر و بیان خطبه آورده و فی القنن و ذکر الخلقاء الراشدین متضمن بدانکه مجری القواد
و بدانکه العین الخ قوله باید که اهل اجماع کسانی باشند که بجهتند و بند الخ اقول این قول بهم نه نیست

اگر چه اجتماع اصطلاحی اهل اصول است اما در مسائل فروعیه اتفاق متفقین بهم با وجود
 مراعصار برای جمیت مثل اجتماع مصطلح کفایت میکند در سلم و در بحث اجتماع فی المذاکره
 علی اتفاق العلماء المحققین علی جمیع اصاص حجة کالاتحاد الخ قوله نیست آن بزرگواران
 که با ستمسان استقباب این عمل قابل اندخیر است و در توریع و طهارت این کرام شک نیست
 لیکن این قول مردود است باینکه کلام عباد و زباده بی اجتماع و استنباط شرعی هرگز صحیح عمل
 نیست **الحاق قول** چنانکه در توریع و طهارت این کرام شک نیست در بودن این حضرات از آنکه
 اصلا محققین دین اسلام دار کان شرح همین حضرت سید الانام صلی الله تعالی علیه و سلم هم
 بهیچگونه شک نیست و گواهی مطلق مستقلی ایشان را حاصل نیست اما تخریص علوم دینی و جابجایی
 اصول و فروع مذاهب خود با و بلکه تحقیق و تدقیق بر طبق اصول مجتهدین صلی الله تعالی علیه و سلم
 پس ستمسان این آئمه کرام که موافق کتاب و سنت و مندرج در عموما متند و بات شریعت غیر
 مزاحم و مخالف بلکه ایمی سنت است البته صحیح عمل است و نسبت ضلالت و تمت معارضه
 کتاب و سنت بران آئمه امت محض بیجا و مغل است **قوله** و من ثم قال فی مجالس الاقرار
 و من لیس من اهل الاجتهاد و الزهاد و العباد فهو فی حکم العوام لا یعتقد بکلامه
انتهی قول استناد بکلام مجالس الاقرار همان مثل سنت که جمله لا تقر بها الصلوة را پیش نظر دارند
 و کریمه و انقر سکا دی را پس پشت انداخته کان لویکن انکارند این قدر خیال نکرده که صاحب
 مجالس دین قول استناد هم نموده و متصل بهمین قول نوشته الا ان یکون موافقا لاصول الکتاب
 المعتبور الخ پس این عمل که اولیا کرام التزام و اهتمام آن فرموده اند موافق کتب معتبره و مشهور آئمه
 اعلام است که ماوی فروع و اصول محقق معقول و منقول بوده اند **قوله** استدلال باین حدیث در
 محل بی محل است **الحاق قول** حال کمال حضرت نجده قابل تر است است امری که برای اثبات
 در عیانت خود و بخش و خروشن دلیل میگردد انند همان دلیل ما وقت ذکر مخالفین دلیل میگردد
 بر اهل انش مخفی مباد که و باید دلی قنوج در رساله تفهیم المسائل که کمال جد و جهد برای حفظ ابرو
 مقتدایان خود در سالها سال بتالیف آن پرداخته اند و مسئله استناد با وجود اقرار اختلاف
 صرف لفظ بسیار از فقها را که در یک کلام محدث و ماوی واقع گردیده و سند خود فهمیده و از

تصریحات وی علیه الرحمه که در همان مقام و در کتاب جهاد از آن کتاب جامع البرکات و جود القلوب
و کلیل الایمان و غیره اعمی این مقام مگرین تفصیل تمام نوشته اند چشم پوشیده چه قدر بلند است و این
حقیقت و اولا اتباع عامه و جماعت ایشان را حجت است زیرا که امام احمد و سند خود از معاذ بن
حذیفه نقل کرده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان ذی الا نسان کذیب
الغیر یاخذ الشیخوخة و القاصیة و ایاکم و الشعب علیکم بالجماعة و العامة و
ابن ماجه و سنن خود از انس رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اتبعوا السواد
الاکظم فانه من شد شد فی النار و ابو داود و ابو یوسف و ترمذی و ابن کثیر و ابن کثیر و ابن کثیر
صلی الله علیه و سلم من فارق الجماعة شبرا فمدرج فی النار و ابن کثیر و ابن کثیر و ابن کثیر
شیخ عبد الحق و ترجمه مشکوٰۃ بذیل حدیث اول می نویسد اشارت است بآنکه معتبر اتباع
اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه مکرر است و در شرح حدیث ثانی حسین
عبد اسطیعی ناقل عن المفردات می نویسد و السواد یعبر به عن الجماعة الکثیرة الی ان
قال فی این مذکور صافه واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازم است الی آخره و فی کتب صحاح
رساله بر سائل مسائل فارسیه موافقه می نمایند ایان مذکوریم ز سیده بی فایده و در بی تحقیق
بلکه تضلیل و تکفیر اهل حق گردیده اما آنچه نوشته آری محققان کیش و سفیاضالت ایشان
فریب بخورند و میدانند که اینقدر را بنوه کثیر از علی چگونه بر راه باطل و ناصواب سلوک خواهند کرد
الی قول حدیث اتبعوا السواد الاکظم از اهل کتابت خود شنیده و فو شیخ عقیده خویش می کنند
الی آخره جو آب این امر همین است که اهل فقه صاحب سالد هم بحواله شرح الممه دین از احادیث
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم لازم بود و اتباع کثیر و عامه علماء و محققین ثابت کرده اند
ضماع و احکام خود و این قول نمیدانند که اباب حق از قدیم اندک بوده اند و خواهند بود کما
فی التنزیل الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم الحق قول برای بطلان استدلال
برای اتباع سواد اعظم مذکور آیات کریمه فی فهم مطالب آنها پرداختن این امر که اباب حق اندک بوده اند
و خواهند بود از آن ثابت ساختن خود را از اباب حق قرار دادن و ائمه مشهورین محققین و مشهورین
که اصول این همه سخن هم باشند و در زمره اهل ضلالت و نادانان اتباع و اخص است که این سواد

پیش نموده و اهل حق باطل را بر دآن فرموده اند در تحفه اثنا عشریه و فصل ثانی از باب یکم که گفته
 کید یازدهم آنکه گویند نهیب اثنا عشریه حق نیست نهیب اهل سنت باطل نیز که اثنا عشریه را اکثر
 اوقات و اکثر بلدان قلیل و قلیل مانده اند و اهل سنت کثیر و عزیز و خدا تعالی در حق الحق حق فرمایند
 و قلیل ما هم و نیز فرماید و قلیل من عباد حق الشکود و درین تقریر تحریف کلام الهیست و تعلیط
 بدلول آن نیز که حق تعالی در حق اصحاب الیقین این است فرموده است ثلثه مراکب اولی و ثلثه من یحزن
 و جاکم یقلت و صف کرده است کما قال و لا یجدا کثر هم شاکی و فی الواقع شکر که صرف العبد
 جمیع ما انعم الله علیه الی ما خلق لا جمله است مرتبه نیست عزیز الوجود و در اینجا بیان حقیقت و بطلان این
 مذاهب سبب بیان قلت شاکیان و کثرت غیر آنهاست و همچنین در آیه قلیل ما هم بیان آنست که
 عامل جمیع اعمال صالحه کیست الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم درین آیه
 ذکر حقایق حقه غیر حقیقت و اگر قلت و ذلت موجب حقیقت شود باید که بواسطه و خوارج
 و زیدیه و اعطیه و ناسیه الحق و اولی حق یا شنند از اثنا عشریه که بسیار قلیل اند بلکه حق تعالی
 در کتاب عزیز خود باینجا ظهور و غلبه تسلط در شان الحق و عدمه میفرماید و لقد سبق کل متنا
 لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون و جای میسر و
 و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذل که ان الارض فی حق عباد حق الصالحون و جای دیگر
 و عد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیس تخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین
 من قبلهم و لعلکم لهم دینی و الذی انقضی لهم ان یخلفوا من الاکابر و در احادیث و کتب
 با تسبیح سواد اعظم است و موافقت با جماعت تاکید فرموده اند از آخره انهم فی قوله اگر منسوب
 این فقط مراد باشد کفار نسبت به مسلمان سواد اعظم اندا تباع ایشان واجب است و اگر نسبت
 بامت پس درین است مرحومه نیز اصحاب طایفه نسبت باهل حق سواد اعظم اند چه در حدیث
 و اوست مستفوتی امتی الحدیث و پیدا است که بفتا و دولت نسبت به یک و او اعظم است
 بهر وی آنها نمایند الخ **اقول** قطع نظر از آنکه عمل محققین بقرآن و محدثین بنابر علم اتباع جموده
 علماء دین و اکثر ایشان است لا ان این را شاهد حضرت سید المرسلین علی الله تعالی علیه السلام فرموده اند
 صاحب ساله بهیچ قدر فدا که کبر او بهم نشناود بدان نموده اند پس بر صاحب ساله است دفع این

متعارض و جواب این تناقض اما احقر را که مرام بیان مطلب نه قصد مجادله و تشبیه پس مختصر میگویم
 که ایجاب احتمال اول در ارشاد آنحضرت بامت اذا اختلف الناس فليكم بالسواد الاعظم محض
 الحاکم است اما آنچه بر احتمال ثانی لازم گردانیده و آنچه در دلش آید بی باکانه بقلم رسانیده و جانش آنکه
 در مسلم و شرح آن موجود است **اقول** کثرت الفرق لا يستلزم کثرة الاشخاص بل يجوز ان يكون
 اشخاص الفرق الواحدة اکثر من اشخاص سائر الفرق فوحدة الفرقة الناجية لا يوجب
 كون الحق مع الاقل الحق پس اصحاب فرق باطله را نسبت باهل حق سواء اعظم قرار داد و باطل است
 و در انجاء الحاکم حاشیه ابن باجه که در دلی مطبوع گردیده است و معتقد این طائفة است نقل نموده
 فهذا الحديث معيار عظيم لاهل السنة والجماعة شكرا لله سعيهم فانهم هم السواد
 الاعظم وذلك لا يحتاج الى برهان فانك لو نظرت الى اهل الاهواء باجمعهم لا يبلغ
 عدد هم عشرا لاهل السنة والجماعة اما اختلاف المجتهدين فيما بينهم فممكن ذلك باختلاف
 الصوفية الكوام والمحدثين العظام والقراء الاعلام فمع اختلافهم لا يضل احد
 الاخر الى قوله كذلك في هذا المذهب انتهى قوله چه قسم ثابت شد که مثبتین افضل و سواد اعظم
 نسبت مانعین عمل مولد الحق **اقول** اولاً که فضیلت و عظمت و اکثریت مجوزین در عالم صفا
 علی جمیع الاعصار از کتب معتدیه علماء دین ثابت است و اگر کسی اشک شبه افتاد است متحققین
 قولش مردود ساخته اند اگر صاحب سالد را رجوع بآن کتب کبیره و صغیره مثل شیر شامی و کاف
 و مثبت بالسنه و غیره و دشوار باشد تا بر سالد خود رجوع نماید و مختصر آن در سابق
 درین سالد هم منقول است و ثانیاً کبری طائفة هم از ان انکار نمودن توانستند از همینجا است
 که در تفهیم المسائل مقتضای آنکه در و عکس را حاکم نه باشد لاچار گردیده و از تناقض و اشت
 کلام هم نماندیشیده درین سالد نوشته که ما را نظر بر قوت دلیل باینکه بر کثرت اقوال قول سکوت
 صدر اول درین باب اشخاص تعدد را با مانعین یکذات کرده است **اقول** اولاً هرگاه
 سکوت شارح در بیان احکام مستلزم منع سکوت عنه نیست پس تا دیگران چه در ثانی
 میگویم که بدلیل آنکه در اول بسیار از امور خیر با وجود اطلاق محدث و عبت
 و اقرا در حدیث شریف مخصوصاً آنکه حضرت گنجائش آنست که بچندین وجه است از بدعت حسنه از

صدر اول یا محمد بن درین باب یکذرات گفته اند قوله پس متعین شد که نیست مراد از سواد علم
 مگر جماعت اصحاب یا جماعت علماء و سخن آخر قول بعد از آنکه صاحب سالک سرگردانها و تفریقین مراد
 نموده قرآن بدین قول کرده حالا اگر چیزی انصاف دارد و اینقدر دیگر بحیال آورد که بودن نام این سخن
 و قسطانی و سخاوی و عسقلانی و صاحب مجمع البحار و نا اعلی قاری و غیرهم در اعصار خود و یا از
 علماء و سخن دین متین و حامیان شرح مبین و بهترین مردم به سخن چون افتاب است پس امریکه
 این حضرات تحقیق امثال اینها از علماء کبار علی جملة الاعصار قرنا فخر نادر کتب مشهوره معتبره و محققین
 آن فرمایند و حسن آن از مضامین احادیث شریفه استنباط نمایند و اگر شاذ و نادر و خلاف آن گفته
 قولش در کتب مشهوره معتبره مرذوف فرمایند و در ثبوت آن از سواد اعظم چهار تیاب است اگر کوئی که اینها
 مجتهد مطلق نبوده اند و منصب اجتماع و استقلال ندانند گفتند گویم بخت بخیر که در جامعیت اصول و فروع و در
 مجتهدین و بلکه را خود تحقیق احکام دین متین داشتند اگر بالفرض قسسان جمعی یا خطرات عصر بعد عصر
 حسن این امر نباشد لا اقل حکم ضلالت بر مجوزین آن چگونه جائز خواهد بود قوله و بدین قیاس است
 از حدیث من شیخ الاسلام سنة حسنة الحديث که من بعضی اجنبی است نه بعضی ابرع و او جهالت او
 شرح حدیث از تحقیق تصریح فرموده اند که من بعضی مطلق قوج وانی بطریقه است که شامل است احیاء
 طریقه سابقه و ایجاد طریقه بشده را و مفهوم من منافی ابداع نیست علامه شامی در در المختار آورده قال
 العلماء هذه الاحادیث من قواعد الاسلام و هو ان کل من ابتدع شیئا من الشرائع علیها
 مثل من اقتدی به فی ذلک و کل من ابتدع شیئا من الخیر کان له مثل اجر کل من عمل
 یوم القيمة و قامه آخر جملة المرید و همچنان است در شرح صحیح مسلم از امام نووی بحج البحار و غیره
 طرفه آنکه اینجا از بودن من بعضی او جهالت دارد و خود در ساله قول الحق نام می نگارد در حدیث شریف
 من سن سنة حسنة فله و زهاده و من عمل بها یعنی هر که طریقه را ایجاد کند بر وی گناه است اگر
 قوله استلان تعال بلا و چه عرب چه مجرم مضایقا و ناصواب است آخر قول بسیاری از علماء و علماء
 را سخن تصریح فرموده اند که البته تعال و اعتیاد سلیم در بلاد خود یا اگر چه بعد عصر صدر اول باشد و در سخن
 و احتیاج بلکه به حدیث شریف و حکم اهل سنت است در حدیث العلام مرذوفه و نادره و نادره
 فیما لم یکنه و صار معتادا بعد عمرهم حسن آن که بدعت علم خود را از علماء و نادره و نادره

انوار بعد فرموده و اینقدر اگر چه بدعت است و از صواب و تابعین نقل نکرده اند ولیکن هر چه بدعت
 بود پیش از آنکه بسیار است بدعت نیکو باشد پس بدعتی که مذموم است آن بود
 که مخالف سنتی بود و اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن در شرح محمود و هر قومی را عادی است و بایشان
 مخالفت در اخلاق ایشان بدعتی بود و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود خالفوا الناس باخلاص
 و چون این مردم باین موافقت شاد شوند موافقت ایشان سنت بود و اما آن صاحب مال که بخواند
 خیاره و غیره یا حجیت نبودن تعامل خاص و شرط بودن اتفاق جمیع بیان نموده و باز حکم آنرا محال قرار
 داده قطع نظر از آنکه این در جمعی اولاً به تقدیر تسلیم این حجیت تعامل انکار ساغنی است و ثانیاً علماء
 مذکورین که اعتبار اتفاق و نبودنش از صدر اول شرط میکنند و او این است که تعاملی صلاحیت تقیید
 اطلاق داشته باشد همان است که از صدر اول بالاتفاق ستمارده شده باشد پس اگر در عصری بدعت
 باشد عرف خاص آن بدعتی که آن از شرح ثابت باشد مروج گردد البته این تعامل و عرف موجب تقیید
 اطلاق نمی تواند شد و اگر علی الاطلاق بی اعتباری عرف خاص و تعامل بعد صدر اول مراد داشته
 مخالف تحقیقات متشخص است علامه شامی در حاشیه در مختار و شرح قولی که از اشباه نقل نموده
 المدح من عدم اعتبار العرف الخاص لکلیه کثیر و با اعتبار و علیه فیفتی بجواز النزول
 عند الخطأ بمال آخر می نویسد قال فی المستصفی التعامل العام ای الشائع المستفیض
 و العرف المشترك لا یصح الرجوع الیه مع التردد و فی محل آخر منه و لا یصلح مقید الیه
 لما کان مشترکاً کما ینتعارضان یدعی و فی الاشباة عن البرازیه و کذا فی تفسیر
 الا جازة لودفع الی الکماله من لا یدعی بان ینسب به بالتک و مشایخ بلخ و خوارزم افتوا
 بجواز اجازة انما ینسب للعرف به افتی ابو علی النسخه ایضاً و الفتوی علی جواب الکتاب
 لانه منصوص علیه فیلزم ابطال النص فاذا ان عدم اعتبار به بمعنی انه اذا وجد
 النص بخلافه لا یصلح ناسخاً للنص و لا مقیداً و لا فکلاً معتبره و فی مواضع کثیره
 و افاد ما و ایضا ان العرف العام یصلح مقیداً لآخر قول بدعت کجا و حسن بدعت کجا
 قول بدان معنی که بدعتی که در وقت صدر اول و دیگران بدعت
 از تقدیر غیر بدعت است و این بدعت فرموده اند بدان معنی انقضای بدعت هیچ منافاتی ندارد

و بعضی که بدعت منافقانی بحسب داور بر سخنان جمهور آمده وین عموم را درین محل خصوصاً صدق ندارد
 قوله اما تعامل حرین الخ اقول قطع نظر از آنکه عرف سلیمین تعامل بلاد اسلام را آمده وین مصداق
 محققین عموم معتبر انگاشته اند تعامل حرین شریفین زار تا و بها صدق تعالی شرفاً خصوصاً موجب حسن
 و مندوبیت و مخالفت آنرا استلزام قبح و کراهت نگاشته اند و مراد از آن تعامل آن تحسان علماء و ائمه و
 طایفین و اعیان آن بلدین شریفین داشته اند در هدایه در بیان تراویح فرموده و المستحق الجلوس بین
 الترویجین مقدار الترویجه و کتابین الخامسة و الترویج لعادة اهل الحرمین الخ اما آنچه در
 رساله بعض عبارات تضمنه مبتلا بدون بعض ساکنین حرین بقلت علم و افتال سینه تحلیف و تحوفا
 پیش نموده کلام را بی فائده محض طول داده و چون آنکه از غیظ و غضب دل خود بدگوئی گسانیکه در کتب
 شرح شریف بکف لسان و غضب بصر از ذکر مساوی آنها امر فرموده اند و برای حسن ادب آنجا را
 نموده اند بمیدان بیان نمی نهند فائده دیگر نمی برد البته بی شک شنبه یکم در حرین طایفین مجرب
 شرعیه بعمل که در آن افعال اولیایقت اتباع ندارند اما این از آنجا که تعامل ائمه محققین حرین طایفین
 و علماء و تحنین آن بلدین مکرر قابل استناد نباشد و برای تفصیل و تکفیر آن مجربان شارح اعتقاد
 ظلمه رواج شرک و کفر و ضلالت در ایالاتی آن نکته مقدسه بر خلاف مضامین احادیث شریفه فرموده
 شود قوله پاره است از حدیثی که موقوف است بر این مسعود الی قوله در حکم موقوف نوشته
 هو لیس شجة علی الاصح الخ اقول اولاً که فقها و کرام و محدثین عظام حدیث مارآه المورون
 حسنا را مرفوعاً هم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت نموده اند و بدان جایجا در کتب مشهوره
 معتبره برای تحسان سخنان ائمه امت و تعامل حروفه صادت استدللال فرموده اند پس کام
 صاحب رساله با وجودیکه دعوی محکم خود دارد محض خیال فام است و پیچاسندی از مستندین
 و از کتب مشهوره نشان میدهم شاه ولی الله صاحب بلوی در بیانات گفته اند مشایخ و فقهایی
 که مناسبتی بهر دو جانب دارد و کالبرخ است که لا یجوز استنباط کرده اند قال النبی صلی الله
 علیه و سلم مارآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن و الا حسناً فی الموطا تعلیقاً لک
 دور بر جندی شرح مختصر و قایم فرموده فان العرف ایضاً حجة بالنظر فقد قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم مارآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن الخ و ثانیاً اگر بگویند

بودنش بر حضرت ابن مسعود را ایراد لیسین بجهت صحیح خواهد بود تا بسیاری از احتجاجات کبرای طائفتهم
 روی بطلان خواهد نمود و این از آنجا که احتجاج بموقوف برای خود صحیح و برای دیگران قبیحست قوله
 پس مراد از مومنین مجتهدین باشند که در صفت اسلام کامل اند و فاللطف الی الکمال الخ اقول
 اینقدر که مراد از جنس مومنین علماء و کما علیین اند نه عوام و جالین از مومنین درست و درست بی قال
 و قبل سنت اما تخصیص و حصر مجتهد و انهم به مجتهد متقل و انهم در قرون ثلثه و او قرن صحابه پس البته
 بحجت مخالفت استلال فقها و تحقیق و فراغت شرح محدثین معتدین نامقبول است و بهم فی نفسه
 فی دلیل بلا علی قاری علیه الرحمة در مرقاة فرموده و المراد بالمسلمین بید کتم و عمدتھم العلاء
 بالکتاب السنۃ الابعاد عن الکلام و الشبهة الخ و سند عبارت ملفوظ سراج الهدایت تقدیر
 صحت نقل هم مفید عایش نیست بلکه او است که در آن عبارت بهین قدر مرقوم از لفظ مومنان
 در لفظ حدیث خلفاء را شدید فی ائمة مذنبین مراد اند نه عوام انتہی پس اگر جماعت ائمة دیر اثبات
 شرف ایام و ولادت با سعادت دستجاب ادا می شکر آن نعمت با انواع عبادت نمی فرمود و صاحب
 رساله صرف بودن این امر از تحسنات عوام ثابت می نمود صاحب رساله را گنجایش فکر آن بود حال آنکه
 اکابر ائمة دین از علل تحقیق بذمیب فقه الامست و محققان شرع مبیین را چنین دین چنین که در علوم
 دینیہ حدیث و اصول و فقه و لواحق آنها بخوبی عظیم داشته اند و عامه لاحقین و تمام این طائفتہ
 ہم سلسلہ تلمذ و استاد و بنیات با تحضرات دارند این عمل را از تحسنات پنداشته اند قوله را اندیشد
 کہ الف لام بی ایستغراق حقیقہ باشد یعنی هر چیزیکہ نزدیک جمیع مسلمانان خوبست نزد خداوند
 نیز خوبست الی آخره اقول بر تقدیر الف لام استغراق اثبات اجماع و اتفاق مردم قاطبہ بر
 استحسان چه ضرورت چه بودن الف لام استغراق مفید مفاد کل افرادی مذہب منصورست تحقیق
 این امر از کتب مشہورہ عربیت و اصول منطوق مثل مطول و اسلم و شروح آن و غیره ملاحظہ است
 من شاء فلیراجع الیہا پس بر تقدیر استغراق بموجبت قیق این را باب تحقیق این معنی خواهد شد کہ
 پسندیده هر مومنین پسندیده و در دگر است حال صاحب رساله فرماید کہ تقدیر استغراق صاحب رساله
 چه مفید کار است قوله فواحد شرعی و دلالی مذہب حنفی کہ مفید ضلالت این عمل اندانیکہ فصل
 بالاول سیرت پیوستہ اند الی آخره اقول بر تقدیر الف لام استغراق ملاحظہ فرمایید

گردانیده و بدو بطلان همه تطویراتش چه در زرع و کشت و رونه و از الفاظ اجمال ایهام مطلب توان بشود و
 آورده و عبارات خارج از مقام محض بیکار و بی سود اما نقد مانیکه از طرف خود افزود همه مخدوش و مردود
 و با اینهمه بشرط صحت قیاسات و استنباط از قواعد همه منقود که از جواب فصل اول اینهمه آشکار و عاده
 آن در مقام مضمحل و تحویل و تکرار قوله پیش شما برای استحسان جواز این عمل کدام دلیل است **الحاق اول**
 لودخضا که دلیلی دیگر نزد علمای محققین ناست و مستند صاحب رساله برای جواز این عمل مبنی بر دو چیز
 یک دلیل که دلیلی بر حرمت آن قائم نیست برای جواز کفایت می نمود و کاش بدعیان ضلالت و حماقت
 این عمل قدری انصاف سازند و سر در گریبان اندازند که محتاج دلیل چیست و معنی دلیل چیست و لولسنا
 که قواعد آورده و نشان نام باشند پس این تنباطی و قیاسی و اجتهدی پیش نیست و در نگاه علمای محققین
 اثبتین جواز این عمل این لیاقت نزد صاحب رساله نیست پس متعلین کجای بر تبه و اصل اند با جمله
 لغویت بیان پریشان صاحب رساله ظاهر و عیان است قوله از انکار یکا که مستحسن چند البعض
 باشد نه جمیع هرگز انکار جمیع سخنان فقها لازم نمی آید معلوم نیست که منشأ انشراح این استلزام است
 الی آخره **اقول** منشأ استلزام اینکه امور یکسان و لایزال بطویل لا طائل یشی نمی آید و آثار قواعد شرعی
 می پندارند در جمیع سخنان اجزای آن اجلی است مثلاً همین صاحب رساله که ترک آنحضرت صلی الله
 تعالی علیه آله و سلم را دلیل ثبوت ضلالت و لزوم ممانعت انگاشته و زیادت بر قدر سنون با موجب
 تجویز نسخ کتاب و سنت پنداشته اگر این دلیل مستلزم ضلالت این عمل است البته ضلالت جمیع سخنان
 فقها و کرام از آن لازم است بلکه کبری طائفه اسماعیلیه التزام آنست که همین جهت امور منقوله از
 صحابه کرام و سخنان ائمه عظام را داخل بدعت ضلالت مصطلحه می شمارند و قیاس این انکار بر انکار صحابه
 که از قسم انکار مجتهدین فیما بینهم است نه توان نمود که اول برای طرفین در هر دو جانب لایزال شرعیه موجود
 و ثانیا حکم تفصیل و تکفیر یک تفصیق و تحقیق هم در آنجا مفقود و برخلاف انکار و بایه که فیه تبه و تبانی است
 رسانیده اند و امور می که تا پسوند که است آنهم بدلائل قویه ثابت با اتفاق محققین نیست با وجود
 اختلاف هم پیرشک و مستلزم خروج از اصل ایمان و خلل آن گردانیده اند قوله در انکار استحسان علمای مشائخ
 هرگز رفع امان از شرعیات نیست **الحاق اول** در مقام همینقدر نیست که بر نقدیر صحت بیان رساله
 ضلالت و فسق اکابر سلسله صاحب رساله که در سند کتب شرعی حدیث و تفسیر و فقه داخل اند ظاهر

و انكار است پس بر روایات فساق ضالین نگاه داشت اعطاء و اعتناء است و این امر بقی از مردم معلوم
 و فقیه علماء و دیگران همین استخوان صاحب ساله و احکام بر سرش را از علماء و متاخرین بلوث باین تهمت
 می همانند بلکه بر تقدیر صحت مذمتش در عدالت صدر اول بهم که بسیاری از امور زائد بر قدر معلوم
 و مانع را با وجود ترک آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اقرار عدم سنیت و اطلاق محدث و بدعت داخل
 مستحق و منتهیات ساخته اند غلطی عظیم می اندازد قوله من مات بعد علی ما یستند الی قوله البیاض
 تبیین دشمنی است الی قوله و همچنین هر چه از کشف الهام معلوم شود ضرورت نیست که صحیح باشد
 الی آخره اقول ذکر الهام منام صلی و اکرام و اولیاء عظام برای ستینا نیست نه بطور حجت قطعی
 و هر چند ضرورت نیست که هر چه از کشف و الهام و انقعات و منام صلی و اکرام و اولیاء عظام معلوم
 علی الاطلاق حجت باشد اما بموجب قول مستندین صاحب ساله و مستندین مسندی مثل نجاشی
 مخالفت بحکم حضرت شارح نداشته باشد قبول باید کرد قاضی خناری و سیف المسلول در بیان
 الهام فرموده که آنچه بدان بدست آید آنرا بر میزان شرح باید سنجید پس اگر شرح آنرا قبول کند آنرا حق
 اید و نیست و قبول باید کرد و آنچه شرح آنرا خطا و باطل باید نیست و رد باید کرد و آنچه
 شرح از آن ساکت باشد آنرا نیز قبول باید کرد و قسطلانی در مواهب آورده و کذلك یقال فی کلامه
 علیه السلام فی النوم انه یعرض علی سنته فما وافقها فهو حق و ما خالفها فافخل
 فی سمع الرای الامم و یتقیام و آیات چند از مستندین صاحب ساله آورده و ضرورت تا واضح گردد
 که او شان بهم ذکر منامات نموده اند و احتیاج و عمل بدان بهم فرموده اند شاه ولی الله دلیلی در
 قره العینین فی تفضیل الشیخین آورده و فتح چلم اشاره فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مقام
 منام که استغفار از عمر طلب کند از حدیث مابله الدارقانی صاحب الناس قحط فی من عمر فناء جبل
 الی قبل البی صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله استسق لامتک فانه قد هلك و قال
 فاتاه رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المنام فقال ایته عمر فمعه ان یستسق للناس فافهم
 سیتقون قال علی الکیس الکیس فان الرجل عمر فاحبره قال فبکی عمر و قال یا ربنا آو الا
 ما یحیرت عنه و راه ابو عمرو و الا استیعاب انھی نیز شاه صاحب موصوف در انبیا فرموده
 اخبر بن سبیل الموالدانه اراد فی ابتداء طلبه ان یلترود و ام الصیام یشری و ذی ذلک

لاختلاف العلماء فيه فوجه الى النبي صلى الله عليه وسلم فراه في النوم كانه اعطاه غيظا
قال فقال ابوبكر الهدايا مشترك فقد منه اليه فاحذ منه كسره ثم قال عمر ثم الهدايا مشتركة
فقد منه فاحذ منه كسره ثم قال علي الهدايا مشترك فقد منه اليه فاحذ منه كسره ثم قال
عثمان الهدايا مشترك فقلت ان قسمتم الرغيف فاني شئ ببقى لهذا الفقير فامساكوا في كره
ونيزوران ست سالتهم صلى الله عليه وسلم سوا الارواحنا عن ستر فضيل الشيخين علي عليه
رضي الله تعالي عنهما مع انه اشرقت نسبوا قضاهم حكما وشجعهم جنانا والصوفية عن اخرهم
ينسبون اليه ففاض علي قلبي منه صلى الله عليه وسلم ان له صلى الله عليه وسلم
وجهين وجه ظاهر ووجه باطن فالوجه الظاهر ان قامه العدل في الناس وان شاهدهم
الظاهر الشريعة وهما بمنزلة الجوارح له فذلك والوجه الباطن ان مراتب الغناء البقاء
وعلمه المروية كلها اما تتبع من الوجه الظاهر الجوارح والاشكال اين حكايات ودرتايفات شاملا
بیش از پیش است بخوف تطويل بهمين قدر اكتفاي ودر بالا اثر از بهمينکه طحاوي که مستند طحاوي است
نوشته ورد في بعض الآثار الفقهية عن قصص الاطراف يوم الاربعاء فانه يورث البرص وعن
ابن الحجاج صاحب المنخل انه هم بقصص ظفارة يوم الاربعاء فذكر ذلك فترك ثم رأى
ان قصص الاظفار سنة حاضرة ولم يصح عند الفقه فقصرها فحتمه امي صاحب البرص فوالله الذي
صلى الله عليه وسلم في النوم فقال لم تسمع نبهي عن ذلك فقال يا رسول الله لم يصح عند
ذلك فقال يكفيك ان تسمع ثم سمع صلى الله عليه وسلم يدنيه فقال البرص قال ابن الحجاج
فقد دلت مع الله توبة ان لا اخالف ما سمعت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ابدا
قوله مراد از حبه که ما مور بهست عقلی الی قوله آنکه مولوديان را در نما محبت با جناب سالت و این عمل
انگار مودت قرار داده اند کذب صریح و بهتان عظیم است **الحاقول** قطع نظر از حال با کمال ایمان
کسانیکه از لاف حقین مجوز این عمل و فاعل آن بوده اند مثل شیخ عبد الرحیم دهلوی شیخ عبد الحکیم شیخ
عبد الله باب شیخ ابن حجر مکی که صاحب بیسالة در همین جواب باو شان مستند نموده و دیگر علماء اعلام
و اولیاء کرام بودن ایشان از میان درگاه جناب محبوب رب العالمین و محبوبان بارگاه حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و سلم مثل آفتاب نمرود در تمام عالم جلوه افروز صفت و طاعت و عبادت

محبوب الفت تحقیق به بنسبانبان مطلوب در ذوات بابرکات اینحضرات بوجه اکمل موجود بوده است
پس اگر کسی موعودیان محبان محبوبان بارگاه نبوی و شهنشاه سلطنت قرار دهد و یادشان اینحضرات کلمه شنیده گردد
ضلالت پشوره در معرض بیان نهد و مصداق او لکنک هم مشال بریده گرداند و اظهار صدق محبت
و اعلان خلوص مودت را سطوت تشویلات ابلیس گوید و عیوب اینحضرات خواه مخواه جوید و در شان
هر چه گفته یک کمتر اما بخدا می منتقم خواهد شد بهتر قول که بدعت را محبت دانستن و بدین آن نفوذ نمودن
بدان باشد که خون جگر حسین را دم الاخوین نامند الی آخره اقول اولاً احسان امور خیری که در مذهب است
شریعت مندرج اند و مزاحم و مخالف سنت نیستند با وجود اطلاق بدعت و محدث از عهد صحابه کرام
تا استاد صاحب ساله در احوال علماء اعلام ثابت و واضح است بلکه عدم انکار از حسن بدعت است
با اتفاق جلی فرق اسلامی از نقل صاحب تنبیه السفیه لایح است پس بدعت اطلاق حسن بر عمل مولد
بلکه در حکم بیغویت پرورستن و وجود محبت را بدعت تلفظ لفظ بدعت حسنه خارج از دائره امکان
ساختن صد با الله است را ازیندم تا صدر اول از زمره بغضان و بغضان در گاه نبوی قرار دادن
و در تشریح و افضل کشاوت است و ثانیاً قطع نظر از همه این و آن بر تقدیر صحت مذهب یا نبیه اسماعیلیه
حضرت امیرالمومنین سیدنا حسن رضی الله تعالی عنه و امام المسلمین حضرت سیدنا حسین رضی الله تعالی عنه
یکی از نعمت ضلالت نجات خواهند یافت که صاحب ساله باظهار غایت در محبت بی ضرورت و حاجت
این کلمه شنیعه الی ادبی بر زبان آورده این تار و پود ابلهانه بر بافت باید دید که با وجودیکه آنحضرت صلی الله
علیه و سلم در بیعت طواف بیت الله شریف که عبادت مخصوصه مثل صلوة است بر استلام رکن یثربی و
رکن اسود اقتصار فرموده اند و استلام رکن عراقی و شامی ترک نموده اند معتمدان تحقیق در شروح صحاح
احادیث مثل معنی شرح صحیح بخاری و غیره و ادیت می فرمایند که مذهب حضرت امام حسن و امام حسین رضی الله تعالی
عنهما و سلام الله علی هدیه ها و علیها آفتاب است چون استلام رکن عراقی و شامی بوده است حالاً در خرافات
صاحب ساله که بنام دلائل و قواعد بار بار بر زبان می آورد باید اندیشید که اکثر بھان و دلائل درین مقام جاری
نمودن گردید و از تصور احکام ضلالت التیام طائفه لیام که در هر مقام بر تحسنت الله عظام از ان با هم لازم
میگردانند بر ایمان خود باید از زید اما چون کار به جبال سفاهت شعاع است احراض از بیانش و شهادت چهار نفر از
توبه و توفیق قدری از خرافاتش در اینجا بیاوریدیم و در شش هزار کلمه اشاری نموده پس حسب خواهش می توان

گفت که باری تعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی و نهیست شروع نمود و دین کامل کرد
و نعمت خود بر عباد خود بر زبان رسول خود ختم کرد و پس برین تقدیر اگر اسلام برگزید اقی و مقامی از او بدین
یا عبادات و فوافل و بینه می بود البته حق تعالی از او شروع میفرمود و چون شارع از آن بحث نکند معلوم شد
که احداث آن زیادتر نفس است و زیاده بر نفس نسخ است الی آخر از اخراجات و نیز می توان گفت که این فعلی
حضرت شارع با توفیق است لا قولاً و لا فعلاً و کفی بهذا منعماً و نیز می توان گفت که اتباع همچنانکه در
عقل باید در ترک نیز شایسته علی گوئی نفس نفس باشد اما فعلش از آن سرور با توفیق نباشد ترک آن در حق
عین اتباع است و فعل آن موجود است اخذ خدا و نیز می توان گفت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
ترک فرمودند و فعل نیافر و نه پس در اینجا چند احتمال است یا گفته معطله یا این کنید آن در زمان نبوت
اقرار آن موجود نبود یا محبت کعبه شریفه علی وجه الکمال نبود یا علم بشر و حیت آن حاصل نبود یا صلاح
باین عبادات نبود یا مانع یافته شد یا در امتیان آن تقاعد یافت یا مکرده و نامشروع پیدا شدند
الی آخر از اخراجات باجماله اینچنین دلایلی که اساساً علییه حکم ضلالت بر آنکه دین لازم میکنند از ایشان
که درین ماده هم بحث عمل بر سر و ک آنحضرت و زیادت بر سنت در بیست کذائیه طواف ارام
تحت ضلالت و تجویز نسخ شریعت آنحضرت بر ریحائین رسول الطلین صلی الله علیه و آله و سلم
و سلم نموده خون بر دوسر داران جوانان اهل جنان مادم الا خوین نامند قوله در جایی دیگر از همین
کتاب یعنی اخبار الاخیار در حالات شیخ احمد مجذبی شیبانی نوشته که کوزهای نواز شربت پر کردی و بر
نمادی و بر در خانه سادات رفیق و میثاق فقیهان ایشان را خورانیدی اگر شخصی را با سید و روح
و خصوصت شرعی بودی منت و شفاعت چنان کردی که سخن بالا آمدی و گفتی با سادات سخن
شریعت نباید کرد با ایشان سخن بدوت باید کرد انتهی اقول حال دیانت آنحضرت دیدنی است
که چهار تن از کتابی ذکر میکنند و برای تخطیط حوام آنچه مخالف هوا خود می باشد از اول در میان و آخر
تخریصه نمیکند عبارت محدث دهلوی از حال شیخ احمد شیبانی نقل نموده و در آخر آن انتهی بهم نوشته
حال آنکه عبارتش چنین است و می بنایت محبت فائز آن نبوت علیه التحیت موصوف بود بر طبقه غیر
گویند که در عرشه عاشورا و در آن روز اول از اول جمعه بود و بار ششم بود و ششم در کربلا
این ایام جز بر خاک نغشتی و در مقابل سادات کعبه شیبانی و هم روزی از آنکاران بر آن حضرت

خاتم رسالت صلی الله علیه وسلم و بارواح فاندان مطهر قوسیع طعام میکرد و چون روز عاشورا شد
 کوزهای نذاری شربت پر کردی و بر سر خود نهامی و بعد خانه سادات رفتی و بیتجان فقیران
 ایشان را بخوانید و در آن ایام چندان گریستی که گویا آن واقعه در حضور او شده است و چون آواز ناله
 و فریاد نساء و دختران که در ایام عاشورا متعارف این دیار است بگوش او رسید و حالت کردی و خون
 از چشم بابه پی احواس صحابه و سایر مشایخ رضوان الله علیهم اجمعین با آنجا ایشان سیده بود و اما لکن
 ترک نمادی و سوره را بسیار دوست داشتی و طالب آن بودی و قصه قواحد نگردی و مجلس نیز نگردی
 و در عموم احوال جامه پسندیدم که بغایت سفید نباشد پوشید و آنوقت کلاه فقط بر سر او بود
 و جز در وقت نماز دستار بر سر کمتر نهادی از جهت غلبه حرارت آفتابی گویند که یک دستار بزرگ اعلی
 فیک پیراهن نفیس نهاده استی و برای نماز جمعه و احیاء پوشیدی و اگر یکی از انبیا دنیا آمدی نیز پوشید
 و شیردار در مجلس نشستی و ما قال الله و قال الرسول بهیبت و عظمت تمام گفتی چنانچه زهره ملوک آب شدی
 و میریدان خود فرمودی که اهل دین را بابل دنیا خوار نباید نمود که اینها مردم ظاهر بینند و فقیران را در
 مجانبین که در آن دیار بودند بسیار دوست داشتی و در راهی که سوار سیرت چون مجاذیب بدیدی
 فرو آمدی و دست بسته ایستادی هر چه ایشان فرمودندی آن کردی اگر کسی پیش او ذکر غایبی کردی
 با سخن لایعنی کردی گفتی بابو خاموش باش و اگر کسی نام او بتعظیم گرفتی چنانچه رسم میدان باشد چشم
 پر آب کردی و گفتی احمد بن موسی دنیا کار و همچنین نقلت که خواج حسین با قدس سره نیز خوش نیامدی
 کسی تعظیم او کردی و گفتی بلا حسین را ننگ و رنگ کینه کسی را گویند که کمترین کسان باشد رحمت الله علیهم
 کسی پیش او آمده گفتی که من حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در خواب دیده ام باو شب نشستی
 و تمام قصه و یار ایشان و دست و پای او را بر او سیدی و اما آن و استین او را بر او خود فرمودی
 بر اینی که آن شخص میگفت که در فلان جا دیده ام آنجا رفتی و بوسه دادی و گرد آن جا را بر سر
 موسی خود مالیده و اگر سنگ موسی آن سنگ استی و آن آب بخوردی بر تن بر جام چون گلاب
 باشد و اگر شخص با او بیگانه بودی خصوصت شرعی بودی همیشه شفاعت چنان کردی که سخن میداد
 اند و گفتی که با سادات سخن شریعت نباید کرد با ایشان سخن بدست باید زد و الی آخره حالا از حد
 استفسار دوام دارد و در میان آنجا که از حد استفسار می شود و از حد استفسار می شود

و تحریف چشم پوشیدن و اخل خیانت است یا نه دیگر آنکه قطع نظر از آنکه در اخبار الاخبار سابقا و متعین است
 ذکر نموده است صاحب ساله خود او معاصر است و خود میل و مشایخ معتبرین است نموده است برین تقدیر
 تشکیکات و تقریضات او در حق مجوزین حالین بول همه بر ناپوشند که حال مستندین و معتبرین این
 چنان است فافهم و لا تشکلم **قول** نفس قیام برای تعظیم مطابق بیان شرعی علی الاطلاق کرده است
اقول این ادعای است مخالف تحقیق آنچه محققین و تصریح جمود علماء دین اگر تحقیقات آنحضرت را در اینجا
 بالاستیعاب قصد نموده آید کتابی ضخیم گردد و لکن نظر بر مختصار چیزی از علماء مشهورین معتبرین صاحب ساله
 و امثالش ذکر میکنم در مختار گفته و فی الوهبانیه یجوز بل یندب القیام تعظیما للقاء م کل یوم القیام
 و لو للقادی بدین یک العالم اجماع شامی در حاشیه نوشته ای لکان من یسقط التعظیم و قال فی الغنیة
 قیام الجالس فی المسجد من دخل علیه تعظیما و قیام قاری القرآن لمن یجعی تعظیما لیکره اذا
 کان من یسقط التعظیم و فی شکل الاثار القیام لغیره لیس بمکروه و بعینه اما مکروه محبة
 القیام لمن قام له الخ و شرح سنیه گفته لیکره قیام القاری للقاء م تعظیما اذا کان مستحقا ^{للتعظیم}
 و همچنان است در قاضیخان و عالمگیری و غیره و در لغات بعد ذکر اقوال گفته و ایضا ان احترام اهل الفضل
 من اهل العلوم و الصلاح و الشرف بالقیام جائز الخ و اگر برین تمسلی نیاید تا به بیند که قطب سما عیلیه
 در ظاهر حق نوشته وقت تلاوت کی تعظیم میکنی نکر می گویم عالم با عمل او را ستاد و الدین کی بی قیام
 و تعظیم جائز می آید **قول** فقال لا تقوموا کما یقوموا الا عا جرم الخ **اقول** اولاً باب تحقیق و بیان
 احادیث شریفه تطبیق فرموده و تصریح نموده اند که ازین احادیث نبی عام علی الاطلاق از قیام اگر
 ثابت نمی تواند شد و اگر صاحب ساله را بران اعتماد نیاید تا به بیند که شاه ولی اسد دهاوی چیست
 بالغه بعد ذکر و روا حدیث مختلفه نوشته و عندک اختلاف فیها فی الحقیقة فان المعانی
 التي یدور علیها الامور الفیه مختلفة فان العجمکان من امهر ان یقوموا الخدم بدین
 سادتهم و هو من افعالهم فی التعظیم حتی کاد یقتاتر الشراک فهذا اعناءه و الی هذا
 وقعت الاشارة فی قوله علیه الصلوة و السلام کما یقوموا الا عا جرم الخ و ثانیاً عامه طائفه
 که تسبیح و تسبیح اینه فی باب ادنی کلام کسی معتبر نمی داند پس احتیاج باین تسبیح مانده و صحیح می شمارند
 بر حاشیه نسخه سفین احمد و مطبوعه و ولی که با تمام کبر و اسما عیلیه مطبوع گردیده است از قاضی

آورده قال الطبرانی هذا الحديث ضعيف مضطرب للسند فيه مروي عن
 انس لم يكن ينفصل حب اليهم من رسول الله صلى الله عليه وسلم كانوا اذا راوه لم يقو
 لما يعلمون مكرها ههنا **الحاقول** اصله که درین وایت انبی قیام مقید بوقت رویت نیست
 ادعاء اطلاق نیست و در این قضیه محله نیست و محله در قوت جزئیة پس از عادت کلیت و عموم از آن
 کی ثابت خواهد بود و از بهیست که حجة الاسلام متن صاحب ساله گفته بل کان الصحابة
 لا يقومون رسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض الاحوال كما رواه انس وضو لک ان
 لم يثبت فيه هي عام فلا نرى به باسافي البلاد التي جرت به العادة فيها باكرام
 الداخل بالقيام الى اخره اما لفظ كراست پس در لغات گفته و ما جاء في حديث انس من
 كراسته صلى الله عليه وسلم قيام الصلاة له فانما هي من جهة الاحتاد الموجب لرفع
 التكليف للنهي عنه الى اخره **قول** من گفتیم که احادیث جواز قیام خود ثابت نیست **الحاقول**
 سیکه مطالعه کتب ائمه دین نموده است کذب این قول بروی ظاهرش پس بوده است در اینجا حدیث
 چند باید شنید قاضی حیاض علیه الرحمة در شفا آورده و عن عمرو بن السائب ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم كان جالسا يوم ما فاقبل بوه من الرضاعة فوضع له بعض ثوبه
 فقعده عليه ثم قبلت امه فوضع لها ثوبه من جانبها الاخر فجلست عليه ثم قبل
 اخوه من الرضاعة فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجلسه بين يديه
 الحديث علامه خفاجی در شرح گفته و فيه دليل على انه يجوز القيام تعظيما من يسبقه
 خلافا لمن قال انه مكروه **الحاقول** نیز علامه خفاجی در شرح شفا فرموده و كان صلى الله عليه
 وسلم يكرم من يدخل عليه بالقيام و يلاطفه **الحاقول** امام نووی در اذکار بعد بیان استحباب
 قیام برای اکرام نوشته و علی هذا الذي حذرنا ه استمر السلف و الخلف و قد جمعوا في ذلك
 جزءا و ذكرت فيه الاحاديث و الآثار و اقوال السلف فاعلم الدالة على ما ذكرته **الحاقول**
 حالا میگویم که ائمه محققین مستدین صاحب ساله تصریح فرموده اند که احادیث در رتبه صریح
 قیام ثابت و صحیح نیست و در لغات فرموده قال الشيخ عی الدین النووی القيام للقادم من
 اهل الفضل مستحب و قد جاءت فيه احاديث و لم يرد في النهي عنه شيء صحيح الى اخره **قول**

در عهد حیات و حضور آن علیه السلام از اصحاب قیام بر این تعظیم ثابت نیست **الحاق اول** این او را
 صحیح نیست اینک محققین قیام در عهد حیات و حضور آن سرور علیه السلام ثابت فرموده اند و علامه
 خجندی در شرح شفا فرموده اما القیام للعلماء والصلی فیستحب وکان النبی صلی الله علیه
 وسلم اذا جاء قام له الصحابة الخ وحق همین است که قیام در عهد و زمان نبوت اقتران بود و اما
 تکلف و اعتیاد بدان مروج نبود و در لغات گفته و الحق ان القیام عند الدخول کما فی بعضی من
 صلی الله علیه وسلم و الکراهة اما کانت للتکلف لم یکن معنادا الى آخره **ثانی** که تعظیم شیئی
 مشاهده او و یوانگی تحت است **الحاق اول** ایله وین تصریح فرموده اند که تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 وقت حکایت ذکر شریف نماند تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم است در حالت حضور پر نور پس آن
 ابطال تعظیم جناب رسول کریم صلی الله علیه وسلم مشاهده را شرط تعظیم قرار داد و تعظیم بی مشاهده را
 دیوانگی تحت نام نهادن یا کما محض است امام ابو الفضل قاضی حیاض علیه الرحمه در شفا فرمود و اعلم
 ان حرمة صلی الله علیه وسلم بعد موتة و توقیر و تعظیمه لازم فی کمال حال حیاته
 و ذلک عند ذکره و ذکر حدیثه الی آخره و نیز در شفا فرموده قال مطرف بن یحیی ان ابا ابراهیم
 ما کان یخرج من المسجد فیسألهم لکم یقول لکم الشیخ زید و ان الحدیث او المسائل فان قالوا
 المسائل خرج علیهم بسرعة و ان قال الحدیث دخل مغتسل فاعتسل و تغلب لبس ثیابا
 جدا و لبس ساجده و تقوم و وضع علی راسه رجاء و تلقی به منومة فخرج للناس و یجلس
 علیها و علیه الخشوع و لا یرال ینشی بالعود حتی یفرغ من حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم
 الی آخره علامه خجندی در شرح فرموده فجعل مجلس حدیثه مجلسه حیا الی آخره و نیز در شفا آورده
 و لما کثر علی ما ذلک الناس قبل و جعلت مستقليا یسألهم فقال قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا
 لا ترفعوا اصواتکم الا کم اذ حرمتموه میتا سواء الخ علامه خجندی در شرح فرموده فقاس منع
 دفع الصوت فی مجلس قراءة الحدیث علی منعه فی مجلسه حال حیاته الخ و نیز در شفا آورده
 قال ابوابراهیم القحطی و اجبت علی کل مومن متی ذکره صلی الله علیه وسلم و لو اذکر عند ان
 و یخشع و یسکن من حرکته و یأخذ فی هیبة اجماله لما کان یاخذ به نفسه لو کان بین یسأل
 صلی الله علیه وسلم الخ علامه خجندی در شرح گفته فیخرج ذلک و یلاحظه و یقتله فکانه عند الخ

بالجمله تعظیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بخیرال تصور ماضی خود در حضور وقت حکایت ذکر شریف
 در مجلس عینی مشاهده دیوانگی گفتن و مشاهده راننده را تعظیم گردانیدن ضلالت است **قول** از خصم
 حضرت رسول جناب رسول است **قول** اظهار محبت نمودن بود **اقول** او خای جویم تخصیص نقل
 از ایامه دین و لی اقامت دلیل قابل ذکر نیست و مراد نبودن اجلال در قیام جناب سید محمل کلام است در
 مظاہر حق بذیل این قیام آورده اورا همین پرتاویل کرنی که ده قیام محبت و اقبال کاتمانه قیام تعظیم
 و اجلال به عالی بعد سی ندین اورا طبعی بهیجی السی نقل کیا ہی که اجماع کیا ہی جمهور علما فی سائمه
 اس حدیث کی او بر اکرام اهل فضل کی یعنی عمار و صلی کی اور امام محمد بن ابی الدین نووی گھا کہ یہ قیام اهل فضل
 یعنی پنج وقتہ آن کی مستحب ہی اور حدیثین اس باب میں وارد ہوئی ہیں اور پچہنی سکی کی صریح کچھ
 نہیں ہوا **قول** مقصود آنحضرت اعانت سعد بود در نزول حار برب مجروح بودن **اقول** اگر چه
 بعض علما حل حدیث برین احتمال بعد نموده اند اما مخالف جمایہ محققین و مخالف ظاہر احادیث است کہ
 برین تقدیر حکم بیک و کس کفایت نیفرمود کہ انزل سعدا حالانکہ خطاب عام بلفظ جمع فرمودند **قول**
 سید کہ ایچہ بنیاست کہ اجلہ محققین فقہاء و محدثین احتجاج باین حدیث برای استنباط مشرعیت قیام
 اکرام برای اهل فضل فرمودند مانند امام نووی امام بخاری و امام مسلم و غیر ہم پس نزاع یک و کس علی
 و ران قابل التفات نیست علامہ خفاجی در شرح شفا فرمودہ و حل حدیث سعد علی الله کان و فیضا
 و غلام را کہ اخار ہم صلی الله علیه و سلم بالقیام یعینوہ فی النزول عن دابته خلافا لظاہر
 الی آخرہ در حاشیہ صحیح بخاری یا ہتمام مولوی احمد علی در وہلی مطبوع شدہ بذیل حدیث مذکور آورده فیہ
 استنباط القیام للسادات کہ فی الکبرمان قال فی الجمع اجتہدہ المجاہدہ اکرام اهل الفضل
 بالقیام اذا اقبلوا و اما القیام المفعی عنہ فاما ہو فممن یقومون علیہ و هو جائس طول جلوسہ
 و فی غنیمتہ الی و در حاشیہ نسخہ شریف ابو داؤد کہ یا ہتمام مولوی نورش علی اسماعیلی مطبوع شدہ از
 فتح النور و آورده خواہر قموالی سید کہ اجتہدہ المصنف و البخاری و مشرعیت القیام
 قال سلبا اعلم فی قیام الرجل للرجل حدیثا صحیح من ہذا و نازعہ فیہ طائفہ من اهل الحق
 الی آخرہ **قول** طرفہ است جماعتی از مجوزین عمل مولد منع قائل اند **قول** این مقابلہ مانہ جنگی است کہ فی الله
 المؤمنین القتال **اقول** این چہ انا اسفہ است بہت کہ از غیظ و خشم غلبہ شیشان گردیدہ بار

بضلالت و تکفیر اکابر دین که مجوزین این عمل اند اشعار می نماید و از خداستحالی خوفش نکند و قطع نظر
 از آن میگویم که منع قیام از نایم و علم و شهورین به نقل صحیح با ثبات برسانیده ناحی روی کاغذ
 سیاه گردانیده اما آنچه نوشته که در کتاب باران رحمت که ابن حجر کی در فتاوی و شیخ نورالدین
 در حاشیه مواسب بدعت و الاصل نوشته اند پس اول تصحیح نقل ضرورت و ثانیاً بر تقدیم صحت نقل
 از قول ابن حجر کی و شیخ نورالدین همچنان از قول صاحب سیرت شامی حکم ضلالت مجوزین آن کجا
 لازمست آیا نمی داند که آخره منور آید و این بلکه خود حضرات مذکورین بهم قائل تقسیم بدعت بوده اند
 و بسیاری از امور را با وجود اطلاق بدعت به صحابه کرام جائز و مستحسن فرموده اند و همچنان اطلاق لفظ
 لا اصل حسب قول علماء باایقان کی مستلزم ضلالت و خروج از اصل ایمانست پس تداول حدیث
 بان محض باطل و خواننده کفی الله بالموصلین القتال درین مقام از علمیه علم دین باطلست از هیچ
 که شیخ الاسلام برهان الدین جلبي در انسان العیون فی سیرة الاسبان المامون قول صاحب شریک
 تفسیر بدعت حسن مستحب فرموده اند تقسیم از اثبات نموده اند درین مقام برای تفهیم مرام مثالی دیگر
 از کلام علماء کرام باید شنید و جمیع البحار فرموده قد کتبت فی شان الصلوة علی النبی صلی الله
 علیه و سلم عند الطیب الشیخنا الشیخ علی المتقی قدس سره هل له اصل فکتب الجواب عن الشیخ
 ابن حجر و غیوه بما نصه مثل نفع الله به بما صورته جرت عادة الناس انهم اذا عطلوا
 اوریا حلی و غیرها و شوهه ان یصلوا علی النبی صلی الله علیه و سلم فعل ذلك اصل
 و ما حکمه فاجاب بقوله اما الصلوة عند ذلك و نحوه فلا اصل لها و مع ذلك
 فلا کراهة فیلذک عندنا المخلص **قوله** اگر نفس قیام را از بعض کتب ضعیف فقط ثابت
 خواهند کرد برین قیام خاص محبت از کجا خواهند آورد و الی آخره **اقول** ظاهر قوت و ضعف
 و اعتماد و بی اعتمادی کتب فقہ و حدیث و البته هو و نفس خود میدانند و در مستندات خود را کجا
 در کتب و بیو جائی در ضعیفه داخل کردن و بنای آن بر مواضعت و مخالفت غرض خود نهادن
 جائز نبود و هرگاه که در ماسبق از تحقیقین شروحیت و تدبیر این فوج اکرام ثابت گردیده پس برآ
 کجا آوردن آن بقصد اعلان تکریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم چه حاجت محبت دیگرست شیخ سلمانی
 کجا آنرا تکریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم را با امور جائز و نه نه گفته اگر چه شیخ

محققین گرامست خصوص قیام برای اگر ام داخل وقت قد و تم تسلیم هم کرده اند تا هم بر تحمیل و منع این کلام
 خاص حجت از کجا خواهند آورد **قول** فتم شما که عالم بر ظلمات خیر البشر فتویٰ ندهد الی قوله دشمنان
 دین همیشه با کتساب فزون و تحصیل علم کمال پیدا کرده الی قوله استیصال دین نمایند که کان فی العلم
 من دون التقی شرف لکان اشرف خلق الله ابلیس **الحاقول** این تطویل کلام درین مقام
 تبلیغ بیجا است و معالطه نازیباست که اهل علم دیندار و دنیا دار و اتقیا و اشرا را هر دو قسم با ناما حجت
 بسیار از مجوزین عمل مولد خصوصاً و تقسیمین معنی بدعت بسوی حسن و وسیع عموماً که معروف است
 و استند با توالت شان در کتب دینی مذکور و مسطور است بدون شان از علما و مجتهدین و ائمه شریع و مبطلان
 دین بر تنجی متصرف اتباع شریعت و معروض از دنیا و راغب آخرت ثابت است با اخبار متواتره
 و یقینی است که شمس فی الباهره و خود صاحب ساله و مقتدایان باحضرات استناد می آرند
 و در شیوخ دین خود می شمارند اگر حال اسماعیلیه بکشت احسان مجلس شریف و دیگر مستحقین ایشان
 ضلالت و بی دینی لازم کند و سلیک را بر طریق ایشان گراهی قرار دهند و آنحضرت را از دشمنان
 و مخالفان دین رسول که هم و معتقدان ابلیس و شیخ شمارند و سلسله دین خود را هم بر زمین و بوج صاحب ساله
 این الفاظ تشنج بر زبان آرند اگر درین سواد تیره پسند این حرکات شنیعه باطل وقت استخوان خود را
 اما برای و در محضر چه جواب از **قول** عقل باطل است می آرند که موخر از مقدم همیشه کمال می باشد **الحاق**
قول اگر او از این کلیت دعوی بدایت عقل باطل است و الا قطع نظر از آنکه مثبت بر امام است
 در خصوص این ماده صاف هم نیست که صاحب ساله و کافه اسماعیلیه ما شما که در کمال محضه
 و هزار هم از آنحضرات رسیده باشند چه چنانکه اکمل گردیده باشند **قول** نفیست تقدم زمانی
 ما است و ان ستم عدم اعتبار متأخرین سقوط ایشان از پاد و مستان نیست الی **قول** فیض
 از بار مدد فرماید دیگران هم بگفت: آنچه میگوید **الحاقول** ازین قول خود بیگانه و نبسته می نند
 بسیاری از دعای خود را میکنند اما مخالف از موافق و ضد را از نافع نمی شناسد چنانچه از سیرای
 مناقشات این اسماعیلی و سائر اسماعیلیه ظاهر است **قول** پس سعادت رندان ما آنست که در هر
 صفات عالم دیندارند یا بدقول و فعل او مشک نماید **الحاقول** پس نهایت شقاوت آنست که
 با وجود موجود بودن صفات آنکه حکما و دیندار در ائمه دین که مجوزین عمل مولد اند بر تحقیق است

ایشان اطلاق ضلالت و بیانی نموده اند باری چه سیکوید و حق شاه ولی الله و الهی جدا مجد و منتهی
 است بحد نقده او خود و سعاد و والد و مرشدشان شاه عبد الرحیم صاحب شیوخ سند دین شاه ولی الله علیه
 مثل صاحب حسن حصین حافظ سخاوی این حجر عسقلانی و جلال سیوطی و غیر هم این حضرات را موصوفه
 بصفات عالم دیندار میدانند از تصفین بصفات اهل دنیا و از اشتراک قولی که خاتمه دانسته است
 که نام سنی است **اخر قول** اگر سنی در اصطلاح جدید صاحب ساله همان گویند که کتب بسیار و احادیث
 اتباع سنت عقائد فاسده ایجاد ساخته و با تمیاع و موافقت اهل ایه و فاسده سابقه پر و اخته در
 ایام الهست از صاحب کلام و دیگر علمای اعلام در فروع احکام بی فوهم مرام حکم تحقیق و تحلیل و تحقیق
 تفسیق و تضلیل و تکفیر لازم نماید تا البته این ادعای گفته اسماء جلیه می شاید در نه فی الحقیقت این
 ادعا همان مثل است که اهل اعتزال خود را خالق افعال دانند اما معذرا خود را موصوفه و اهل توحید را
 ویراسته است بسبب اثبات صفات شرک لازم گویند اما کلماتیکه صاحب ساله متضمن فرموده و طعن یافته
 و مدح و ثنیت خود بار بار برای اظهار تجر خویش در میان می نهد بخیر از طول کلام خارج از مرام فائده
 نمی برد و جواب جمله خرافات از ما سبق آشکار پس حاجت اعادة و تکرار نیست **قولی** هر صاحب است
 که در علمیت تحریر جواب این کتاب شوند توقع است که این دو سه امر را پیش نهاد خاطر مبارک نمایند
 اول آنکه آنچه در اینجا ایراد یافته است موید است بنصوص کتب سنت و آثار اصحاب علم و اشخاص معتبره
 است پس در حقیقت تردید و تفتیش متوجه بحال این حضرات باشد نه بولف که ناقض و مبلغ است دلیل
اقول سبکه چشم بهیرش بخور انصاف کمال است نیک میدانند که صاحب ساله برای مفاظ و وسیله
 کذب مرتکب میزد و اندر چه در بیان مراد آیات و معانی احادیث که برخلاف خبر و مفسرین شایع محمد
 محققین جا بجا قدم انداخته و در بعضی مقامات گویا که به ترتیب پیروانته و همچنان در آثار اصحاب
 و علماء و مشایخ خرافات خود خلط نموده و مقدمات خطائی را به ظاهر آورده پس عوی اینکه آنچه
 یافته است موید است بنصوص کتب و ناقض است این ادعا که کذب باطل است **قولی** دوم آنکه
 برابر هر جهت و برهان این ساله احتجاج با قوال و روایات اهل حق نماید و مستاد بر چنین علماء و مشایخ
 فرماید **اخر قول** هر چند تجدید را قرار می نیست گاهی کسی را وقت توهم موافقت بدعوی می ستاند
 و وقتی دیگر نادانی نمی نیست بود ای خود را اهل ضلالت می نمایند فقیر را بی تکلیف الزام احتجاج

همان اهل حق استخوانین که مستقرین صاحب ساله اند التزم کرده ام و اگر یک و جاز دیگر علمای دین
آوردم آنهم بعد از آن است که در دیگر سائل این طائفه و کبرای شایسته نام و ذکر آنها دیدم و نیز مستند
بدان کتب کرده ام که وجود و اعتبار آنها در عامه مضار نزو علی و بدرجه کثرت و شتاهست نه از
رسائل مجبوره و غیر مجبوره مانند رساله صریح نورالیقین و باران رحمت و غیره با ماله افتخار صاحب ساله
که تا هنوز وجود آنها در اختیار است فضلا عن الشهرة و الاعتبار قوله چنان گفت که جواب
بعضی مقدمات رساله نویسد و ازین استخ و یک مطلب قطع نظر نمایند و الا این جواب ناقص شمرده شود
و قابل رد و طر باشد **اذا قول** اول این کلامی است عجب غایب از قانون عقل و ادب ثانی این
آرزوی صاحب ساله هم حق تعالی پرست بنده ضعیف بطور سانسید که از جمیع مستندالات
و اقوال صاحب ساله که تعلق بحث و مقام و مدار اصل امر بوده اند اجزیه شافیه داده بطلان همه
خرافات ظاهر گردانید **قوله** سیوم آنکه پیش از تحریر پاسخ تکی رساله را از بدایت تا نهایت لفظ بلفظ
مطالع فرمایند **اذا قول** برین ایامی صاحب ساله هم عمل نمود و بعد مطالعه شش تمامها از حضرت
رسد کریم دعا توفیق خیر طلب داشته و حمیت نفس و حمايت کسی در خیال نگذاشته لب به جواب کشود
و هر مطلبی مستند به تحقیقات الله وین نمودم اگر صاحب ساله نفسانیت و اعتساف بگذارد و در طلب
تحقیق حق و انصاف آید امید قوی است که بعد مطالعه جواب تفصیل مجوزین مولد و حاصلین آن باشد
و از خرافات خود توبه نماید **قوله** چهارم آنکه بهنگام مخاطبت و مناظره برب و شتم پیش نیایند بلکه سر
پاس و ادب حفظ مراتب مخاطب از دست نگذارند **اذا قول** اگر صاحب ساله را حفظ مرتب خود
محبوب بود و از راه شیهه که میارباب شرافت و کرامت چرا از دست داد و بچو اسافل و بر پی تحقیر و میل
اکابر و برین افتاد و در شتم و تمسیق و تفصیل چرا کشاد اگر غایب شنبه در کلام اکابر و برین مخاطرات
خطابه بود و چو بطور طلبه حق از اساتذه خویش و دیگر علمای حق اندیش طلب تحقیق حق نه نمواز
خود گفت انسان در شان ایمه و برین ساختن و بی باگانه علم طعن و تمسیل و تفسیق افراط و از دیگران حفظ
مرتبت خود طلب نمودن برای عظیم و تکبر خویش و طائفه خویش فرمودن نهایت عجب انانیت
خوبست به در خویش بدشنام میالانصابت اما معذرة وقت مطالعه این جواب خواهند دید که حق را
برگزشت صاحب ساله بفرمودن طعن و تشنیع نگردید و اگر با کسی بود که دوست باشد از صاحب ساله

واحقر معذوره کلخ اندازد پادشاهش سنگ است به و این صرعه هم سه آفرامی و عسایر بنه آورده و دست
 معروف و مشهور قوله بحکم باقوم انکان کبر علیکم مقامی تن کبری بایات الله فعلی الله
 فاجمعوا امرکم و شکرکم که ام **اقول** این آیات کریمه که در قول جناب حضرت فوج علی نبینا وعلیه الصلو
 والسلام در مقابل کفار منکرین قیید و نبوت وارد گردیده ایراد آن درین مقام چه مناسبت دارد مگر آنکه
 حسب عقیده طائفه اسماعیلیه در بیجا نام اشعار است باینکه علی اعلام و اولیای کرام را که قابل تحسین
 عمل مولد اند گوازی و بیخ درین طائفه باشد از اهل ضلالتی شمار و خارج از مسلمین و انکار و پس بطلان
 این خیال از ما سبق روشنی و فساد جمله او باشد در مناقضه مبین و هانا اخضر الکلام و اسأل الله تعالی
 حسن الاختتام و جمیع اهل الاسلام ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لا تجعل
 فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رؤوف رحیم و صلی الله تعالی علی نبيه الکریم و حبیبه الزهراء
 سیده ناه و لا تحمد صاحب الخلق العظیم و علی اهل و احبابه اولی القدر الفخیم و الشیخ العزیز
 اتباع صاحب سالیه برادر افتخار و سر مزیت اعتبارش عبارات تفسیر شهادت حسن صورت و سیرت
 مولف در حق او شایسته تالیف و بکار بردن مجوز و عیسوی درین باب چون مهر نموده اند مشهور
 طلوع نموده آن کتاب الی غیور ذلک صراط المطلب الی تعجب الی الکتاب در هر گز دانیده اند انوار
 بخیاال نیار و ندکه این کسان چه لیاقتان دارند که به شهادت آنها فیه تفسیر تفسیل آیه درین باب
 و قطع نظر از آن حال این کسان و امثال ایشان معلوم اما بحد آنها حال دو کس که بمنزله سرسبز این عالم اند
 در بخام قوم اول که شهادت نزیل و ناک ثبت نموده و بلفظ تلج الفقهاء و الحدیث مستحضر و طالع
 ایشان در رساله صیانه الاناس باید دید و به قدر قلیل از خرافات ایشان مطلع شدید که در میان
 بست که نزیل و ناک بقاعده لاکثر حکم الکمل بر بنا حسابیات و مسائل فیه عیانت که یکی که در
 مسائل موافق است و در اقل موافق اهل هوا و بدعت باشد و داخل المصنفین داشته و صاحب
 از رجوع الشیاطین نسبت نمودن آن بطرف شاه عبدالعزیز صاحب آفریده که مذنب المصنف و عت
 نهایت تنگ باریک تر از موجیست هر که اولی مخالفی با سنی نماید از دایره این مذهب باریک تر گردد
 صاحب سالیه و برادر بزرگوارش در معنی سواد اعظم که نهایت تطویل نموده اند و باینکه در
 ازین نظر مخالف حدیث و الفقه و جماعت فرمودند نزیل و ناک در صیانه الاناس حسن و قبح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام این رساله عین الیقین فی بحث مولد اکمل النبیین است

چون از تحریر جواب اصل رساله فارغ گردیدم تحریر جواب تعلیقات برادر بزرگ را هم که ملحق باختر
مناسب دیدم قوله بعض مردم این بیان الی قوله چون کفار پیشین زمان حرف جعل را از ترک شده اند
و بطلان حدیث بد الله علی الجماعة من شدن شدن فی النار حدیث من فارق الجماعة بعد
الم اقول عادت جمال است که امری را در اثبات و دعای خود بخوش و خروش می آید و آنرا دلیل
قوی و شریف می انگارند اما چون خصم همان را حجت گرداند و مطلوب خودش بر روشن ترین وجه
از ان بایثبات رساند بمقتضای آنکه در و غلویان را حافظه فی باث همان قوی را از پایداست حاج
غناط می سازند و سنگ بر پیشه آبروی خود می اندازند و خصم را بمقتضای سنت جاهلان می کشند
یادمی نمایند و زبان را به ناگفته نهانی الایند صدق این حال و شاهد این مقال ابطال احتجاج است
درین مقام ازین احادیث شریفه حضرت سید الانام صلی الله علیه و سلم است مخفی می باد که بخدیو فوج
و دلی برای جواب تصحیح المسائل چه خاکها که بر سر خود نه بختند و چه عتقا که نه بختند آخر در تمامه
بر روی می روند و دو چرخها از غایت طیش و غضب میخورند و پس از رساله ای که فکرشان پرده از رخ
و رساله بپیم و دلی بطبع رسید و همان تفهیم در بیان عدم جواز اشتداد از انبیاء علیه السلام و اولیاء
اکرام با وجود اقرار اختلاف نوشته اند ابلح عامه فقهاء و جماعت ایشان را واجبست زیرا که امام احمد
خود از معاذ ابن جبل رو آورده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان خبیث لا یؤمن
کذیب لغیر یاخذ الشاذلة و القاصیه و ایاکم و الشعاب علیکم بالجماعة و العامة این
در سنن خود از انس رو می آید و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انتم السواد الاعظم
فانه من شد شد فی النار و ابو داود و سنن خود از ابو ذر روایت میکند قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من فارق الجماعة شبرا فمقده خلع رقیقه الاسلام من حقه
شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ بذیل معنی حدیث ازل می نویسد اشارت است آنکه معتبر
اتباع اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی
حسین بن عبد الله طبری ناقلا عن المفردات می نویسد السواد یعبر به عن الجماعة لکثیر

ان ان قال پس آیین مذکور صاف واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازمست الی آخره مقام چهارم
 که بجهت بر تالیف تفهیم غلطه شادمانی از فروش تا عیش ساینده و در تشریح آن قصوری نگردانید
 باینکه تکلمه عیشی آنرا ندیدند و یادیدند و نفهمیدند یا فهمیدند و نه پسندیدند یا آنوقت پسندیدند
 و اینوقت قایل منسوخیت آن گردیدند هر صورت این ترانه خارج از آهنگ که کشیدند از
 طرف کبر او خود چه جواب اندیشیدند اگر درین مقام تشبیحات شان قلب نایم بحاست و اگر اکیه^{الله}
 المومنین القتل در جوابش خوانم سرست و اگر این شعر بیادش نرسد زیباست و حیرتی دارم
 ز دشمنه مجلس باز پرسش تو به فرمانیان چرا خود تو به کثر میکنندی صلاست ساکنان قنوج و نال
 که احقر اصناف ده گانه تکلمه عیشی را متوجه استدلال احتیاج تفهیم المسائل گردانده بجا آورد که جوین
 مولد و قیام نام کبری خویش بر کسی نشاند پس هر چه جواب آید تا جانب تصور آید قصدیق آن اینست
 هم لازم شمارند صاف صریح گویند که احتیاج مولفین تفهیم مقبول نیست و صواب یا مردود و توضیح
 و خراب حال متوجه بیان تکلمه باید گردید و جواب فصل آن باید شنید قوله اول اینکه مغناه بعد
 تحقق الاجماع انما قول اگر از کلام بعضی اعلام در شرح یک حدیث یک معنی فهمیده شوند مستلزم
 آن نیست که معنی مختار دیگر شرح محققین که آنهم موید بدیوالمائل و احادیث باشد باطل اعتقاد کرده آید
 از نقل عبارت تفهیم که معنی حدیث ظاهر گردید بر آن زیادت توضیح مرام و تکمیل از اقسام دیگر هم
 باید شنید قطب ساجدیه در مطهر حق در فائده حدیث ابتعوا السواد الا عظم فانه من شدشته
 فی المنار نوشته معنی بواجتهاد او قول و فعل اکثر علیک هو ان او که پیروی کرد الی آخره قوله
 و صراحت معلوم میشود ازین حدیث دیگر که این ماجر مرفوعه از انس رضی روایت کرده انما قولی^{للقوم}
 علی ضلالة فانما یقر اختلاف علیکم بالنواد الا عظم و تفریع لزوم سواد عظم بر عدم
 انعقاد اجماع است بر ضلالت دلالت میکند بر اینکه مراد از سواد اعظم جماعت جمیع امت است این
 اقوال دعوی صراحت ازین حدیث ثابت نمودن لزوم سواد اعظم را مفرع بر عدم انعقاد اجماع
 است بر ضلالت قرار دادن موجب جواب است لزوم سواد اعظم در حدیث شریف مفرع است
 بر روایت اختلاف صاحبیه که آنرا مفرع بر عدم انعقاد اجماع است بر ضلالت قرار داده معنی
 بنا دارا یقر اختلاف فانما یقر این بود که این است که در بعضی مسائل با جماعت جمیع

صاحب طرف شدی که پس حدیث مذکور قابل تمسک نماند چه در اصول حنفیه مقرر شده است که هر حدیثی که صحیح راوی و مخالفت او کنان پایه اعتبار و احتیاج می افتد **الحاق اول** در واقع من خواهم بگویم
 اهل ضلال که تمسک بجای روایات شاذ و احوال نادره برخلاف جمهور و مخالف مذہب مشرک و منکران
 اهل سنت و جماعت برآوردند و او نام جهان که در مقابل آنها تمسک احتیاج حدیث مذکور فرموده اند
 بخالف شان بود و من و حدیث شریف صحیح به ائمه انت را از پایه اعتبار انداختن کمال ضلالت
 در تحفه اشاعریه در جواب کینه شخصیت و شتم فرموده اهل بیت در اصول خود قاعده قرار داده اند
 که بسبب آن ازین فائده فیض الایمن اند مقتضای این السواد الاعظم و ایتی که مخالف
 جمهور باشد ترک دین است اما آنچه صاحب ساله خالده اصول از تافه می فرموده قطع نظر از اعتبار
 طویل این مسئله اینقدر خیال نیارده که این حکم علی الاطلاق کجاست از کتب مشهور اصول
 اعتبار شروط و قیود چند در آن ظاهر است یکی آنکه مخالفت راوی یقینی حقیقی باشد و دوم آنکه
 این مخالفت بعد از روایت نموده باشد سیم آنکه در مردی احتمالی دیگر نباشد چه اگر در مرد
 احتمالات چند باشد و او ی برینا یک احتمال عملی نماید مستلزم آن نیست که عمل با احتمال دیگر
 حدیث و احتیاج بدان مطلقا باطل گردد و آن حدیث علی الاطلاق از پایه اعتبار ساقط گردد و در شمار
 آورده و المروی عنه اذا انکر الروایة او عمل بخلافه مما هو خلاف یقین سقط العمل به
 و انکان قبل الروایة و ادر بعض فرائضه لو یک جرح او تعین المروی بعض محققان که بعض
 العمل به لکن تاویل الاخرالی اخره چون حدیث شریف احتمال است که مراد باین خطاب مقتدین باشند
 نه مجتهدین پس اگر راوی این حدیث که از اجله مجتهدین بودند استناد شان در که امی مسلم برخلاف
 اکثر باشد بتوان گفت که این حدیث بسبب مخالفت عمل راوی قابل تمسک نیست و همچو مخالفت دوم
 مستلزم آن نیست که احتیاج بدان بر غیر مجتهدین هم برای ترجیح اتباع اکثر درست نباشد و در همین مسئله
 که قصص مخالفت حضرت ابو ذر و حضرت ابن عباس نمود و صحابه بتلویل تمام نقل نموده است حالا اگر کسی
 قول جمهور صحابه را گذاشته تقلید قول حضرت ابو ذر و حضرت ابن عباس درین اقوال نماید پس اگر
 او را در درست نیست و نیز می توان گفت که چون در حدیث شریف احتمال لزوم اتباع اجماع و منع
 از مخالفت بعد انعقاد اجماع و هم احتمال اتباع اکثر موجود است پس اگر راوی این حدیث حسب

اجتهاد خویش بر احتمال اول حمل نموده و بعض امور بطور مذرت مخالفت اکثر کرده باشند لازم نیست
که حسب تحقیق دیگر محققین که بدلیل دیگر احادیث و دلائل مراد از این حدیث اتباع اکثر باشند
حمل بدان جهت احتیاج از آن باطل باشد قولیه را شاکر دانند که آن جماعه صحابه است **الحاق قول** یکمیه و ایات
متعدد حدیث اتباع جماعت علامه حدیث اتباع سواد اعظم منسوت و قبح اختلاف مطالع
نموده است و شرح محققین هم دیده است نیک میدانند که مراد حصرت و تخصیص صحابه که ائمست و قطع نظر از
برادر صحابه ساله اقرار نموده باینکه مراد از سواد اعظم نیست مگر جماعت اصحاب یا جماعت علمای ائمه
که مراد سابقا و جواب بحث قیام سابقا گذشته و قدری لاحقا هم می آید **قول** حق تعالی و موالا الذین آمنوا
و عملوا الصالحات قلیل ما هم الی قوله مخالفین آیات است محتمل می تواند شد **الحاق قول** از نافع
مطلب آیات کریمه و احادیث شریفه نفهیدن از فهم خود قائل مخالفت یکی بر دیگری را گردیدن و برین
بنابر حدیث شریف را از پایه حجیت ساقط ساختن و بر آنکه درین که احتیاج بدان نموده اند سهام ملامت
شعبه اینها از تحریف و اکاذماتی برآورد و صاحب اشاعه شریه در باب کمال آورده که باینکه
گویند مذاهب اشاعه شریه حق است و مذاهب اهل سنت باطل زیرا که اشاعه شریه در اکثر اوقات و اکثر بلاد
قلیل و ذلیل بوده اند و اهل سنت کثیر و عزیز و خدا تعالی و حق الحق فرماید و قلیل ما هم نیز فرماید و قلیل
من ههنا و الشکوک درین تقریر تحریف کلام ائمه است و تعلیل و دلیل آن نیز که حق تعالی و حق سبحان
این است و مرود است ثلثه من الاولین و ثلثه من الاخرین و جائیکه بقلنت وصف کرده است
کما قال ولا تجد اکثرهم شاکرین و فی الواقع شکر که صرف العبد جمیع ما نعم الله علیه الی ما خلق لا جله
مرتبه نیست عزیز الوجود و بی نیاز بیان حقیقت و بطلان مذاهب نیست بیان قلت شاکرین و کثرت غیر
شاکرین است و همچنین در آیه و قلیل ما هم بیان آنست که عامل جمیع اعمال صالحه کیست الا الذین آمنوا
و عملوا الصالحات و قلیل ما هم درین آیت هم ذکر عقاید حق و غیر حق نیست و اگر قلت دولت خوب
حقیقت شود باید که نواصب و اصرار و زبیدی و افطیه و ناوسیه احق و اولی باشد از اشاعه شریه که
بسیار قلیل اند بلکه حق تعالی در کتاب عزیز خود جایگاه خود و قلیه تسلط و نشان الحق و عدل میفرماید الی قوله
و در احادیث جایجا با اتباع سواد اعظم است و موافقت جماعت تاکید فرموده اند الی آخره **قول** اول
کسانیکه جماعت بر ایشان صادر است صحابه اند رضی الله عنهم و ایشان این قیام تا جائز می دانستند **الحاق**

اقول برای حکم لزوم ضلالت بر آنکه هست و تحکیم تکرم آنحضرت اقرای عظیم بر صحابه کرام می نماید چه
نسبت ناجائز دانستن این قیام بسوی صحابه کرام کذب است شنیع و اگر برای مگره صلاخه و ناجائز دانستن این
قیام جائز دانستن قیام آمدن حضرت در مجالس اصحاب و احوال و پس اینهم اقرای است چه محمد بن
قیام اصحاب کرام وقت آمدن آنحضرت ثابت غرضه و اند علامه خطابی در شرح شفا فرموده اصحاب القیام
للعلماء و الصالحین فمستحب کان الذی صلی الله علیه و سلم اذا اجاء قام له الصلابة الواضحة
و اگر ازین بهم تنزل کنند و مراد جائز دانستن اصحاب قیام وقت ده بیت آنحضرت را مراد دارد و حدیث
حضرت انس رضی الله عنه پیش آورده پس او را میگوید که از آن قضیه فرسوده جائز دانستن چگونه ثابت گردد و اگر بلفظ
که است آورده پس آن تحقیق گوییم که بگویند هذه الکراهة للفقهاء پس ازین هم ناجائز دانستن بدیهت
نرسید و ثانیاً آن عدم قیام وقت رویت بسبب آنست چگونه مستلزم ضلالت مجوزین این قیام خواهد بود
که قیام وقت رویت و غیر علت آن که کراهت آن بوجود مجوزین مفقود است و با او که در مواجعه شخصی در وقت
مشاهده و حضور او بوده است و در غیر آن غیر کرده از آنکه است مدعی کسی در وجه آن کرده است ندانی
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اطلاق سید نابرواات مبارک در مواجعه شریفه فرموده بعد از آنکه
صلواتی بر اصحاب آن حضرت و جمیع الحاریرین حدیث غیل انت سید قیام بر فقالت لیسید و الله
کانه که آن محمد فی وجهه و اجبالا قاض و در کتب سیر مانده شفا فصلی براسه بنقد است برای
بیان که است آنحضرت بسیاری امور را بجهت محبت و شفقت قولم جماعت خود خالف جماعت جائز دانستن
الی قوله این حدود آن بدون معوقین و دیگر مسائل التفاتی حکامی که در آن **اقول** قطع نظر از آنکه در کتب
کلامی است و بعضی و طویل اما آنحضرت الطلیه آنهمه قال و قیل خارج از بحث گذشته و مناقشه فی المناقشات
در صحت بحث کلام میکنم و میگویم که ما حاصل استدلال استدلالین باین احادیث همین قدر است که از کتب
بعض علماء است را بشنود و مجتهدین و اکثر محققین خلافی واقع شده حکم احادیث شریفه متبع آنکه باید
گردید و قول ناورد را مجبور باید فهمید اتباع مذہب محقق سودا احتلیم و اب و بجا است التزام
شاذ و روایات ناورد خطا و نازیباست پس اینانچه صاحب سالد که درین وجه و وجهان در وجه دوم
بعض روایات ناورد و اقوال شاذه که از بعض علماء کرام صادر شده اند پیش می آید و از آنهایی که
ناز و این تطویل لاطائل بر تقدیر صحت روایات آورده پس ابطال آن نمی سازد و اگر کسی

و سومی بگوید که از کدانی جهت بیخ قولی مخالف جمهور در سید البتة در رد آن این تطویل فائده می کشید
 و چون که مقصد و همین قدر است که اتباع اقوال شاذه و نادره که مخالف مذہب محقق اکثر اکثری بگوید
 گو آن مجتهد در آن خطا بجهت سهو و عدم علم حقیقت یاد دیگر و چون معذور باشد اما اتباع آن قول مجبور
 و ترک و طرد مذہب محقق جمهور نمی نمایند و این مطلب از تحریر این جواب مرئف نگریده از صاحب رساله
 می پرسیم که شاذ و در همین قول از حضرت این معذور و مخالف افت اتفاق در انکار قرآن بودن معوقه تین برای انکار
 نقل نمودی اگر بعضی محال صحت و صدق این روایت را از حضرت و می ضعیف است و علی علیه السلام علیه السلام
 آیا اتباع این قول شاذ و نادر درست و صحیح است یا خطا و قبیح اگر قبیح می پندار و همان قول به ثبوت رسید که
 متبع قول شاذ و نادر نباید گردید و مذہب او اعظم از درست و معتبر باید نفید و اگر اتباع آن قول
 شاذ و نادر را درست می پندار و قولش کذب و زور است و در عقیده اش سرسره خطا و قصود در غیبا
 برای روش فرستاده است و مستندین امثال صاحب رساله ضرورت شاه ولی الله و برای
 در الزامه الحفا و مودع پس قیامت و المذکره الانشی شاذ است و در نماز نباید خواند حال آنکه در حدیث این
 واهی در این صحیح شده و در وقت انقضا صاحب عثمانیه از اصل شیخین ضارب عباس رض و صحابه دیگر
 مباحثه فرمودند و بعضی بایست و حتی بر یک بعضی قضای بر یک نوشتند و همان نسخ در افاق شائع شد
 بهین قاعده و آنچه قول جماعت صحیح بود و بعضی این عباس رض من باب خطا و المعذور الی ان قال یا و در روا
 خجندی و در کتابی تا در بطریق تجسبا و رده باشند که فلان چنین گفت و فلان چنین نوشت و در وقت
 اشکال یک جانب اصابت بود و دیگر جانب خطا و المعذور چون پرده از روی کار برداشتند و حق
 مثل قول صحیح باید پیشه محال اختلاف نمائید که بحال عینا و شاکلا آفته ز ندین است و ارامی باید
 بقول سانی الی آخر و تحقیق مباد که نام اسحاق علیه السلام در رساله ایضاح اقرار کرده است که اقتدا و صحیح
 و تابعین در امور یکدیگر از بعضی ایشان بطریق ندرت صادر شده داخل بدعات حقیقت است قوله
 هیچکس با نکار نفس این مخالفت دم نرزد و گفت که مخالفت جماعت جائز نیست **الحاق قول** این مجرب
 او جماعت و تائید بر تائیدش خارج از اصل بحث اگر مجتهدی بر بترسد دیگر بسبب اجتماع و شل انکار
 سکوت کند مگر آن نیست که نزد این مجتهد آن اجتماع باشد یا اتباع و اقتدا آن نزد این مجتهد و
 و درست گرد و بسا اوقات صحابه کرام امری را منوع میفرمودند و بران از احادیث آنحضرت صلی الله

علیه و سلم استلال می نمودند و از اجتماع مجتهد دیگر سکوت می ورزیدند اگر چه از اخطای فیهی
 در غنیة المستملی در بیان کراهت صلوٰة جنازه در مسجد جماعت بعد از آنکه این مطلب از حدیث
 حضرت ابو هریره رضی الله عنه در سنن ابوداود این مباحث است انبثات کرده و از حدیث حضرت صدیق
 که در صحیح مسلم است جواب داده می نویسد و ما قبل لو کان عند ابن عمر یرة هذا الخبر لرواه
 ولو سکت مدفع بان غایة ما فی سکوتہ مع علمہ کونه مسوغ الاجتهاد و لا نکار
 الذی لا یجوز التکوک علیہ هو ما یكون معصية و ما ادعی الیه رأی المجتهد لیکونه
 معصية فی حقہ فلا یجوز انکار فیه بیا حکم سیکه از راه خطا و اجتماع دی راه خلاف رفته
 معذور است اما بر دیگران اتباع مذہب محقق نمی تواند وین ضرورت عدیدہ دانسته اقول شاذ
 و نادره را اختیار سازدن و مذہب سواد اعظم را پس نشست انداختن البته مخالفت عادیست و شیخ
 پرداختن است قولہ مراد از جماعت اگر اکثر اندیش آن دعوی یعنی جماعت بمعنی اکثر گفتن
 خلاف سنت و شرع و جماعت است از قول بطلان این دعوی از ما سبق تحقیق محققین و تصریح
 اکابر این طائفة ظاهر گردید قولہ اما شرع پس حدیث مرفوع است اثنان فوافقا جماعۃ اما
 اقول درین حدیث که اطلاق جماعت بر اثنین و ما فوق آن آمده مستلزم آن نیست کہ هر یک از شرع
 لفظ جماعت آید مراد از آن همین باشد تا کہ برین بنابر آن تحقیقین کہ ازین لفظ درین احادیث اکثر
 علماء دین و جمهور محققین مراد گرفته اند نهقت مخالفت شرع شریف نداده آید
 و اگر نزد صاحب سالہ معنی شرعی مراد از جماعت منحصر در همین سنت پسین باشد پس سابق این
 کہ محل برای جامع جمیع است نموده بود بطلان آن بر و نموده اثنان و ما فوق آن معنی شرعی این لفظ
 گردید حال باید فهمید کہ مراد ازین حدیث شریف نزد بعض علماء اگر بیان حالت مساوت است
 و نزد بعض فقہاء حکم اقتدار در جماعت نادر است و نزد بعض محمول بر برابریست نه آنکہ بیان معنی
 اثنان جماعت و عماره آن مراد و مقصود ازین حدیث باشد در توضیح فرموده و الحدیث
 معمول علی الموارث او علی سنیۃ تقدم الامام فانه اذا کان ملققة فی احد ایقوم حقن
 الامام و اذا کان اثنین فصاعدا یتقدم الامام او علی اجتماع الرفعة بعد قوة الاصلاح
 فانه لما کان الاسلام ضعیفا نفعی المذنبی صلی الله علیہ وسلم عن ان یسافر احدواثنان

لقله عليه السلام الواحد شيطان والاثنان شيطانان والثلاثة مركب علما ظهر قوة الاسلام
 رخص في سرائين **الحقول** اما قول جماعت ليس محي السنة وشرح السنة كفتة الجماعة عند اهل العلم
 اهل الفقه الاخر **الحقول** اين قول مخالفان انهم دين نسبت چرا که مراوشان بهم با اتباع اکثر اتباع
 اکثر جمهور اهل علم و فقه بوده است نه اکثر جهال و عوام پس ايراد اين عبارات را بي ابطال آن استدلال
 باطل است و خيال تمام قول که ثابت است که در آخر زمان الحق وارباب تقوى کمتر خواهند بود و اهل باطل و
 ارباب فسق اکثر الی قوله در صورت تعارض قابل حجت نخواهد ماند **الحقول** در احاديثي که ثبت ترجيح
 اتباع سواد اعظم اند و علمای کيمين بدان استدلال فرموده اند کجاست که در آخر زمان شیوع حرمان اعمال
 و عقايد باطله و نور فسق و کفر نخواهد شد يا آنکه در ممنوعات مخصوصه اتفاقيه امور فسقيه کفر يهيم در هر وقت
 اتباع اکثر موجودين آنوقت بايد نمود تا که حکم معارضه نموده گفته شود که احاديث مذکور قابل حجت نيستند
 افسوس که صاحب ساله معانی احاديث می نموده معنی معارضه مي دانند و مرکب ريبان تجميل تشييل
 ايمه دين و دانند قوله شايسته قسم جميع علمای روي زدين را با وجود انتشار ايشان در انگشت آور و بد
 و معلوم گردید که ثقتان قيام اکثر اند از سکران **الحقول** امر بیکار صد سال متوارث ميان ائمه اسلام
 مجدين حضرت خيره الانام در اکثر بلاد اسلام است و در اعصار متعدد و جماعت تکلم مشهورين و مجدين
 مشهوره مستندة سخنان جواران تحقيق فرموده و عمل بدان نموده باشند و مخالفين با وجود جد و جاد
 در زمره منکرين بجز چند نام و آنهم باستناد رسائل غير معروفه و پیش کشيدن توانستند کسانیکه شرت علماء
 مشهورين مجوزين وقت بطلين و منکرين آنهم از جمهوري پس پيچيدند بر نشان بوجوب اقرار کبرای صاحب رساله
 از جامعين تفهيم و خيره البته اتباع علمای شيعين که نسبت منکرين بن کورين اکثر اند ضرورت و انگشت نيان
 جميع علماء روي دين بخند و مجر و حمال اين امر که شايده منکرين اکثر باشند و قول ايشان ظاهر نگريده باشد علمي
 نمی اندازد و ثنائی هم که چون از رساله برادر خود اين رنگ ظاهر است که علماء تا هزار سال قابل تقسيم و حجت
 اتقسان بدعات حسنه بوده اند پس اين اقرار نشان ايشان با شيعين قيام کينات کرده و تائيد و
 که حاجت به شمار جميع علماء است برين بنا استدلال با اين احاديث باطل و طائفه اسما حليليه که
 را بر اين ثبات دعاوی خود با علماء اجماع و اتفاق زبان خود پاکيد بحت او و اندک ايرادی که در رساله
 رساله را واجب است که اول اين سخنان را طائفه خود می نموده اند که صاحب ساله جواب اثبات و حوی ايشان

و اجماع از طرف طائفه خود چه اندیشیده مگر آنکه صاحب ساله را در این ابواب اتفاق و اجماع جمیع حکما
 مشارق و مغارب از متقدمین و متأخرین از روی کمال علم و یقین و معلوم گردیده که صاحب ساله
 درین باب بر خلاف جمهورانیه و این راه می پیوندد حالاً در مقام احوالی چند از کبرای طائفه نشان میدهم
 و شمار کنندین جمیع حکما مشارق و مغارب ازین نامی خواهم که این جمله آن اینکه مولفین تفهیم المسائل
 در مسئله انکار سماع اموات و دعوی اجماع امت نموده اند و جمله آن اینکه نزد بزرگان و سوسنة الحنفیة
 توبه و در کن بالاتفاق بین اینک امت فعل یا ضعیف بود و سبب غرض و ذکر فی مستقبل بین این و جمله آن
 اینکه در همان ساله در بیان داخل بودن مصف بشت تبلیغ ناو حی الیه و معنی بین گفته سبب حکما مفهوم
 او در تعریف بین بین و داخل کیهی این و جمله آن اینکه محطیث اسماعیلیه در مصلح الضعیف گفته معاندان
 غیر قوامی که باجماع ضعیف بلکه نافعیه می مکرده هی این و اگر صاحب رساله و اتباع او گویند که اینها مثل
 اینها که دعای اتفاق و اجماع نموده اند به از جهان بوده اند پس باید دید که همین صاحب ساله بهشت
 بودن اشاره با سبب دعوی اتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع ائمه اربعه و جمیع فقهاء و محدثین
 نموده معلوم است که بوقت این تحریر کدام عالم و آنوقت در کدام عالم بوده حالاً سکتایب شیخ محمد باید
 و از اتباع صاحب ساله پنجه پرسیده است باید پرسید که علم حدیث شمار که مقلد حضرت باید بر حدیث
 جائزیت که میگوید این امر خاص برای محمد واجب و برای متقدم حرام الی قوله اگر اکنون احادیث منع
 الی حدیث غیر التوریه را مثلاً بر شاخص کنیم **این قول** در هر قول زیاده تر نافی خود ظاهر میکند اینقدر
 نمی فهمد که آنچه مقلدین گفته اند همین قدر است که مقلدان بر اثر کمال مذمت صریح محمد خود صرف بنا بر حدیث
 نظر کرده است که امی حدیث مخالف قول امام می رسد چه تحقیق معاد حدیث و تدقیق و تطبیق احکام
 و تمیز نسخ از منسوخ و قوی از ضعیف و دیگر ضروریات محمد و که آن حکم فرموده است از مقلدین مذمتش
 بخوبی زیاده تر بود و بر مقلد آنچه واجب بود و واجب فاسدوا العمل الذکر آن کند که لا تعلمون انما
 و این امر اگر چه اسماعیلیه و باید برای تکفیر است محمدیه که و شرک قرار میدهند اما مستندین صاحب ساله
 تصریح آن نموده اند از پنجه شیخ محمد و که برادر صاحب ساله حسب هم خود تنها قول همین یک شیخ را بر تحقیق
 جامعه کشیده اند و در کتابها هزار سال گذشته را جمع میدهند و در مکتوبات و بعد نقل عبارات فتاوی غیر این
 و غیره میفرمایند اما مقلدان را نمی رسد که مقلد احوال خود نموده چیزت در اشاره نماید و بفرمان

چندین علما و مجتهدین مرکب امر محرم و مکروه و منعی گردیدیم الی آخره و کلمه به حجة علیه صاحب الرسالین
 این امر لازم نیست که نزد این علمای فقه علم امری که مخالف مجتهد نیست از نظایر احادیث شریفه و عمل بدان احتیاج
 بآن احادیث و احکام باشد و اگر کسی علی الاطلاق حکم بحرمت احتیاج با حدیث و عمل بدان عموماً برای علما و تقلیدین
 تحریر نموده باشد تا از آن قول جمیع علما بخودین قیام و استدلال با حدیث شریفه الزام صاحب ساله نیست
 اما مثلاً لیکه ذکر کرده پس نشاء انهم همان نافیست قیاس امری که از مجتهد منع آن ثابت نیست بر امری که خود
 از مجتهدین عظام تحقیق نسخ آن اثبات عدم آن با حدیث کثیره و جواب از احادیث مستدله دیگران
 مروی باشد خود در برابر آن علما و تقلیدین یا در فقه امری که از است و مانعش از مجتهد مروی نیست بلکه
 احادیث که آنکه دین بدان احادیث استدلال است فرموده باشند هیچ الزام دادن ناشیست از ندیدن کلام
 اسلام و فقه و در اسلام که این قول بعد از حدیث مخالف نشان است از قول این بطلان بیطوره که از
 کار بسته نمی شاید و این تعلیل لاطلاق این پیشانی نمکین که دیده و دانسته قول مشهور جمهور را ترک نموده
 بر این تعلیل مسایل اختیار احوال شاذه فی دلیل محض میکنند داغ مخالفت حاجت مخرج از سواد اعظم
 نمی رود و حکم بدون این احادیث شریفه مخالف ایماه اربعه محل کلام است و از آنچه صاحب ساله
 نظویل نموده این مقصد ثابت نگردیده اولاً که صاحب ساله در امثله تخیل و اذ اط و تقریط نموده و بعض
 امور اختلافیه که به یکی از انیمه الزام مخالفت جمهور داده صاحب ساله چه قسم هیچ علما را حسب قولش
 در انگشت آورده و ثانیاً آنکه ثابت است که آن مجتهدین بعد و انگشت آوردن مخالفان و علم مخالفت
 اکثر و جمهور و اطلاع بر آن اختیار آن اقوال نموده اند و ثالثاً در بعض مسائل اگر این امر فرض و تسلیم
 کرده شود تا هم استدلالین باین احادیث که در مسائل غیر منصوصه استدلال بآن نموده اند مضرتی
 میرساند مثلاً اینجا بود که گوید مجتهدین پیشوایین قائل آن نباشند اما چونکه حضرت امام اعظم اصرار
 تایید فعلی تا کید قولی آن حضرت صلی الله علیه و سلم حسب اجتهاد خویش موجب فهمیده اند البته بر
 نمی توان گفت که نزد ببا امام اعظم مخالف این احادیث شریفه است بحدیث بعد قائم گردیدن دلالت
 و آنچه حسب اجتهاد خود حکم و عمل می باید موافقت دیگران روی در پی صورت خاصه که واجب است
 در مسئله در جواب گفته قلت اما موافقت نیست شریفاً فی المسألة الا جهادیه الی آخره قوله
 در برابر آنرا در غیره است که از تفرع با اتفاق اکثر نیست یعنی شده و خلاف احدی است از قول

البتة جماعیکہ مصطلح اہل اصول است صرف باتفاق اکثر بر قول مشہور عقیدتی شود اما بموجب جابجایی
 شریفہ قول حکم باتباع سواد عظم و جمہو المیہ دین چہ منافات از دعوی خفیت دارد اینک تحقیقین
 خفیہ حکم باتباع جمہو المیہ و اکثر علیا فرمودہ اند چنانچہ از ستمین صاحب سالہ سابقا نقل کردید
قولہ باقی ماند تحقیق دلائل نفس مولد الخ **اقول** بر احوال المیہ دین کلامی تحقیقین شخصیات فاسد
 و ادہام کاسدہ از تافہی پیش نهادن آنرا بطور فخریہ تحقیق خود قرار دادن اگر چہ پیش خود کلامی
 موجب افتخار است اما فی الحقیقت موجب سوای پیش اہل عقل و اعتبار است و یکا از یکا بد کہ در اینجا
 بر دہ آنکہ تحقیقات ائمہ اعلام را کہ در کتب دینیہ معتدہ مشہورہ موجود اند اول و آخر آن برای تعلیل
 ساختہ و بہت پردہ داری نام آن کرام پر زبان نیادہ صرف بکہ بقول خودش در رسالہ حقوق
 معقول مقبول کشف دقائق فروع و اصول زبدۃ علماء الزمان قدوة اصغیاء و دوران سیف العبد
 السلول حضرت مولانا فضل الرسول الخفی القادر علی البیادونی دست بر کلام پرداختہ اند و این
 تحقیقات ائمہ اسلام تصریح اسماء کرام موجب شست احد نگرد و پیش خود کلامی کا لال انعام یا عشا افتخار شود
 ہر چند دفع جملہ ادہام رفع کل شکات ناتمام از در رسالہ کلان برادر خود و این نیز گواہ است و حجت
 اما در اینجا ہم چیدہ چیدہ چیر بقرام رسید و باقی در ان باید دید **قولہ** این مصادرہ علی المطلب است الخ
 بدعت رافع سنت است الخ **اقول** بر اہل علم مخفی نخواہد بود کہ فقرہ لولہ یک فی ذلک الا ان غلام الشیطان
 الخ در سبیل اہل الہی المرشاد و غیرہ کتب مشہورہ دینیہ موجود است پس قطع نظر ازیکہ مسلمہ محققہ ائمہ اسلام
 نزد صاحب سالہ محل کلام و خطا اما بچو طعن و ملام با وجود عدم لیاقت فہم مرام خلاف حیا و اطاعت
 بدعت بود چیرکہ رافع سنت برین محل کہ ائمہ دین سچسان آن فرمودہ اند محض بیجا است و ایراد اما بدعت
 فی فہم سچانما لایسا از آنجا کہ این ادویہ ماسبق علی گردیدہ اینجا بر یک سندان کہ اطرافہ گفتاوردید
 قطب اسما علیہ در مظاہر حق و شرح حدیث ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلوا من السنۃ و شئت
 نہیں نکالی کسی قوم فی بدعت یعنی جو کہ مزاجم سنت ہو الی آخرہ و در شرح حدیث ما احدث قوم بدعت
 نہیں نکالی کسی قوم فی بدعت پیچ دین اپنی کی یعنی بدعت کہ مزاجم سنت ہو الخ و در شرح حدیث من
 احدث فام نام الیس منہ نوشتہ اور لفظ مالیس منہ اشارہ فی اسکی طرف کہ نکالنا اوس چیز کا کہ
 مخالف کتاب سنت کے ہو برانہیں ہی الی آخرہ **قولہ** این عجیب قیامت بی سرون چہ مشاہدہ ہر دو

بروز ولادت آنجناب حاصل نشده **الحاق قول** این قول را صاحب سیرت شامی از امام عبدالرحمن کتابی
 آورده است و مقصود بیان شرف و عظمت یوم ولادت و کرامت آن یوم با سعادت و امام مذکور درین
 تعلیل عذاب بر کسی که فرج ولادت شریف نموده بود مذکور فرمود و بدین تقریب غایت شباهت یوم جمعه که
 گردید پس صاحب ساله که کلام امام تمهید بر چهره دلش آید بی فهم بقلم رسانید اول کلام او بر امام وارد است
 و ثانیا شتم است بر نفویات بسیار از آنکه گفته شباهت بروز جمعه بروز ولادت را حاصل نشده
 حال آنکه چنانکه در هر روز جمعه تسبیح هر چه می شود و همچنان در هر یوم الاثنین که یوم ولادت تعلیل تخفیف
 عذاب بر کسی که فرج ولادت نموده بود وارد است و از آنکه گفته این مردم هر روز ولادت آنجناب
 بهمان روز خاص گمان می برند **الحاق این اعتراض** است بر امام مذکور و دیگر امیه دین که اینحضرات هرگز نظیر یوم
 ولادت را بهمان روز خاص ولادت بعینه گمان نمی برند البتة بسبب ظهور آن نعمت در یوم واحد قابل شرف
 و مقدر بقا و برکت در هر یوم مثل آن بوده اند و این مضمون از حدیث فضیلت یوم الاثنین ثابت
 فرموده اند و سنجاب عاده شکر نعمت در مثل آن یوم از آن استخراج نموده اند اعتراض را آنکه گویند که
 در حقیقت از نا فهمی اعتراض احادیث حضرت خاتم رسالت صلی الله علیه و سلم است که سابق
 تقریر فاضل و لا یجوز اما آنچه بعضی سفاهت مضمون احادیث شریفه را که امیه دین تصریح آن فرموده اند
 عقل را از شوالب هم قرار داده اند ولایت بر عقل ایشان دارد و نه بسبب ظهور که امری عقلی در روز
 متبرکه و منقن نظائر آن روز هرگز مخالف عقل صحیح نیست البتة نظائر آن روز را آن روز خاص بعینه
 مثلا در روزی که شخصی پیدا شده باشد در آن روز معین نه هر سال ولادت آن گمان بردن که بعضی علما
 همین معنی را عمید گرفتن اصطلاح نموده اند پس البتة از وہمیات است که با واحد و منقن نظائر متعدد
 و کجا مجرد بقا و برکت و شرف در زمان لا محاله بسبب ظهور نعمت در زمان سابق گویا این معنی هم بعضی از
 علماء دیگر اطلاق عمید فرموده باشند که این بحث لفظی است و لا مشاحه فی الاصطلاح امام مطلقا
 در مواهب لدنیة فرموده **فالقیل هل فی العقل وجه یدل علی ان یوم الجمعة افضل من السبت**
والا فذلك لان اهل الملل التقوا علیه انه تعاظم العالم فی ستة ايام و بدء الخلق والتكوين
یوم الاحد و كان الفراع یوم السبت فقال الله و نحن نوافی یسافی ترك الاعمال فینوا السبت لهذا
وقالت النصارى یوم بدء الخلق والتكوين یوم الاحد فنجعل هذا عمیدنا فخلدنا الیوم ان معقولاً

فاما الوجه فی جعل یوم الجمعة عیداً فالجواب ان یوم الجمعة هو یوم الکمال والقام وحصول الکمال
 والقام یوجب الفرح الکامل والسرور العظیم فجعل یوم الجمعة یوم العید واولی مریداً الوجه
 انما یحکم لیکه بعد از آنکه بر آنکه دین بجهت متبرک و نشتن نظر از ایام و مکررات و اثبات شرف و کرامت
 و احتیاج عاده شکر نعمت یعنی قبیحی که بیرون می رود و فایده بیان نصاری تفویض کرده میگویند
 مشابست اینها با اتفاق منوع است چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز عید عاشورا را شبیه
 ایشان منسوخ کرده الی آخره ازین مقام خوب ظاهر گردیده که تا حال معنی مخالفت و مشابست هم
 نفهیده حالاً بقصد که چون در خصوص صوم عاشورا مشابستی پیدا می شده برای رفع آن شیخ
 خصوصاً الفراء صوم همان یوم و شریعت صوم آن یوم مع ضم التاسع مقرر گردیده و ازین
 تغییر مشابست بزال رسیده پس متبرک و نشتن ایام ولادت جناب سرور عالم صلی الله علیه و سلم
 و قول ایشان که کرامت آن و احتیاج عاده شکر آن نعمت را مشایب اعیان و بنود و نصاری و غیره
 قرار دادن نعمت انعام تشبیه منوع بر آنکه دین بخاندن حاققت و سفاست است بلکه میگویند که
 حدیث شریف که برای اظهار مخالفت یهود و رفع مشابست ایشان افراده صوم عاشورا را منسوخ
 شده شریعت صوم همان عاشورا مع ضم التاسع مقرر گردیده و ازین تشبیه تغییر یافته مشابست بزال
 پس اگر فرضاً کسی نیت برکت در بقصد ادای رسم نصرا نیت در روز ولادت حضرت عیسی علیه السلام
 هم اظهار شرف آن یوم و نعمت خاصه کند اما بر خلاف نصاری روزی دیگر قبل آن ضم کنند پس اگر چه
 اینجا که اصل شریعت احتیاج عاده شکر نعمت ولادت جناب سرور عالم صلی الله علیه و سلم
 در شریعت شریف موجود است که بدانحضرت آنکه دین قائل آن خسان این بوده اند و اینچنین اصل برای
 شریعت احتیاج عاده شکر ولادت حضرت عیسی علیه السلام در شریعت شریف مافوق است و نیز ازین
 تصریح آن خسان آن فرموده اند و هذا هو الفرق القاطع اما مع هذا فیرین صورت هم بران کس را
 تشبیه نتوان داد و لیس این کلمات نباید کشاد و زنده با وجود اینقدر تغییر که در صوم عاشورا
 آمده است قرار در آنچه قرار از ان مقصود بود و خواهد نمود قولی که ذکر می فرماید که در ایشان
 خداوند را و کوری نعمت و حضور اقدس و غیب سرور و امثال آن فو شستن الی قولی که باز دعوی
 محبت خدا و رسول کردن چیز است که از غیر ایشان نیاید **الحاق قول** اولاً در احوال آنکه دین

این ترافاتی است و ملامت پیش ساختن خاک بر آفتاب انداختن است که نزد هیچ ذی عقل مضرت
 بمسئله تقدس آنحضرت نمی رساند بلکه طعن کند بر رسوخ و این میگرداند و ثانیاً سبکی احوال کبار
 اسماعیلیه مثل صاحب تبیین الکلام فی شرح التوراة و الانجیل علی مله الاسلام و صاحب اوایلین
 و غیر بنام دیده و شنیده است چه گویم و چه نویسم که در جواب تشنیعات صاحب ساله چه بر زبان می آید
 اما حقیر بخواهم در این بحث را محض فضول می شمارم و قولم برین دلیل چند معنیست یکی آنکه در حق
 احسان الی الفقراء بودنش مصداق و نه علی المطلبین می گوید و بدعت سنی نبودنش ثابت نمیکند بلکه
 احسان است الی آخره **اقول** این دلیل در کتاب سیرت شامیه که نزد کبار صاحب ساله سیرت شریف
 بدین عبارت منقول است قال الامام الحافظ ابو محمد عبد الرحمن بن اسماعیل المعروف بابن شامة
 فی کتابه الباعث علی انکار البدع و الحوادث قال الربیع قال الشافعی ربح المحدثات من البدع
 ضرر بان صدقها ما الحث علیها کتابة او سنة او اثر او اجماعاً فهذه البدعة هي الضلالة والثنا
 ما احدث من الخير لا خلاف لاحد من هذه في محدثة غير مدعومة قال عمر بن الخطاب نعمت البدعة
 هذه یعنی آنها محدثه و اذا كانت فلیس فیها حرام مضافه فالبدعة الحسنة متفق علی ندبها
 و جواز فعلها و الاستقبال بها و رجاء الثواب لم یحدث نهة فیها و هی کل مبتدع موافق
 لقواعد الشریعة غیر مخالف بشیء منها و لا یلزم فی فعله محدث شرعی ذلك هو بناء المدارس
 و الربط و المنابر و غیر ذلك من انواع البر التي لم تعهد فی الصدر الاول فانه موافق لما جاء
 الشریعة و من احسن البدع فی زماننا من هذا القلیل ما کن یفعل بمدينة اربل کل عام
 فی لیوم الموافق لیوم مولد النبی صلی الله علیه و سلم من الصدقات و المعروف و اظهار البر
 فان ذلك مع ما فیه من الاحسان الی الفقراء یشعر بحبة النبی صلی الله علیه و سلم و تعظمه
 و جلالة فی قلبه علیه و شکو الله علی ما من به من ایجاد رسول الله الذی لک ارساله حجة للعالمین
 صلی الله علیه و سلم الی آخره یکسب یکم اولی فهم میدارد و میداند که برین بیان این امام که نزد صاحب
 سیرت شامی و غیر از علما وین پسندیده و مرغوب است ایراد مصداق و نه علی المطلب فاسد
 معصوبست چه امام مذکور بدعت حسنه نبودنش و بدعت سنی نبودنش مفرج بر نقل معنی بدعت
 اتفاقاً بر موجب فوائدین آن بخود است اندراج این عمل معنی بدعت حسنه و عدم

صدق معنی بدعت سیه بران ظاهر و عیان است و ثانیاً قطع نظر از آن اگر امام مذکور بر اساس
 اثبات حسن این عمل تصریح میفرمود که درین احسان الی الفقر است و هر چه در اول احسان الحسین
 مستحب است و یا برای اثبات بدعت سیه بدش میگوید در این حرکت و یا نیز آن حساب بدعت سیه نباشد
 پس هر دو ضرب از ضرب شکل اول است که بدیهی الانساج است مثلاً آنکه برای بیان ثبوت حیوات
 زید گفته شود زید انسان و کل انسان حیوان و بر اثبات فرس چون زید گفته آید زید انسان و انسان
 من که انسان بفارس پس فریجانه توان گفت که انسانیست زید و قوف است بر ثبوت حیوانیت یا انسانیت
 زید و قوف است بر فرس بودن آن پس اثبات فرس نبودنش با انسان بودن مصادره علی المطلب است
 منشأ این اعتراض جبل است آری گنجایش کلام در کلیت کبری است و آن اعتراض دوم است اما آنچه
 برای لازم گردانیدن مصادره علی المطلوب گفته که طعام بدعت سیه کسی بخوانید بن بر وجه احسان
 پس این قولش مرد و دست بانکه خود بعد چند سطر را اعتراض دوم میگوید در عید غدیر مثلاً اطعام
 کردن و العیاد بامه سب عمر کردن الی قوله بلا شک احسان است بر فقر انتهى سبحان الله این کس بن
 یاوه گوینا خود را و میدان میداند و باین جمله حرف رد و ابطال لاکل آیه دین بر زبان
قوله دیگر آنکه دعوی بلادیل است الخ اقول این قول بهر جهت نافی کلام امام سمرقده است
 لفظ من هذا القبیل در کلام امام می آید و مشتار الیه آن می فهمید اما دفع شصه از او مشاهدت اطلاق
 لفظ بدعت و عدم نقل خصوص این بهیت جمع انواع عبادت پس تفصیل تمام از اسبق نقل است
قوله گاهی مجلس محل آنجانب نکرده اند الی قوله بالضرورة از سلف تا خلف متواتر می آید و این
 ظاهر معنی ضرورت نمی آید یا برای تعلیط جمال این لفظ بر زبان می آید و اولاً که ما طبع تمامه نمی آید
 احوال و جمیع افعال هر روز از صحابه و تابعین تبع تابعین هرگز ثابت نمی تواند شد و ثانیاً انداج
 شرف مجلس سلوا در فضائل عامه مجالس کار که از امام حدیث صحیح تا نیست و نیز از صحابه هم هر دو طبع
 برای شکر و لادت با سعادت از نقل خصوص این عمل که بهیت مخصوصه اش از نقل صحابه و تابعین
 موکده نیست معنی می تواند کرد و بدین پس تخیر احتمال جو در نقل این عمل یکدلی بهیت خاصه و محلیت
 شده لکن از افراد صحابه و تابعین تبع تابعین اوقات و ضروری نبودن نقل آن
 جای ضرورت متواتر بودن نقل آن از سلف تا خلف مخالف نقل سلیم است و ثانیاً این

و تا بعد از آن اوقات و اغلب احوال در تمام سال مشغول باین کار آنحضرت بهم در خلوت و بهم در مجالس و اند
 پس در عمل مولد چگونه اشعار بکامل بخیاره بودند آنحضرت در محبت می تواند بود اگر صاحب ساله
 از جای ثابت میکرد که آنحضرت با وجودیکه در دیگر اوقات و مشهور بزرگ آنحضرت اهتمام می نمودند
 در ماه ولادت ترک میکردند پس البته ذکر این اشعار که تا بهم محل کلام می بود می توان نمود و در نه
 این بهم سادس مطروعه و در دوازدهم دیگر عوارض قه و متعارفه عاده پس هرگز هیچگونه با وجود چنین
 عدم فعل آنحضرت بهم دلالت و اشعار برین امر نمی توان ساخت **قولیه** لاسلم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 روزه عاشورا بجهت آن گرفت که میبود گفته بودند و هاشم که بغیر با صلی الله علیه و سلم چون بود
 سر و پا حو و این چنین بهم فاسد که کو دکان بازی کوشش بهم خنده آید پسند و گو ساده مردی
 از بسکای جنت و ابهر که کلمه اذ الحق بموسی منکر بران هرگز دلالت ندارد و الی آخره **اقول** دلیل
 صوم عاشورا در کتاب شیر شام از حافظ عسقلانی صاحب فتح الباری منقول است و آنحضرت
 این قول قبول بران سخت نامعقول است اول باید فهمید که سوگ حافظ عسقلانی دیگر آئینه دین بهم
 فرموده اند که بعد از آنکه میبود تقسیم نمودن صوم عاشورا بجهت نجات حضرت موسی و صیام آنحضرت
 در آن روز نیست اءاده شکر آن نعمت که موسی علیه السلام جناب حق متعالی در مثل آن روز و روزگار
 سابق خطا فرموده بود و ذکر کردند آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجهت موافقت حضرت موسی
 علیه السلام برای ادای شکر آن نعمت حقیقت خود و حضرت موسی علیه السلام از پیوار شاد و فرزند
 و مقصود از آن موافقت حضرت موسی علیه السلام و عاده شکر آن نعمت سابقه دراز منتهی لایحه بود
 پس تحقیقات آئینه و برین صریح از مضامین احادیث صحیح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 ثابت و نسبت بر این سخنیه و تنها ساختن و آن آئینه دین و البته احق قرار دادن کمال حاجت
 اما آنچه برای ابطال اینک ایراد نه برای شکر آن نعمت باشد گفته این چنین بهم فاسد که دکان بازی
 کوشش بهم برده خنده آید حقیقت اینست که بخیر ملا حدود بی دین کیست که باین چنین طعن و تخریب
 در شان آنکه شرع شریف زبان خود بیاید علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده
 و قال الامام الطحاوی بعد از وی هذا الحديث ففي هذا الحديث ان رجلا من الله عليه
 عليه السلام فانه ما رآه من الله عز وجل في ظلمة من الله عليه السلام في فراغ من الله عليه

على الاختيار دون الفرض قلت وفيه بحث لان لقائل ان يقول لا يسلم ان ذلك على الاحتياط
 دون الفرض لانه عليه السلام امر بصومه والا لم يخرج عن القرائ يدل على الوجوب كونه
 صامه شكر الله عز وجل اينافى كونه للوجوب كما في نسخة قص فان اصلها الشكر مع انما
 واجبة الامام قسلا في مواهب بذيال حديث حضرت ابن عباس اوردوه يدل على ان الباش
 على صيامه موافقهم على السبب هو شكر الله تعالى على نجاته موسى عليه السلام انما طرفة انكه
 خود و در دليل و يوم اقرار نموده است به بجا آوردن آنحضرت صلى الله عليه وسلم صوم عاشوراء را بموافقت
 يهود پس از نفس كلامش اين قول او باطل است و مردود قوله از او وجه ديگر است كه در حديث صحيح
 دارم شده الى آخره قول بودن دو وجه ديگر براي امري كه از دو حديث ديگر ظاهر باشد مستلزم
 آنست كه وجهي ثالث براي آن امر كه از حديث صحيح ديگر باقرار آنكه دين ثابت و صريح باشد باطل و ظاهر
 قرار داده آيد غايه الامر آنكه در وجه ثلثه دقيق و تطبيع نموده شود پس در يك حديث كه روزه داشتن
 يهود و براي شكر نجات موسى عليه السلام موافقت نمودن آنحضرت صلى الله عليه وسلم درين قدر و بيان
 نمودن احقيقت خود و باو امي شكر نجات بجهت متابعت و موافقت حضرت موسى عليه السلام كه در مثل آن خود
 نموده و بپوشد و در گذشته و در حديث ديگر قرار دادن يهود عاشورا را روز عيد و ليسو و لعب نمودنشان
 در آن روز و براي قصد مخالفت ايشان شروع كرديدن صوم كه مذكور است آن يهود و خير اين يهود باشند
 و در تعيين صوم موافقت يك قوم مخالفت يك قوم مقصود است پس استدلال صاحب ساله بمضمون يك
 حديث براي ابطال مضمون صريح ديگر حديث صحيح باطل و مردود است در مجمع البحار اوردوه فان قيل
 اتخاذ هم عيد اينافى صومه و ايضا قصروا مشعر بيان الصوم و كان مخالفتهم قلت عمل عبيد هم
 كان جائزا الصوم و هو لا اله الا هو و هو المدينه فوافق المدينين و خالف غيرهم انما علامه
 حيني شرح صحيح بخاري شريف اوردوه قبل ما وجه التوفيق بين قوله عيد و بين ما تقدم من الحديث
 تصوم عاشورا يوم العيد يوم الافطار واجب بانه لا يلزم من كونه عيد الافطار احتمال
 ان صوم العيد جائز اعند هم و هو لا اله الا هو غير يهود المدينه فوافق المدينين حيث
 انه الحق و خالف غيرهم بخلافه انما معلومست كه هرگاه روز صاحب ساله صرف يمين و روزه و صوم
 عاشورا معتبر اند پس چرا سابق بجا آوردن آنحضرت صلى الله عليه وسلم صوم عاشوراء را بموافقت يهود

باستاناد صاحب تحقیق و کرم و دهم گاه که نوشته خود کشتن یا دخی ماند نوشته برادر خود بجا یاد خواهد بود
 و که ثانیاً صوم عاشورا منسوخ است بالاتفاق **الحاق قول** دعوی اتفاق بر منسوخیت صوم
 عاشورا که متبادر ازین کلام درین مقام نسخ نفس این صوم است که شامل است منسوخیت فضیلت
 و استحباب طوع و عیت و مسنونیت را و منضم است اظهار ممنوعیت را باطل محض است علامه عینی در شرح
 صحیح بخاری شریف آورده اتفاق العلماء علی ان صوم یوم عاشورا الیوم سنة و لیس واجب
 و اختلافوا فی حکم او الی الاسلام فقال ابو حنیفة رحمه کان اجبا و اختلف قول الشافعی علی
 و حنین من اشهرهما انه لم یزل سنة من جین بشرع و لو یکبر و اجبا قاطبا هذک الامه و لکنه
 کان تا که استصحاب فلما نزل صوم رمضان صام مستحباً و ان ذلک الاستصحاب الثاني کان
 واجباً قال عیاض کان بعض السلف یقول کان فرضاً و هو باق علی فرضیه لم ینسخ قال
 و انفسر القائلون بهذا و حصل الاجماع علی انه لیس بفرض انما هو مستحب الی آخره بر حاشیه
 صحیح بخاری طبعه علی در کتاب الصوم بر صفر ۴۵۴ آورده قال لکن ما فی تفقوا علی ان صوم عاشورا
 فی زمانه سنة الی آخره امام قوی در سلم آورده و العلماء مجمعون علی استحبابه و تعیینه للاختلاف
 و اما قول ابن مسعود کنا صومه فترك معناه انه لم یبق کما کان من الوجوب تا که التذکره
 الی آخره و اگر مراد صرف نسخ و صف فرضیت است نه منسوخیت صوم عاشورا پس بیج ضرر بمقال حافظ
 عسقلانی نمی رساند بلکه اگر بالفرض نسخ مسنونیت صوم عاشورا هم بالاتفاق علی الاطلاق بحسب
 صوم رمضان شریف تسلیم کرده آید تا هم بیج فعل در استدلال امام مذکور نمی اندازد و شبهات و اشکال
 مردودی سازد از شانج که استصحاب احاد و شکر نعمت سابقه در از منتهی لاحقه فی وقت من الاوقات ثابت
 گوید و دیگر اوقات در فرد خاص آن بکدامی جهت تبدیل آن حکم بطلان رسید پس آن امر که در وقت شارع
 استحب آن نبود از قبیل فضیلت فاسده که دوکان را هم حسب بان برار می صاحب ساله بران خنده
 کی تا اندر بود و این مقام چشم عبرت باید نگریست و بر گواهی فرقه سما جلیلیه باید گریست که چگونه با وجود احوال
 علیم تقوی بر آیه دین ابطال حق تبارکی شانید و با وجود او عامی اتباع سنت بر فضایل صریح احادیث
 صحیح اعتراضات فاسده دارد و نموده آبروی ایمان خود می ربایند **قول** که صوم عاشورا منسوخ است
 باتفاق بر او الترمذی چندین صحیح عن عائشه **الحاق قول** این چنین سازنی افترا بر دانه است

و دعوی اتفاق منسوخیت صوم نمودن و بر ترمذی حیال الله ان کردن کید عظیم مت و صحیح ترمذی اول باب بحث
و تاکید بر صوم عاشورا بقدر نموده بعد از آن ربانیت حضرت در ترک آن صوم این حدیث روایت فرموده
عن عائشة رضي الله عنها قالت كان عاشورا يوم وتصومه قریش في الجاهلية وكان
رسول الله صلى الله عليه وسلم يصومه فلما قدم المدينة صامه وام الناس بصيامه فلما
افتقر رمضان كان مضاي هو الفريضة وترك عاشورا فمن شاء صامه ومن شاء تركه وبعد ان
قال ابو عيسى والعلة على هذا عند اهل العلم على حديث عائشة وهو حديث صحيح لا يرون صيام
عاشورا واجبا الا من غلب في صيامه لما ذكر فيه من الفضل الى آخره پس امام ترمذی منسوخ بودن صوم
عاشورا بالاتفاق کی روایت فرموده است صرف منسوخیت فرضیت و وجوب پس آن حدیث آنست که
اتفاق فرموده است و فضیلت خود از بیان ترمذی عیان است پس تحت روایت منسوخیت صوم عاشورا
بالاتفاق بر امام ترمذی مضاد لب بکذب شیع کشاد است و تخیر که درین حدیث است بنا بر رفع
وجوب است در فتح القدر بذیل حدیث حضرت صدیق رضی الله تعالی عنهما آورده فقوله افلا فرض
رمضان قال من شاء الى آخره دلیل علی آنکه مستعمل ها هنا فی الصیغة الموجبة للقطع بان التخيیر
ليس باعتبار الندب لانه مندوب الى الآن بل مسنون فكان باعتبار الوجوب الى آخره و اگر برخلاف
مستباد گوید که امام منسوخیت صوم فرموده است صرف منسوخیت و جعفر فرضیت و وجوب پس امام
عسقلانی کی دعوی فرموده بود که وجوب فرضیت آن باقی است تا که در رد آن این تطویل می نماید
و صحیح به محمد فی الموطاء اقول برای ثبات دعوی منسوخیت صوم عاشورا بالاتفاق حواله
تصریح امام محمد در موطا نمودن هم کذب هر چه است در موطا صرف منسوخیت فرضیت آن از شهر رمضان
و بقا تطويع و احتیاج آن مذکور است که این امر بیچگونگی حضرت بحافظ عسقلانی نمی رساند اما و محمد
صاحب سنن رام و دیگرانند ملا علی قاری در شرح موطا فرموده قال محمد صيام عاشورا
كان واجبا قبل ان يفترض رمضان ثم نسخ في شهر رمضان اي افراضة امی صيام عاشورا
تطوع امی مستحب من شاء صيامه ومن شاء لم يصبه وهو قول ابن حنيفة والعمامة الى آخره
قولهم بلكه حدیث اذا كان في العام المقبل انشاء الله تعالى حينئذ اليوم التاسع من شهر رمضان
منسوخیت او دار و الى آخره اقول و الا که این حدیث بر ممانعت صوم عاشورا منسوخ است البته

محققین ائمه دین ازین حدیث بشهادت دیگر اُمادیث استجاب و مسنونیت صوم عاشورا بضم تاسع
 ثابت فرموده اند امام فویدی در شرح صحیح مسلم آورده قال الشافعی و أصحابه واحد و یحاق بالآخر
 یسقط صوم التاسع و العاشر حیث کان النبی صلی الله علیه و سلم صام العاشر و یوم هیئ التاسع
 الی آخره و رفع القدر یرفعه و المسنون عاشوراء مع التاسع انما در ظاهر حق در ترجمه این
 القابل از صوم التاسع نوشته اگر زنده را بدین سال آید تک نوروزه رکوع نون کوبی از قطع
 این نهمه خود برادر خوردش قابل استجاب صوم عاشورا بضم تاسع است و معنی این پیش همین قرار داده
 پس هرگاه که صاحب ساله باوجودیکه حواله رساله برادر خورد می نماید اما از مطالب تحریرش خبر
 نمی دارد باقوال ائمه دین چه خبر خواهد داشت و اگر گویند او پیش ممنوعیت افراد عاشورا حرم است
 پس در این هم کلام است عامه فقها فرموده اند که ثابت از احادیث اولویت و افضلیت و مسنونیت
 ضم تاسع مع العاشر است اما ممنوعیت صرف عاشورا ثابت نیست بدیجیت قابل حرم است
 آن شده اند گوید بعضی محققین بکرات تخریصی بهم رفته اند امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف
 و فی السیاح کره بعضی افراد را بالصوم و لو یکرهه عامه کلامه صراحتا یا الفاضله
 صاحب تحفه در رساله فیض الایام فرموده روزه دهم حرم کرد و در عاشوره است بسیار سفون
 و موجب کفاره یکساله است انما قوله و یباح شرح مسلم گوید قال القرطبی ظاهره انه کان علی السلاک
 ان یصوم التاسع بدل العاشر هذا هو الذی فهو ابن عباس لی آخره اقول انما از حضرت
 ابن عباس رضی عنهما مطرب انداز بعض آثار بصریح استجاب و مسنونیت صوم عاشور بضم تاسع ثابت است
 و از بعض آثار باطلاق عاشور را بر صرف یوم تاسع ظاهر میگردد اما اکثر علماء دین این امر را بسبب مخالفت
 جمیع صحابه و تابعین قابل عمل و اتباع ندانسته اند شاه ولی آمد و بلوی در صفا شرح موطا بذیل امر
 نمودن حضرت عمر رضی عنهما بصوم عاشورا نوشته مترجم گوید سبب است نزد اکثر علماء روزه دهم و تاسع
 و محققین از آثار قسم اخیر هم همان بیان استجاب صوم عاشور بضم تاسع مراد داشته اند علامه عینی در شرح
 صحیح بخاری شریف فرموده فان قلت هذا الحدیث صحیح ظاهره ان عاشورا هو التاسع قلت
 اراد ابن عباس مقله فاذا اصححت من تاسعه فاصح صائعا ای ضم التاسع مع العاشر
 و ازاد بقوله نعم ما روی عن عمنه علیه السلام علی صوم التاسع من قوله لا یومنون

قال القاضي لعل ذلك على طريق الجمع مع العاشر لا يشتمل به باليوت كما ورد في رواية
 أخرى فصوم التاسع والعاشر ذكر في هذه الرواية عن عطاء عنه وقيل مع قول
 ابن عباس نعم أي نعم كان يصوم التاسع لوعاش في العام المقبل قال أبو عمر وهذا دليل
 أنه عليه السلام كان يصوم العاشر إلى أن مات فلم يزل يصومه وذلك محفوظ من
 حديث ابن عباس ولا تأخر في هذا الباب عن ابن عباس رضي الله عنه مضطربا إلى آخر
 درموا سب از ابن منیر آورده قولہ اذا أصبحت من تاسعہ فاجعل يشعربانہ اراد العاشرا
 لانه لا يصح صائما بعد ان اصبح صائما تاسعہ الا اذا نوى الصوم من الليلة المقبلة العاشر
 انتهى وهم درموا سب آورده قال ابن القيم من تأمل مجموع الروايات عن ابن عباس يتبين له
 زال الاشكال وسعة علم ابن عباس ضافانه لم يجعل يوم عاشورا اليوم التاسع بل
 قال للسائل صم اليوم التاسع واكتفى بمعرفة السائل ان يوم عاشورا هو اليوم العاشر
 الذي بعده التاسع وعاشورا فاشهد السائل ان صيام التاسع معه واخبار
 رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يظن ذلك فاما ان يكون فعل ذلك واما ان يكون
 حل فعله على الامويه وعزمه عليه في المستقبل وهو الذي روى امرنا رسول الله صلى
 عليه وسلم بصيام عاشورا يوم العاشر الى آخره قولہ تطوحيات او كه نزو بعض ثابت ثبت
 دره و فضيلت او موقوف است بر اثبات آنكه بيان فضيلت او بعد از نسخ است اتم اقول قطع نظر
 از آنكه اطلاق لفظ بعض خالي از تغاير نيست بمرجع احوال علماء دين كه مبطل ابن شمس سابقا
 مرقوم ما در اینجا دو سند از كبر اوطافه جي كرم در مظهر حق گفته اور حكم كيا يعنى صحابه كذا اول سنه
 واجب بود او سكي كه پهر بعد از نسخ او سكي كي سابقه تحقيق في كي اتم از اینجا ثابت است كه بعد از نسخ فضيلت
 صوم عاشورا بمرجع ممكن مستحب بودن آن فرموده اند و در ترجمه مشارق نوشته اول عاشوره كذا
 فرض تھا جب رمضان كاره روزہ فرض بود او عاشوره كاره پارسى مستحب حديث ميں كه او سكي روزي
 ايك سال كي گناه معاف بود في ابن اتم و حكمه فضيلت بعد از نسخ ثابت نيست حال آنكه حضرت شارح الترمذ
 و اتمام اين سال فاته فرموده و درين سال در عزم خود ديك و نه قبل آنهم افزون معمر بود حال آنكه
 نسخ وقت فضيلت رمضان شريف بود قولہ و بعض گمان برند كه چون فضيلت انفسوخ

فضیلت و استحباب باقی ماند و نسخ نشد مگر نفس فرضیت و این خلاف قاعده اصول است
مختصا قول اولایسید از علما و پیغمبرین آمده وین جامعین معقول و منقول محققین فقهاء اصول
تصحیح نسخ فرضیت و بقا و جواز و فضیلت فرموده اند پس ای ظاهر تبحر خود علی الماطلاق
مخالفت اصول فقهی است نسخ جواز و فضیلت نسخ فرضیت که مختار بعض محققین باشد قاعده تفقه اصول
بلکه حقیقه ایست که این اطلاق صاحب رساله درست آید و مسلم هم که کتابی است معروف
و مشهور مذکور مسئله اذ النسخ الوجوب بقی الجواز خلافا للفرای لان الوجوب یقتضی الجواز و النسخ
لا ینافی فی حق علی ما کان الخ علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل حدیث حضرت ابن عباس رضی
فرموده و ظاهر حدیث ابن عباس رضی بذیل حدیث حضرت ابن عمر رضی که آثار کثیره متضمن نسخ
فرضیت صوم عاشورا و ثبوت تطو حیت آن نقل نموده بعد از نقل آن آثار فرموده ففی هذه الآثار
نسخ وجوب صوم عاشورا و ان صومه قد رد الى التطوع بعد ان کان فرضا و اختلف اهل
الاصول ان ما کان فرضا اذ النسخ هل یبقی الا باحاطة ام لا و هی مسألة مشهوره بین مؤسسینا
حدیث عائشة رضی و معاویه رضی که آن علی ما دلت علیه الاحادیث المذکورة الخ محدث
و هابوی شیخ عبد الحق حنفی در جذبا القلوب در آداب زیارت قبر شریف آورده و آنرا جمله کتب کتب
تقدیم صدقه کند در صدر اسلام هر که قصد مناجات حضرت سیدانام میکرد بگوید واجب بود که چیز
صدقه کند ای قوله و بعد از آنکه وجوب آن منسوخ شد استحباب که صفت لازمه مطلق صدقه است
بحال خود باقی ماند و زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم حکم ملازمت دارد در حالت حیات و می صلی
علیه و سلم الخ انام محمد علیه الرحمه و موطا فرموده قال محمد اما العقیقة فبلغنا انما کانت فی
الجاهلیة و قد فعلت شر نفع بالافعل کل فیه کان قبلها و نسخ بصوم شهر رمضان کل صوم
کان قبله و نسخ غسل الجنابة کل غسل قبله و نسخت الزکوة کل صدقة قبلها کذلك
بلغنا انهم لما صلی قاری و شرح بذیل قد فعلت فی اول الاسلام نوشته ای بطل بقی الوجوب
لا توافق الخ و بذیل کل صوم کان قبله نوشته ای که واجب اکایام البیض و يوم عاشورا الخ
و بعد ختم روایت نوشته و فیه ان الفرضیة اذا نسخت تبقى الفضیلة التي تتو بت علیها

المشوية كصاوة التوحيد وصوم عاشوراء هي لا تنافي لا باحة اليه لا ثواب فيها ولا عقاب في
 البدائع ذكر محمد في الجامع الصغير ولا يفتي عن الغلام ولا عن الجارية وانما اشار الى الكرامة
 لان الحقيقة كان فضيلة وصحة نسخ الفضل لا يبق الكرامة بخلاف الصوم والصدقة فانها
 كانت من الغرائض فاذا نسخت الفرضية يجوز النقل عما قبلت وفيه بحث لان الفضيلة اذا
 نسخت تبقى الاباحة لان النسخ ما توجه اليه زيادة الفضيلة ففي اصل الاباحة وهذا
 على تقدير انه كان فضيلة والا فالظاهر من ذلك هاء مع الصوم والصدقة انما على ما لها
 في كونها واجبة الى آخره وثانيا قالين عدم بقا جواز فضيلت نسخ فرضيت هم يشرح فرموده اند
 كه اين در صورتی است كه شارع بر مجرد نسخ فرضيت اكتفا فرمايد بلى بلكه اشاره بجواز نسخ كذا باجابه
 نفس نسخ خود و لالت بر اباحت وجواز دار و ليس بان بهيكونه كلام و تراخي نسبت وصوم عاشورا
 انبويان قهراست چنانچه قالين قوايخ و تحقيق آن صراحة فرموده اند بحواله علوم و شرح مسلم فرموده
 مسئله نسخ الوجوب على الجاهل الاول نسخه بنسخ ال على الاباحة و الجواز كنسخ عموم عاشورا
 الشان من نسخ بنسخ عنه كالتوجه الى بيت المقدس فانسخ عنه الثالث نسخ من نسخ بانسته
 جواز و تفسير ففي الاول الجواز بالنسخ النسخ ثابت البتة وفي الثاني لا جواز اصلا لا باجماع
 بقى الكلام في الثالث وفيه خلاف فعندنا لا يفتي و عندنا الشافعية يفتي و اختاره المنصفي
 و همچنان بر فقهاء فضليات عموم عاشوراء بعد نسخ فرضيت در ارا اصول نور الانوار و غيره و نسخ عموم
 باوجوديكه قول عدم بقا جواز بعد نسخ فرضيت اختيار فرموده اند پس منشا اعتراض فاسد به كلام
 حافظ حقله في قبعين ان امام رباني بجزء هالت و تخيير مي از مطالب كتب متعدده و ديگر بويست كه
 بر تقدير تسليم روزه گرفتن بايد احوال هر گاه از حديث شريف اعاده شكر نعمت بعد روزه
 ثابت گرویده پس بعد تسليم آن اين اعتراض بجااست كه از بين قدر و شوقه منكرين مردود گرویده اما
 استحباب مجالس افكار پس اول چه حاجت بقياس دار و ثانيا همان حكم كه در مقيس عليه بود يعني عموم
 عاشوراء از صحت اعاده شكر نعمت و دين هم موجود اما ديگر خصوصيات مثل عبادت عموم قصد
 شكر نعمت نجات جناب موسي عليه السلام پس يافته شدن اين خصوصيات چه ضرورت قوله
 جاي چون ماه در روز اعتبار كنند انما اقول كلامي است مختل اين قدر فريده اند كه چنانكه از احاديث

شکر نعمت نجات موسی علیه السلام بعد از شستن نماز بسیار تاریخ و ماه را اعتبار است و بواقع شدن
 روز معلوم در آن تاریخ خصوصیت نداشته و در هر سال آنقدر تعیین را ملحوظ داشته اند این را علم
 دین که در سخنان ادای شکر نعمت سابقه ولادت با کرامت تاریخ و ماه را اعتبار کرده اند گویا روز
 معین واقع نشود چه حضرت می رسانند و چون که اعتبار اینقدر تعیین بهم محض بلحاظ ادراک برکت بود
 مناسبت است پس این تعیین منعقد ساختن مجلس را در هر سال چگونه منع میگردد و اندک قول این چه وقت
 الی قول این مذہب قابل تعیین است که سندش تا ابولهب رسانیده شود بلکه تا ابلیس تعیین آنرا قول
 ای الی السلام انصاف فرماید که آنچه بی دینی است که در شان ائمه ویران اکابر محدثین است مثل
 صاحب حصص حصین و غیره و چون کلمات گستاخی بر زبان می اندوزد قناعت و وبال تیراوان را بکمال
 نمی داند و الا میگویم که آن محدثین برای بیان شرف یوم ولادت شریفند تخفیف فرموده و چون
 در عذاب الی لب رآن یوم طفیل و برکت آنحضرت و سرور فرحت نعمت ولادت از قول جناب
 کریم علیه السلام و مکرّم فی الناس حضرت سیدنا عباس نقل گرفته اند که حضرت و بی از رب کریم و ابوالفضل
 تا یکسال کشف حال ابولهب فرمودند آخر حق تعالی با جابت دعای آنجناب پرداخته ما نشنید آنحضرت
 منکشف فرموده حجة الاسلام در احیاء علوم الدین در باب بیان مناسبات تکشف عن احوال الموق
 الی اعمال النافعة فی الآخرة فرموده و روی عن العباس قال کنت مواخیا لابن لبهب فلما مات
 حرّنت علیه و اهی فی امره فسالته الله حوکان ی بنی ایاة و انما قال فرایته یلقب سارا
 فسالته عن معاله فقال صرت الی النار فی العذاب لیخفف عنی و لا یروح الا لیلۃ الاثنین
 فی کل ایام و الیالی قلت کیف ذلک قال ذلک تلك اللیلۃ محمد صلی الله علیه و سلم جاء
 انبیاء فبشروا بنی بولادته ففرحت به و اعتقت ولیدة لی فرحابه فانما بنی الله بذل لادن
 رفع عنی العذاب فی کل لیلۃ الاثنین الی اخره پس ذکر این تخفیف عذابی نقل مکارش آنجناب
 که همیشه در صحیح بخاری هم موجود است و تجویز نفقه کلمات سب و دشنام در شان اکابر محدثین
 و ائمّه دین شناختن و مذہب آن پیشوایان شرح شریف را به تمت اتباع ابلیس تعیین و خوشنود
 شیطان در چشم سلیمان ساختن و نفقه در نقل ما و بیث انداختن و تضلیل ناقلان و اولین و آخرین
 پنداختن است و بنیامی گویم که اکابر محدثین تخفیف عذاب ابولهب را بطفیل حضرت رسول کریم

بفضل رب بجهیم در هر یوم الاثنین که نظیر یوم خاص اصلی ولادت بابرکت و مناسب است از وقت
شروع ثابت گردانیده اند پس گویند و اسما عیله قول آنحضرت قابل اعتماد و نباشد اما این بشارت
در حق آن ائمه دین چگونه جایز فرموده اند محدث و دهلوی علیه الرحمه در مدارج النبوة که مستند است
رساله است فرموده اول کسیکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم را شیر داد و شیر بود کثیر که بود این
نویسنده است که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم تولد یافت بشارت رسانید به ابو اسد و ابو لهب و او را
بر دو گانه از او کرد و او را کرد که او را شیر دهد حق تعالی باین شادی سرور که ابو اسد را ولادت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم کرد در عذاب بی تخفیف کرد و برود و شنبه چنانکه در حدیث آمده است و در اینجا
سندست مایل و الیدر که در شنبه سیلاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم سرور کند و نذر اموال
الی آخره و دیگر محدثین هم صحیح آن فرموده اند صاحب سیرت شامی از حافظه داشت نقل فرموده
قد صح ان باللب یخفف عنه فی کل یوم الاثنین کاعتقاده ثوبه و سلم را عیله الله فی
صلی الله علیه و سلم الی آخره در اینجا باید دانست که بعضی از علما گفته اند بعضی سالکان در کار شنبه
از نماز بیدار اند و برود است تخفیف فرمودن حق تعالی در عذاب بعضی کفار و منافقین و بعضی
کتب و سنت و اجماع و اتفاق جمیع اهل اسلام لازم گردانیده گویا بوقت بالزام کفر و کفر درین جایگاه
برای این که این طائفه چیز بی ریختن هم می دانیم و اخرج با و چه تخفیف فرمودن حق تعالی در عذاب
بعضی کفار در بعضی اوقات فیفضل مگر هم خود و بطریق برکت و جود و خویش نهی و انعام
است سنت و نه مخالف کتاب و سنت بلکه ثابت است از مضامین کتاب و سنت و تفسیر الهی است بر
الزام این طائفه عبارت تفسیر عزیزی باید شنید و تفسیر و در محافه بذیل آید که میگوید این طائفه
طعام و مسکن اگر چه نوشته حضرت امام شافعی راجع باین است شک کرده اند که کافران و منافقان
نیز مکلف و مخاطب باشند چنانچه ایمان سعادت مکلف اند و در این مورد نیز که خدا نیکو کار است
مذابحنی شد و اما اعظم میگویند که عذابان کافر نیست که ایمان خواهد بود و لیکن اگر بگوید این
طعام بخورند و از عذاب فی الجمله تخفیف میشود و باین سلسله اگر گذاردیم گشت پس این دلیل است
که کافر البیاب ساقی گفته اند که اگر کسی در عذاب باشد و بخواهد تخفیف خواهد شد آنکه عذاب او را
بروزند او غرض و احیاناً از خود و تفسیر سوره نازال در جواب گفته یکی کافر هر چند موجب عذاب

از عذاب ابدی نیست اما اثر او تخفیف عذاب است پس بدین آن فایده دارد و الی آخره علامه غلامی
در شرح مستطاب نقل و این تخفیف عذاب الی نسب گفته و تخفیف عذاب به نسبت صادر کرده اند
قوله تعالی فی اعمال الکفره فجعلنا له صلبا معذورا لانه بعد الحشر لانه لما یخضع من النار
ذکاته لم یجد هم صلا الی آخره **قوله** که در این روایت مانندی در کردار خود و خوشتر و حقیقت
بختی و می جل جلاله کردن است و نامی حسن صافی نهادن قدسی شریف زایاک بردن و می جل جلاله
پس چون که بخوابد انبیا و اولیا را بی آنکه با لغوی وجود و اید کردن می نماند و خون می یزد و کفار بخوابد
سید کاری پایه فرازی نماند الی آخره **اقول** اکابر محدثین که در فضیلت یوم ولادت با سعادت حضرت
یا فتن ابولسب بر عذاب بران یوم لطیف برکت و رحمت ولادت و امید حضور برکت برای سبک
مقدم و رخ و از محبت صرف مال کنند و ایام ولادت شریف را مشرف دانند و برکت دینیه بیان فرموده اند
این بیان کجا ثابت شد که این حضرات دعوی بختی خدا می جل جلاله کرده اند و کی بر آنحضرت
لازم گشت که خون انبیا و اولیا را بریزند این جزافات و بطلون بقول آورده شد نسبت از خون پروردگار
که کفار بخوابد انبیا و اولیا را بریزند را پسنداراجا و تمسک در دنیا می چند روزه بلوه
عطای سازد آخر باین حرکات شنیعه ابد الابد و در چاه جهنم می اندازد و کجا این امر و کجا تخفیف کسی
بر برکت امری که از ان افعال کفریه فاسقانه راضی پروردگار ظاهر و آشکار است و ازین پسندیدگی
این احسان که آخر افضل خود و فضلا از برکت آن کافر را هم محروم مطلق نداشته پیدا و پدید است پس
صاحب ساله نه معنی لفظ اقتدا باضال پروردگار توجه میارزد و نه بمقتصد و مراد ملک اعلام و آن
اخیار نظر می اندازد و خواه فحواه از معادات محبوبان الهی باحضرات می آویزد و آبروی فخر و دین علم
خود می ریزد **قوله** روایت اصاده حقیقه باطل نیست اگر چه بهیچ روایت کرده زیرا که بهیچ قسم
نمیکند **اقول** اول این چه خطبه کلام بی ربط است دعوی باطل بودن وایت کرده و در دلیل
روایت کردن بهیچ قسم روایت را آورده اینقدر نفهمید که از آوردن بهیچ قسم روایت از کجا لازم
که روایت بهیچ باطل می باشد و ثانی خود از سفر السعادت آورده که در سناد او ضعفی است پس از آنکه چون
ضعف در سناد حدیثی دعوی باطل بودن آن باطل میگردد و با فرض اگر در منبع یا کتابی دیگر این حدیث
صراحت باطل هم نوشته باشد مستلزم آن نیست که نزد مستدل بآن هم این حدیث موضوع باشد تا که

بنا بر موضوع و باطل گفتن و دیگران این تمایل و تفصیل صاحب سالک آن مستدل با مرقع باطنی و همچنان که
 اصول حقیقه بر آن مستدل این حدیث که حافظ سیوطی شافعی است و همچنان کلام در نیکه ای این سخن
 طریقه شرعی است یا نه ای غیر ذلک من التکویل همه بی موقع است قول که لایسک که مقصود اجتناب از کلام
 بود و لذت فیه بیان فضیلت یوم اشدین بود بلکه این ذکر اتفاقی است به تقریر و نه ذکر الی آخره
 اقول برای رد احوال که درین مستندین خود از طرف خود ارشاد انحضرت را که موجب پیش محمد و
 جواب سوال صوم آن یوم است ذکر اتفاقی قرار دادن از حصول شرف آن یوم بود و ولادت
 انکار سخن قطع نظر از آنکه مخالف مستندین است صریح منافی جواب ارشاد حضرت سید سلیمان
 صلوات الله علیه و سلم در اینجا سوال کلام ابن الحجاج غیره است که از کبر و طاعت باطنی و در ظاهر حجت
 بنزلی این حدیث شریف گفته احتمال می که یوم چهارم سبب حضرت که روزه که کنی کاپیر کو یا سبب است
 روزه که استحب می که با هر تقدیر سبب می که بزرگی نعمت او است پس آنکه حضرت پدید آید یوم اربعین
 او ترا و سبب شکر ازین کنی یوم الی آخره که چنانکه قاضی و شرح مسلم و غیره خود یوم طلعت شیه
 اشدین و الجمعة فیه خلق آدم گفته اند اقول او را که این قیاس درست نیست که یوم اربعین شرف
 ذکر خلقت آدم علیه السلام در جواب به فضیلت اقل نگزیده و نیز درین حدیث ذکر خروج آدم
 علیه السلام از جنت و قیام قیامت است که بقول قاضی ظاهرا از وجه فضائل است اگر کسی
 در دلیل تصریح نموده که ولادت حضرت آدم هم و فضیلت یوم نمی تواند شد و آنصورت اگر
 حواله قاضی سید انجاشی است افسوس که صاحب سالک و لیل قاضی ندیده و معنی تمام کلام
 نرسیده و ثانیاً دیگر تحقیق معتبر در شرح حدیث جمعه هم تصریح فرموده و قول قاضی بسبب
 لزوم مخالفت ظاهر حدیث ترک نموده اند اما هم نووی شرح صحیح مسلم بعد قول قاضی فرموده هذا
 کلام القاضی قال ابو بکر بن العربی فی کتابه الا حوذی بالجمع من الفضائل و خروج آدم
 علیه السلام من الجنة هو سبب جود النبیة و وجوب الصلاة و الانبیاء و الصلاة و الخیر
 من الجنة طرأ بل لقضاء اوطار ثریع و الیها و اما قیام الساعة فبالتحلیل جنة الانبیاء
 و الصدیقین و الاولیاء و غیرهم و اظهار که استقامت و ثبات و ثبات و ثبات و ثبات و ثبات و ثبات
 حدیث شریف بن از فضل ایا که یوم الجمعة فیه خلق آدم و فیه قبض ایشی و ثبات و ثبات

از شراح گویند که مقصود از ذکر اینها بیان چیزی است که واقع میشود در آن روز از امور عظام و این نیز
نوعی از فضیلت است و الا در اصل قبض آدم و قیام ساعت چه فضیلت باشد جز آتش آنکه فضیلتی نیست
آدم علیه السلام تقریب اوست بجا قدر و رحمت و در قیام ساعت قرب زمان و خول جنت و لذت
ابراهم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام اطاعت و احیاء از نعم الهی شمرده اند و قطع نظر از این همه
باید دید که در مظاہر حق هم گفته روز جمعه بین جو حضرت آدم علیه السلام پیدا بوی اسبغی فضیلت
او سبکی معلوم بگوید بات تو ظاهر بی او درشت سی چو بنگلی او سمین فضیلت جمعه کی اسبغی بگو که نکلتا او بنگا
سبب پیدایش انبیا و اولیا کا اور باعث بوجہ حسنات پیشمار کا اون سبب و اولیسی ہی موت حضرت آدم
علیه السلام سبب پدید آمدن او کی کا درگاه رب العزت میں پہنچنے کی آخری قیامت است که در او انوار این
که آن یوم الاثنین که توان از اسرار مبدائی روزی است که من و متولد شده ام نه یوم الاثنین که این
محال است **الاقول** سببیکه متنی اثبات و نفی هم میداند بروی پوشش است که ایجاد این محال درین کلام
و محال و ال جواب برین مرام محض خیال خام است و آنکه برکت و شرف یوم الاثنین بجهت پوشش نظیر یوم و الاثنین
انکار نمودن و از محال قرار دادن و ادعای است تمام ملا علی قاری و در مرقاة بذیل حدیث شریف آورده
فیہ ان الزمان یتشرف بما یقع فیہ و کذا المکان ای آخره و اگر حدیث دیگر دعوی دیگر هم برتری
دارد و است که مستلزم است که آنچه صاف و صریح ایمه دین از مضمون یک حدیث صحیح ثابت فرموده باشند
در حق و می گفته که هر چه فاسد است پس من برکت آن دعوی کاسد است **قولہ** و اینکه گفته اند آنحضرت بجهت
جبرایق و شفقت که بر حال امت داشت درین ماه چیزی زیاد نکرد محض لایست **الاقول** کسانی را
که این طایفه مجید و جہد تمام موافق خود و ظاہری میبازند و موافقت ایشان می نازند و در شمار محققینند
و اگر بر آئینہ سچ چنانچه در ادبی و ایمنه مخالفت میبازند و با تحقیق ایشان را لایعنی و جهالت بی معنی قرار
میدهند این چنین اتباع و هم فیه ان آئینہ می فهم و دین خود را بوجہ است و حال آنکه گفته اند آنچه این الحق است
این طایفه درین باب در قول مذکور گفته اند شهادت صحابه که ام هم ثابت است از آنجمله جناب حضرت
سید مرتضی که علی رضی اللہ عنہما فرموده ان کان رسول الله صلی الله علیہ و آلہ و سلم یصلی و یسبح و یتلو و یتعبد
ان دعوی خشیتان محال فی فرض غیری و انی آخره **قولہ** این جواب موافق نقل مشهور است از امام جواد
از سیدان است که بدین معنی است که فی نفس جنین است نه در انکسار جنین ای آخره **الاقول** خلافت در کائنات

بیان پریشانش از اینجا بخوبی عیانست اما قطع نظر از آنکه میگویم که برای این منی نخواهد بود که با وجودیکه حضرت
 شایع در وجود فضائل جمع هم و ملاوت شریف حضرت آدم علیه السلام و هم وفات شریف آنجناب بعد و
 فرمودند اما اینجا وقوع واقعه غمزدن برادران بود و شروع نغمه و نند و چنان یوم الاثنین که یوم یوم و لا اله الا الله
 و هم یوم وفات شریف است معذرت از شرح شریف برای آنجناب عاده ادای شکر صوم در آن یوم بیست
 رسید و غمزدن وفات شریف با وجودیکه وقوعش در همان روز شایع بیان فرموده بودند مانع اظهار آن شکر و
 سرور و عاده آن نگردد و هرگاه صاحب ساله در دخی در اظهار تسلیم نمود گوشتن منی نیست پس
 مقصود حافظ سیوطی با حسن وجه بیست رسید و شبهه علامه فاکسانی مندرگردد که بحقوق حزن مصیبت
 محرومی خود از شرف حضور روزیارت بهمت تشریف و نامی آنحضرت بریاض جنت با وجود ثبوت حیات
 حقیقه و بقا و توجه بحال امت نه مانع از اعتقاد شرف فضیلت آن ایام با کرامت است و نیست تلذیم تحمیل
 ادای شکر و چه در سایر احوال است که بهمت آنحضرت بقضای حیاسه خیر لک و همان خیر لک و هم
 سرور و بهشتی است بر حال امت است و نیز حسب تسبیح سماء و در تشریف برای آنحضرت آنجناب را
 باعث سرور وصال رب العزت است پس نمائند که نفس مصیبت محرومی مانده زیارت و غفلت
 حزن الهی محرومی چه مخالفت دارد با اعتقاد شرف و برکت آن ایام با سعادت آری اگر اظهار و بخت
 حزن و اعلان مصیبت مشروع می بود و عاده ادای شکر و یوم الاثنین که یوم یوم و لا اله الا الله
 وفات شریف است در شرح شریف ثابت نمی بود البته مخالفت بکرامت در آن یوم می نمود اینست که بقدر ضرورت
 در ابطال ایام برادر بزرگ در اینجا نگاشتم و اطالیت کلام باطلال باقی گفتار پریشانش که حالش از رد
 رساله برادر خود و ناهست عاده قلیل الافاده انگاشتم والسلام علی من یتبع الهدی

فصل دهم

رد رساله برادر خود که در رد جواب مولوی سعدالدین صاحب

واضح باد که بعد تحریر کلمه الحق برادر خود را که حوصله در رساله مولوی سعدالدین صاحب را فرستاد
 و نامش تشدید ایجاب نهادم چند که در بعضی جا عاده همان بیان پریشان پراخته و بسیار جا
 حواله آن ساخته و جواب تفصیل آن در ماسبق تحریر یافته اما مقروض به یکدیگر و قول به تجدید باز مناسب
 معلوم گردید که این شیخ بجهول الحال است و چکس از شناسخ و صوفیه علماء را که ام اورانی شناسد

و سندش در کتاب دیناوردی **الحاق اول** این فقره ایست بخت اینکه رکن استیثانی که سند این فقره است
مسلم است و شهر شیخ علی بن محمد مذکور و شناسایی می شود و می شود اگر صاحب ساله را از حال آنجا خبری
قصود علمی می باشد حضرت شیخ را چه قصور مقام تعجب آنکه معلوم را از جهت مخالفت مدعیانش مجهول میگرداند
اشبات دعاوی باطله خود بی تکلف استناد مجهول بلکه مجهول می نماید چه کند که تأیید باطل غیر باطل مکان
ندارد و وجوه هرگز باید باطل شدن تواند **قول** پس این عمل از اعمال ملوک و سلاطین نباشد نه از سیرت
و سنن خلف صالحین **الحاق قطع نظر** آنکه سلطان عادل اسلام شاعت است تمام این فعل باقتدار صالح
مشهور است خیر الانام علیه السلام نموده و علماء و صلی و عصر حاضر شدند و انکار نکردند و مقتدران
دین و اهل شرع از احقین کتب دینی به بحث برکت موجب تأمل و تفحص فرموده اند چنانچه صاحب شیر
شامی بسطو فی فصل آن فرموده و دیگر کتب بهم سطور پس اینهمه کبار و علماء از اخبار و صحاح و روایات
و پیشوایان شیخ حضرت سید ابی راز و دیر می دنیا طلب گفتند و بیرون سفارت است خصوصاً که
آنحضرت داخل سلسله دیر عامه محدثین لا حقیق بلکه شیوخ جماعه بدت عین بهم باشند و ظرف اینک خود
رساله نیز آنحضرت استناد میکند **قول** اگر بادشاه مذکور باینقدر اقوال خلیفه نقد سنابکین و ابنا و ابیل
و یتامی و دیگر وجوه خیرات و سیرت که شرح بدان ناظرین است میگرد و چه مقدار ثواب اجر و ثبوت ای خود
فراموشی نموده و لکن شیطان بنین **الحاق اول** هر چند این بیان بر ایشان از شیطان است اما
چون صاحب ساله که بی حاجت بجز ضرورت داعیه سب و تم سلاطین اسلام که در جهاد اعدای دین
عم باسیر بوده اند شیوه خود گردانیده و لاجرم چیز مختصر است این اطلال نقل نمودن مناسب نگردد
قاضی القضاة ابراهیم خان در تاریخ خود که مالش بطول نوشته سقطش آنکه شهد مظفر الدین مع صلاح قضا
کثیره و ایمان فیها عن بجد و قوه و ثبت فی مواضع لم یثبت فیها غیره و شهره ذلک تغنی عن
الطالعه و له لیک الا و قعه حطین بکفته فانه قوه و تقی الدین انکم العسکر باسیر ثلثا سمعوا و ثلثا
تراجوا و کانت النصر للمسلمین اما سیرته فقد کان له فی فعل الخیر غرائب لم یسمع ان احد افعل
ذلک ما فعله لم یکن شی فی الدنیا احب الیه من الصدقه کان له کل یوم قناطر مقطره من الخیر
یفرقها علی المسکین فی عده و مواسم من البلد و کان قد بنی اربع خانقاهات للزعماء و العیال
و قر لهم ما يحتاجون الیه کل یوم و کان یتیم نفسه فی کل الیوم خمیس و یسأل عن الحال و یسأل

ويعجز قلوبهم عن إدراك الصغار لا يتلوه ويدخل الصغر كل وقت ويتفقدا حواطهم كان يذبح إلى البطار
وكان له دار مضيغة دخل الصاكن قادم على البلاء مرفقة أو فقيرة أو غيرة أو بنو مدسة ترب
فيها فقهاء القرنين من الشافعية والخفية ويعمل السماع وله يكن له لذة سماع فانه كان
لا يتعاطى المنكر وكان يسير كل سنة دفعتين جماعة إلى بلاد الساحل مع جملة كثيرة من المال
ليفتك بها السامع المسلمين من أهلك الكفار وكان يقيم كل سنة سبيلا للحجاج يسير أربعين سنة
ألف دينار نفقايا الحرمين له بمكة خمسها الله ثم أنا حيلة وبعضها باق لا أن وهو ل
من اجتمع الماء إلى جبل عرفات ليلة الوقوف إلى آخره ملخصا وذاكر كفته ولو استقصيت وتعداد
محاسنه لطال الكتاب في شهره معروفة غنية عن الاطال القام بين خيرت وميرت را انما خودن
ولكن الشيطان زين لهم ودين مقام خواندن اثر تعصب غلو باطل است به چشم براندیش که کینه د
عین نماید بهترش در نظر باقیاندا اینکه خدمات بخدایت علماء و اعلام و صوفیه کرام صرفا امرال پرورتن
و جنود سلام را مورد صلوات ساختن داخل تبتیر و اسراف است پس این ادعا محض اعتساست
غایت آنچه امثال صاحب ساله بنا و جز تمسین قطعی شاه مذکور بران نهاده اند آنکه حواله
سماع و غناء و می مشاهده نمود و لعب جنود بالآت طبع و غیره ملاهی بر تاراج این خلکان
و غیره اوده اند جوایش اینکه غنا و لشکر و افواج مجاهدین نمود و لعب بل لشکر از احادیث ثابت
می توان شد و این در حقیقت نمود لعبیت اظهار قوت و شوکت و جمعیت لشکر اسلام و حال غنا
اینها ملا علی قاری در مرقاة نوشته قال النودی اجازت الصحابة غناء العرب الذي فيه ^{النشاد}
و ترو الخلاء و فعلوه بحضرة صلى الله عليه وسلم و مثله ليس كما فرح عند القاء ^{ثلث}
حكمة الغنائم و حال نقص هم و احياء العلوم و غيره بايدي و قطع نظر از نيمه مقلد بدیعی را عمل
امر کبر و نه همیش جانبت آن ثابت باشد جائز نیست نه آنکه در مسائل فوجیه حتی الاطلاق ^{تفصیل}
و تفصیل دیگران نموده آیه قوله الحق را در منع این عمل بایکد گرچه اختلاف نیست ^{نظر} ^{ان} ^{اقول} ^{قطع}
از آنکه جماعت محققین از ائمه الحق استحسان این عمل فرموده اند حال این ادعا اینکه قول صاحب
بایق المسائل هم خود این قول را مردود میگردد اند مگر آنکه صاحب ساله از فوط تعصب کابر آئیم دین
و فقهاء و محدثین را که استحسان تجویز فرموده اند اگر چه مستندین سلسله و ینیه این طایفه هم باشند

ضلالتی فی فهم جهان قرار دهد پس جمیع قدر نیست که لعنة الله علی الکاذبین **قول** که شیعیان که
 ماتم حسین علیه السلام و باید شما و شهادتشان بجای آید چه جا احتراض و ملاسقت غایت آنکه از شهادت بزرگ
 نماید **اقول** ایشان این بحالت خود امثال تجده را همین دانند پس همان طور اگر کسی ماه ربیع الاول یا
 و هر یوم الاثنین یا عیدین و خاصه لادت گمان کند و نفس احکام خاصه آنوقت بجای آورد البتة گناش
 و قولش کاسدست اما کما و دین مجوزین گدانه معین میدانند و احکام نفس آنروز مجاسه کنند
 صرف قابل بقدر شرف برکت ایام لادت و نمودن تحسان ادای شکر نعمت با انواع عبادت اندیشین شرا
 می مستحق احتراض و ملاسقت اند و اگر کسی گمان فاسد شیعیان او خل داده بروز عاشورا صرف تصور کند که ایام
 شهادت جنا بایام و احوال تکالیف و صبر شریف آنحضرت نموده بهتر جای شروع کند و ثواب بباید
 که احادیثی از عجم و مروج اصل نیارد و از انکه تکلف مذنب نیاحت بر نیز دارد چگونه با وجود عدم تحریم
 شارع ماخوذ خواند و با وجود ملاسقت مستندین صاحب سبالة آنچه فرموده اند چیز بیانی که میکنیم سبالة این
 در صحت آن و قریب و معلوم ما اصیب بالحسین فی یوم عاشورا کما سبکنا سبط قصده انما
 هو الشهادة الدالة علی فزید خطوته و رفعة درجته عند ربهم فمن ذکره لعل یوم ^{له} **عاشورا**
 لم یغفل ان یشغل الا بالکسوة و اجاز المار تبه تعالی علیه بقوله اولئک هم
 صلات من یوم و اولئک هم المحدثان لا یشغل ذلک الیوم و الا بدلائل و نحوه مر عظام
 انطاعات کالسوء و ایاة ثوابه ان یشغل ببلع الرافضة و هو هم من البندب النیاحنة
قول که باید که در این روز اخبار حزن و ملال را بغایت قصوی رسان **اقول** جواب این سخن در تعلیقات
 بر این بزرگ گنجی باید دید تمام نیست که آن بزرگ با وجود یک در آنجا بود و بخشی اقرار فرمود این سخن در اینجا با خبر
 خود فتنه الهام از این فتنه شریف جانب سرور کائنات که فی الحقیقت حرف اندوه عرومی از نعمت
 زیاده و زینت بی آنجناب موجب سرور وصال با عزت و در حق امت بهم موجب شاد مبارک و
 غیر اینست پس این قسم ترین اختصار فضیلت و برکت و شرف آن ایام با سعادت و آفتاب انی شکر
 و ان شانت ظهور و وجود با وجود را که این من غارت به چگونه ظلمی بر برکت آن نعمت نیفتاده و چگونه
 آنکه در این بر سر عروسی و نیوی و با اختصاص وقت ادای شکر حصول آن نعمت این چنین و این
 عروسی باید که شادمان حال عشاق آن محبوب و الجلال بماند و این جزو الهی سفارت که فی الحقیقت

انهم موجب خیریت است مانع ادای شکر نعم الهیه و منافی سرور با موری و دینیه و غیبت از پی پی
 منافی مانع استجاب شکر آن نعمت و سرور بایام بابرکت بلکه مانع اظهار شکر و سرور به نعمت در هر وقت
 می تواند بود و مشروحیت تکلف و اظهار حزن و نیازت و ملال و انجیال آن غایت بغایت قصوی
 رسانیدن است اگر مشروح می بود حال آنکه این خلاف مقاصد شریعت است ندانی که موجب علم و ارشاد
 شارح یوم الاثنین هم یوم نعمت و ولادت و هم یوم مصیبت و غایت است مسدود استجاب شکر آن نعمت
 در آن یوم با دای عبادت شروع فرموده اند و با اظهار حزن بای آن مصیبت و در آن اشاره به پی پی
 فافهم که بقی قول به جوابا که می که در خور قبول باشد و چکی لا اجمالاً و لا تفصیلاً بپرورد خدا **اقول**
 امام علی در انسان ایوانی سیف الایمان و ایوانی عود و ایوانی سیوطی و علامه ابن حجر قول فاکسانی را
 تحریر فرموده و در سیرت شامیه هم در تفصیلی آن نقل نموده **قول** اگر یکی از آیات کاسه فاسد
 آورده و عداحتی است قلع و قمع چنانکه باید کرده اند **اقول** این دعوی آنوقت قابل رد بود که در عدا
 ابن حجر و امام سیوطی و علامه علی قاری غیر هم از کسانیکه در علم و دینت و صداقت و شهرت بر جهان
 بران کرام می داشتند نقل صحیح مشهور نموده و در نه هیچ حرف اهل برادران باطله مشهورین برین زبان نگویند
 آورد **قول** جواب عمر بن بقدر فهم بودی بود **اقول** اگر قول آن بود که من نفس شرع و عقل و
 برو هم فاسد و خیال کاسه بود و جناب فاروق رضی الله تعالی عنه چنانکه با آن علیه قوت و شوکت اسلام
 تنبیه تا وی به ابطال آن و بهم فاسد نمی فرمود و پس قول شراح مشهورین مثل امام نووی صاحب غیر
 جاری و غیر هم از سوره فهم خود مرود و گردانیدن و نقصی بظلمت جناب فاروق رسانیدن
 سفاهت است و پس **قول** نظر بر و در وصفش در صحیف مجید نفیر بود **اقول** اولاً و کلاً در و در
 صفت شجره بر صحیف مجید غیر مسلم است ذکر فطری چیزی دیگر و در و در صفت چیزی دیگر و ثانیاً آن شجره
 شهابت صحابه کرام خاکب شده بود و ثالثاً اگر بجهت قرب مانع اسلام و عدم تدوین احکام و
 غلطی اعراب عوام که عادت بعبادت بچو شیاد شدند این امر درست نبود پس این سخنات اکابر
 حرام نمی تواند شد که در هر دو امر غارت موجود است **قول** که گفته که بجهت تمسک به سنت و غیره
 لیکن این بدعت حسنه است بلکه مذمومه است لانه مخالف الکتاب السنه و اهل و احادیث است
اقول مثلاً این خرافات نفی در معنی لفظ مخالفت است اگر از مخالفت بمان سکوت

و حسن در بسیاری از امور در کتب دینی مذکور و معروف و مشهور است که قدری از آن سابقا مسطور است
 با آنکه مدار ذم بر معنی است نه بر مجرد تلفظ این لفظ آری چیزی را بدعت بآن معنی مصطلح که جز
 مذموم نباشد گفته باز قائل حسن آن گردیدن درست نیست لیکن در اینجا فائده دیگر هم شنیدنی
 و آن اینکه امام سید در رد و خلافات ابن تیمیّه فرموده قوله و اذا سافر لم یطاعة طاعة
 كان خلك مما بالاجماع ثم هذا فاسد لان المسلمين ان السفار طاعة و سافر شخص
 معتقدانه طاعة كيف يكون سفره مما بالاجماع فان من فعل مما حاد اعتقاد الثواب
 لا يوصف ذلك بكونه مما بالانكاح اعتقاده ذلك لظن دليل بدل و سعه كان مثالا
 يقتضيه ظنه و الا كان جملا لا اثر عليه ولا اجر فعله موصوفه باحدة نعم اذا جعل
 احد المباح عبادة داخله في الدين مع اعتقادانه ليس منه فإثر به فاقرب
 الى الله تعالى ليس قربة لا في الواقع ولا في ظنه و هذا حكم سائر البهائم فمما دخل في
 الدين ليس منه ضل عليه اثر ابتداءه اما من قراه فان ذلك من الفروع التي لا يوجب
 فيها التقليد و اختلاف العلماء و فعله معتقدانه من احوال الاحياء فدر اثره و انما
 جملا يوجب فيه التقليد كما تصور مع اوصاف من الدين فعليه ان اثر البتة ان قوله
 اثر بحدیث برای آنها تذکره نوح رسول و سلم نیست آری قوله و عجبت و بسیار عجیب از مثل حافظ سیوطی
 که با آنهم در حفظ حدیث از احادیث نیست تشریح عقیده غفلت در زید وانی آنهم اقول
 سوای حافظ سیوطی دیگر انکه محققین هم مانند توریشتی و غیره بدون تحقیق برای شکر سرور تشریح
 فرموده اند و احادیث را بر آن حمل فرموده اند پس نه این عجیب است که صاحب سالک با اینها و
 تحریر همه وانی از کتب دینی منتهی اوله هم غفلت در زید وانی طعن تشنیع حافظ سیوطی کرده
 قوله سخن در مطلق سرور و ولادت بی انضمام قید و معلوم نیست آری قوله در اینجا عجیب طریقه
 بکار برده که در اعتقاد حق بهنگام اثبات مجلس سرور و ولادت از قید مجلس و لازم آن گریز کرده گم
 سخت و ن بر سر و ولادت نافذ فرموده و فریقین را بر هم خود راضی اند و اجماع اقول اولاد را نه
 فرمودن حکم تنجی و ن سرور و ولادت مطلقا گریز از کجا فهمید عجیب در کلام سابق که نیست
 ایام و ولادت با سعادت و برون مذموم یوم انجین برای شکر آن نیست و تحسان مجلس مبارک

که محتوی بر بیان حالات و معجزات و اطعام طعام و دیگر خیرات و مبرات و خالی از منوعات نیست
باشد و تقسیم بدعت بسو حسنه و سیئه از ائمه معتدین میشود و این حکما اعلام محققین و این متین نقل
نموده و دلیل دیگر بر آن افزوده و حملش اینکه در استحباب سرور و ولادت سرور عالم صلی الله علیه
و سلم شک و ارتیابی نیست این یک فرد آن با وجود عدم تحریم شایع حکم حرمت و ضلالت بود
و مجوزین آنرا سبب شتم و تضلیل و تفسیق نمودن تشریع جدید و نسخ احکام شایع و تحریم بجا
نفس است و چون صاحب ساله رضامندی فریق خود با استحباب مطلق سرور و ولادت در این مقام
ظاهر می نماید پس چیزی که حضرت شایع آنرا مطلق ازین قیود گذشته مشروط بوجود یا عدم
این قیود نموده و برای آن هیئت مخصوصه و صیرت توقیفیه معین نیست پس بموجب اقرار صاحب
ایضاح و مولوی خورم علی و غیرها اوستندین با تقدیر برای استحباب که امی فرد خاص حاجت و
دیگر نیست و قدر و ثانیاً صاحب ساله که حسب اقرار اینجا سخن در مطلق سرور و ولادت ندارد و محال
فریق خود میکند و ثالثاً صاحب ساله درین مقام طرفه مکیدی برای تغلیط عوام پیش نموده
و آن اینکه از شروع کلام برای تحمیل و تضلیل و تخمین و تفسیق محققین مشهورین از اکابر شیعه
الاست انواع انواع سخنان در سرور و ولادت سرور عالم صلی الله علیه و سلم که بر تقدیر است
آن مجلس سرور و ولادت از قبیل ضلالت و جهالت باشد بیان نموده گاهی اولویت اظهار جز
و گاهی به بحث بودن فرحت و ولادت و گاهی سفاکیست بودن خوشی کردن بتصور سرور و ولادت
بعد از آنکه صد سال الی غیر ذلک من انواع الکلام و المقال تحریر ساخته چون نوبت حقیقت
سخن رسید برای برده داری به بودن سخن و مطلق سرور و ولادت آنحضرت صلی الله علیه
و سلم تصحیح فرمود و سخن و بحث را راجع بچند قیود معلومه مخصوصه نمود و یاد داشته که فرقی
چه نوشت اند و نخواهد چه رنگاشته قوله آنچه در خفتن دیده شود خواب و خیال است
الی قوله چه غلام افتابیم هم از افتاب گوئیم نه شمس نه شب پرستم که حدیث خواب گوئیم الی آخره
اشاره برای تأیید امر که استحباب آن مندرج عمومات مشدوبات شایع است و آنکه دین
اسخنان آن فرموده اند آنچه اکابر اولیا و مشاهیر صلوات الله علیهم است محمدیه و رزوی
صالحه از جانب آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدان ملهم شده اند که نزدین چه منزله است

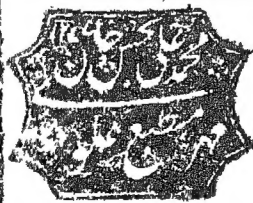
که بفرموده آن بزرگوار شربت شرب پرستی نموده آید بلکه در کتب دینی صدها جا توان یافت
که آنکه خطایکم الهام و منام صلیح و کرام برای استینا فرموده اند پس بوجوب قول صاحب
رساله همه شرب پرست باشند بنا بر این رساله که بر اختصار است و نیز سگات صاحب رساله
در کار بدیجست بیک عبارت گفتاری رود در سرور الحزین و بیان وفات شریف گفته
و اختلاف کردند اصحاب در آنکه در حال غسل جاها از تن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بشنید
یا با جاها غسل دهند پس خدا تعالی بر ایشان خواب را مسلط کرد و گوینده که نمی دانستند
که گیت گفت غسل دهید آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در جاها آنحضرت صلی الله علیه و سلم
پس بیدار شدند و همچنان کردند آنهم و تفصیل این در جواب رساله کلمه الحق گذشته و انعم
ما قبل سه ز آفتاب پرست و در شرب پرست گوید حدیث حق را ای الحق رزق پرست بخود
اگر می آمد که مراحت و مخالفت امور محدود و شایع دارد و در تائید عمل بدان فکر خوب
نمودن بیجا است اما آنچه آنکه دین را از علماء کاملین و اولیاء صالحین بجهت مستحب مندوب
شمردن این عمل شریف مبعوض ترین مردم نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرار داده پس
منشاء این سفاهت ضلالت و جهالت است و پس که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود را شایسته
و اجازت فرموده اند من من سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها و شرح این حدیث
در کتب معتبرین سابقاً مرقوم گردیده و الله الموفق والمعين و صلی الله تعالی و سلم علی سید المرسلین و شفیع
المذنبین سیدنا و مولانا محمد حبیب رب العالمین و علی الله و احبابه و احبابه جمعین

خاتمة الطبع

الحمد لله علی ما حسنه و اشکره علی نعمائه که درین زمان سعادت تو امان رساله عجیبه عجماله
غریبه سیمی به حق الیقین فرموده اعلی النبیین از تصانیف عالم با عمل
فاضل او مدد مولوی سید عبدالصمد صاحب سبوح اسمی من تلامذہ
جامع الفضل و الفاضل مولانا محمد عبد القادر صاحب البیان و مسکن الحنفی
مذہب القادر و بی شریک را از ام اسد فرموده دایم بر کاتم حسب فرمائش رئیس پاک خاد

امیر و الاثراد صاحب المروة والامتنان منبع الفضل والاحسان جناب معلى القاب
 حضرت مولوى محمد واحد على خان صاحب بهادر خلف الصدق والاحقاد
 جناب غفران باب حكيم محمد سعادت على خان صاحب بهادر مبرور
 رئيس اعظم انوكه ضلع بريك موفت جناب مولوى سيد محمد
 عزيز الدين حسن صاحب و مولوى محمد العام حسن
 صاحب سسوانى عومجد نهم تصحيح تمام وصحت بالا كلام
 مطابق نسخہ مكتوب مصنف ممدوح الشان النقل
 كالاصل بتاريخ ۲۵ دسمبر ۱۳۵۷ ع
 در شهر لکنؤ بمطبع علوى محمد
 على بخش خان صاحب
 از حليہ طبع محلى گردید
 اريکه آراشى شود
 گردید
 فقط

واسطے سند اس امر کے کہ یہ کتاب چمپی ہوی مطبع علوی کی ہے
 مطبع ثبت کی گئی



2128
20

DUE DATE

292577

